







وَبَارِئُ الْإِنشَاءِ دِيكَوْ تَوَكُّدُ خَدَوْبَدِ آسَ  
بَعُونِ مَسْئِي حِيَا بَلَوِيْنِ حَسَنِ فَيَقِ سَخْنِ فَرِيْنِ

کتاب الاجراء فی تصانیف و تصانیف فی الاجراء



صنعتی جناب مولانا مولو حاجی مین بدین حب و محبت سے دارالعلوم

کرتا و ابلیدہ آبا کرلو طبع یں ع شد





بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی پایان شایان نشی قدیر است که در انشای عالم شش جبت محتاج بفکر و مشاوت  
نبوده هر فرد خلقت را با کمال صور حکمت پیدانمود و انسان خاکی را با حسن تقویم و فرمان  
شرف و تکریم بسالار دیرانگه خاص اختصاص بخشیده مهبط انوار و مظهر اسرار خویش  
فرمود چل جلالت و هم نواله جائیکه بادیان سبل بعینه گروه انبیا و رسل سیما خاتم و انهم و انزلهم  
علیه علیهم اکمل الصلوة و التسلیما و بهم باد پا طلاق را و ربید آن ناپید انکار محمد پی<sup>دیده</sup>  
معترف بلا احصی ثناء علیک گردیده اند. گیرے لب عوی چه تواند کشود و نت شایگان  
در خور جناب سالت بآبی که بمصاف رحمة للعالمین از فیض عمیم و لطف جسیم خود هم درو نیاستگان  
با من ضلالت را بشابه رشاد و هدایت با بشارت کفالت رسانیده و بهم و عقی گرفتاران  
اقسام استقامت صافی محمود و بار الشفا مقام محمود از جاندار و شفاعت کبری مدا و فرمود

بعد غسل صحت اثر بر لب کوفته فایز نزهتگاه جنت الماویسی گردانیده صلوة الله و سلامه  
 علیه علی آله و صحبه و من تابعه و انتهی الیه هرگاه که خالق کبیت تعظیم و توصیف آن محبوب  
 بے همتا در آیات و اقوالی و احادیث قدسی ذات تقدس آیات را مقصود تفسیرش هر دو خانه  
 و مظهر صفات کسریانی خلق عظم فرموده که اجمال که حرفی از دفتر مراتب کمالی وی رقمه تواند زد  
 تا با حصص آن حوسه در پیچ و فرموده مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که تا وسیع بحر کتب  
 حنی است حاصل شود و کرده بزرگوار فی است یاصاحب الجمان یسبب بسته یک  
 المنیر لقد نور التقریب لا یکمن الشارک ما کان حقّه کما بعد از خدا بزرگ که فی قصه خجسته  
 و دود و نروان سواد حضرت آل اطهار و صحاب اختیار شد که در احادیث بسیار و ما رقت  
 ایشان بایه صلاح و نفع هر دو جهان و جزو لاینفک ایمان آمده رضوان الله علیهم اجمعین  
 اما محمد سیّد بن ائمه ناچیز محمد عبدالعزیز غفر له الله العزیز ابن مولود  
 سیاحی عدم یسعد یدین المعروف بسطان میان ابن قاری غلام حسین الخاکی <sup>چنان</sup> در این  
 اسکندما الله تعالی بمجموعه الجنان که حضرت قبله گاهی مروج چنانکه بختین زبان فار و تدقیق لطاف  
 شعری و انشاء و کمال شاعر و حسن تدوین تفهیم و آموزش گاری با هر دو شهر مشهور و معدوم نزدیک  
 و دور بودند که شمس نصف النهار محتاج بتشریح و اظهار نیست جائیکه گفته مشاقان این فن  
 که در کتب سخن ایجاب منصب تادی داشتند و بر وقت نکته طراز و قدرت انشا پرداز  
 آن زینت انرا آسند معنی پرور سر بگریبان اعتراف خابره باشند من تردید بسیار بصیرت  
 چو طاعت که قدر قیمت آن گنجینه جواهر متانت و فصاحت شناسم و نا آشنا بعزم غواصی آن

بحر ذقار ز زانیت و بلاغت پردازم و امی حسرت برداشتی قمت که با وجود اصرار و شفقت  
و صحبت ممتده آنحضرت که نعمت بی بدل بود عمر عزیز و قابوی فرصت در غفلت و بطالت  
از دست رفت چنانکه هزار بار مردم این بلد و حیدرآباد و هم مدراس و همنونی قاید شوق و ثوق  
اساس پامیدی سلیق و تربیت آن مصداق خیر الناس من ینفع الناس بشهرستان  
فصل کمال بی قیاس فراسیدند من گریخته بخت گم کرده راه رخت یک بخت در تیه جهالت  
سخت و مانده هنوز بخمال باطل سعادت روزگار جفا کار غلبه پرور و در خواب غفلت سر اسر  
مردوش و میخبر بودم که بیک ناگاه و آن سایه پها پایگاه و راه رمضان المبارک سال پاره  
بجای نه سو تنفس و استسقا و غیره بجا رگشته بتاریخ هشتم شهر شوال المکرم ۱۲۹۱ هجری  
صت الدنیه بیدار بودم کمال استقلال بحسن یقین و نور ایمان عازم ریاض جن و حریم وصال  
محبوب حقیقی جاودان گردیدم و انالله و انما الیه راجعون در ماتم این مصیبت عظمی جان گسل که  
سند صداقت فی مریه در معلوم و محفل فاضلت و افادات این مرز بوم رابع رونق و سرور  
منو و انقدر دست تاسف طالبان و شایقان بل سائر معنی برادران زیر دندان تلهفت  
به پستان فرسوده که مردم خون آلود و حزن منسوب بود و فستیکه احوان و ستان شاگردان  
چنین بوده باشند و این اکثری را مرگ ناگوار مبتدق جان بقدر خوشگوار آهه تیه بی این گریخته  
روزگار و بیچاره پرسیدین در دنا بمرگ و تا می قمت ازلی از سعادت خلص کما آن های امج  
سیه گستری که در کمالات ظاهر و باطنی مصداق شفاق پدری برتر از آب و نهر و اعطاف  
منی نه مقرر و بهر عفو این شب بچشم و دل کباب گردیده ام در چه شکسته یا ایام و حوادث غلغله

که کشیده نمی‌شوم و در چه احزان و مصائب نبوی که گرفتار نیم روزی نیست که خون جگر روزی  
 نیست و شبی بی که از دود آه بر سرم منت و اسوز نیست بمصدان خسر الدنیا و الآخرة نه عجب  
 توقع نجاتی و کرامتی و نه در دنیا سرمایه سعادت یا سامان راحتی و بهر انتقام آن کند  
 اکنون زین که دشت باد آسوده چند روز به پشت پدر مرا بداد و چنین حالت سر اسر ملالت که از  
 دست بیدستگای کار نمی‌کشید باری فعلاً صورت یک گونه ربائی ازین دل گرفتگی بمیان  
 سوا بسبب غیبی جلوه نمود نمود اعنی مشفق محسنی سر دفتر عالی بهتان مظهر لطیف و احسان  
**حاجی کرمان محمد قاسم صاحب** لاله الواهب از غایت عطوفت و علوهت و خلوص  
 مودت باین عزت گزین غمور و سکت فرمودند که مفاوض حضرت مغفور چنانکه در مراتب نصیحت  
 منشور منشور ادب آموزی و نکته اندوزی نزدیک دور است برابر باب انش و پیش حجت مستور  
 نیست تا کی چنین لالی کیتای معانی را با نروای اختصار و اوشتن و چرا در بازار سخن پردی  
 هدیه انظار اولوالابصار نیا و رون تافیهض سما و نفع تاقی حبت ستفیضان کلت فضل و کمال  
 طوریکه در حیات آن زنده و خجسته فال بیدریغ و علی الاتصال بود از ترویج و تشهیر آنها  
 جاری ماند و تاقیام قیامت یاد از دستگاه و حسنیت آن فارس مضمار بلاغت و داند و صورت  
 امکان اگر خود کمر همت بر میان جان بسته ستوجه طبع آن شوند عین احسان شایق  
 جهان خواهد بود و الا اجازت دهست که در طبع نوطح فرزند خود بحسن اهتمام کار پردازان  
 تجربه کار سلیمه شعار که بتلاش بسیار گیر آمده اند تیمنا و تبرکاً باختتام این کار پردازم  
 و علم اعتبار در این روزگار بر فرازم بهستمان این شروء غیبی ممنون و شکر می و با بیداری

آن کرامت پاکسا ہے گردیدہ جبین نیاز را با دای شکر جناب باری تعالی سجدہ ریز  
 ساختم و این اسنیت دیرینہ را کہ نظر بردر ماندگے حال امر محال مینمود و همچو نعمت  
 غیر مترقب قبل اندرود و طلب از پردہ غیب بر سفسہ شتو و اقدام فرمود و غنیمت عظمی  
 و ذریعہ او خالص سعادت آخری دانستہ با وصف قلت بضاعت و کثرت ندامت بحکم  
 ضرورت. تخریر این دیباچہ سقیم عبارت پرداختم و مسودات مرقومہ را کہ بعد تالیف  
 و تحلیل از سہ تنغنا و بی اعتنائے طبع مبارک آن شہسوار میدان براعت و بلاغت  
 محض از اصرار و ساعی این ہوسمند قدر دانی و حفاظت آن خزینہ نکتہ پرداز سے  
 بشاہ درستی از دفترے مصنون و موجود مانده بود فی الجملہ بحسب وقت و سلاست  
 عبارت ترتیب داده بناسب تاریخ و خیفان مرحوم: **الشیامی مفیض** جو سوم کریم  
 و تفویض آن فیاض بے عدیل نمودہ سعادت جنیل اند و ختم و چہرہ شاہد مہر و بنانہ  
 حصول مقصود و فروختم خداوند کریم این کارنامہ دیوان تدوین و ترقیم را همچو حیات  
 آن حشر شہ فیض عیم در حق مستفیدان مدرسہ تعلیم و تعلیم مصداق اسم کرامت  
 تصیم گرداناد بالنون والصاد بحرمتہ البنی وآلہ الاحمد۔

**قطبہ تاریخ رحلت از بندہ مستہم ناچہر محمد عبد الغریز غفرلہ اللہ الغریز**

چون صنوبر نالہ روید از زمین

رفت از دنیا چو زین العابدین

اندین آوان ماتم آنسین؛

شہ مکہ رخاظر اہل صفا؛

اشک مردم و انما جاری چو سبیل  
بود یکتا در زمان خویشتن؛  
سینه اش پر نور از انوار حق  
چارشنبه بهشت رخت آخرت

یکجهان از هجر او گشته غمین  
گوشت زهد و ورع برد از منتقین  
پاسبان مرقدش روح الامین؛  
بود از شوال روز هشتمین

سال فوتش گفت رضوان ای عزیز  
در ارم سلطان است زین العابدین

ایضا از طبع او شاعر شیرین بیان یکتا جناب حاجی  
سید محمد علی صاحب التخلّص به نوا

از وفات محقق بکبت  
سال فوتش نوا چنین گفتا

سینه عالی زغم شوق شد  
بندۀ خاص واصل حق شد

ایضا از نتایج طبع نکسته سنج فصاحت امثر جاعنی  
مشفق سراج الدین صاحب تخلص سراج

بود زین العابدین در باب علم  
چارشنبه هشتم شوال و عصر

منبع اخلاق نیک و کان فیض  
جان بخت کیم کرد آن جان فیض

سال فوتش ز در قلم ملک سراج  
های زین العابدین سلطان فیض

از جانب ملک التجار ذی الاشفاق و المناقب

۲  
اسم چندی خجسته  
جنت در کائنات  
نشد اما در کلام  
عجیب الاتقان  
از نظار مبتدیان  
بیت اختصار  
تجلی عظیم صفای  
در لغت می گوید  
کرد پیش فایده  
بگردد که رضوان  
بشداید که در ارم  
عربی که در وقت  
از این چنین است  
سفیدایست  
خود در دو عالم  
دعوی باغ لطف  
بار و خدای ارم  
حکیم خدای در مع  
مشتی می گوید  
آن جان و بیاد  
نشد نیاید بود

## اعظمی حاجی کرتان محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ الواہب

مولوی و حاج زین العابدین	عرف او سلطان میان صاحب یقین
چارشنبه ہشتم شوال بود	شد بوقت عصر بار حمت قرین
چون زوال آفتاب فصل بود	در زوال روز ثانی شد و فین
بود با فیض و درع استاد عصر	عالمی زان شستہ از فوٹش حزین
غوطہ در بحر بقدر چون دم	سال فوٹش نہ از ہا قف جنین

حیف از دارفت با پر کشید

وارث فرودس زین العابدین

من طبع را و سخنور سید عبد اللہ حسین صاحب المتخلص افندہ

منشی دفتر خزائن عامرہ سہ کار عالمی

واصل حق گشت سلطان علوم	بود ذات او بہ گیتہ منتخب
------------------------	--------------------------

سال وصالش افسر مجبور گفت

نشتہ زین العابدین و اصل رب

دیگر

استاد می زین العابدین ذہبی شان	زین عالم شدہ جالم قدس روان
افسر سن رعنتش گجفت از سر آہ	سبطان مدرسین برفت از گیمان

## آغاز مکتوبات

**رقعه** بذروه عرض اقدس اعلیٰ میرساند کہ فدوی رسبہ بہ استحصاٰل رتبا شوال  
وارد این محال شد الحال بدولت منخورگی تصدق فرق مبارک کار خیر فدوی زاوہ بست و نجبا  
کہ ہدرا نجبا فامست وارد سچلہ واجبات وقت آمدہ اور اطلب داشتہ امیدوار مہر ارحم خداوند  
است کہ بر خست یکماہ و پانزدہ روز دیگر ہم معزز و منفخر گرد و تا از ادای رسم کتخاے  
فارغ بایلی یافت شادان شادان بعد از عید قربان بقربان کام جان قربان آستان  
ملایک پاسبان گردیدہ سعادت سرمد حاصل کنند زیادہ حد ادب۔۔ **رقعه**  
مرزا صاحب گرامی قدر سعادت مناقب بسیار مہربان مرزا محی الدین صاحب الرحمن  
بعد از سلام و دعا و تحیت و ثنا کہ اخضر مدعاست املایک احوال داعی قرین خیریت  
و صحت است و نوید عافیت آن حوالی مطلوب از حضرت ایزدی تباریح بست و بفرم  
رضوان المبارک خط بنام آن صاحب متضمن اینکہ پیش موسیٰ خان صاحب لبشارش واقع  
پرداختہ این عاصی را رخصت ماہ ذیقعدہ ہم بدہانند تحریر کردہ بتلفیف نظر برخوردار  
فرستادہ بودم و تا حال منتظر جوابشہ چون خبرے از وصول و عدم وصول آن چہ  
از برخوردار چہ از ان مہربان معلوم نشد این رقمہ رابع دیگر لغافہ ہا بر جہتہری ارسال  
نمودہ ام بایکہہ نوراً جواب با صواب بہ برخوردار شنوائند تا بمن اطلاع دہد زیادہ چہ  
**رقعه** خان صاحب مشفق شفیق بسیار مہربان کرم فرما مخلصان مولوی محمد علی نقی  
فایز سلمہ اللہ الرحمن۔ حکایت اشتیاق و شکایت فراق ابتدائی روز بازار مراسلات



بر اختیار این مشاع دست فرسوده هست میگویم و دلال ناظور دنیا و دنی  
 که آزمایش صدق عبودیت و بندگی است بهم محل چون و چرا نیست چاره سوگ تسلیم  
 و رضا بر امر قضا چیست فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ربما تکره  
 النفوس من الامر بله فرجه کل العقال یا باری شکر یزد باری که از گرانباری  
 مدیونی و قرضداری صورت ربانی بکلی پیدا آمد دل مضحک از خود رسیده و خاطر آزرده  
 بر زمرده و حواس وحشت اقتباس بهم خورده اندکی بر جا آمد عده مدرسی مدرسه  
 العلوم بخصوص کتب فقه بعد از ورود این حدود و بهفت ماه راه کشایش در مقصد  
 و نمود و تا بهفت ماه دیگر تعمق و تفرسی با ابهام تعین مشا هره علی الاتصال جاری بود  
 مصداق خواست امور مزبوره با وقایع پس از چهارده ماه یکبار نقاب چهره  
 در عابرا نداشتند و باستماع استقرار با هوارد و سپه جلبنی بطمانیت و جمعیت مذنب  
 و مضطرب پرداختند چنانچه در ماه پانزدهم مع بقایا تمام و کمال حاصل شد و خیل  
 سبکدوشی و خاطر جمعی باه آبسیک از قرض حاصل شد اگر چه حوصله این ذره کم ارز  
 ازین قدر بهم کمتر است اما در اینجا علاوه گراینها ای اشیا التزام صرف بجا و تکلیف  
 ظاهر و کار خود نمایی بیشتر از بیشتر است و بدین رگد ز فراخ و سستی متعذر و پسر  
 خاطر خوابی متعذر از کتاب گستان بخواست و وسیت شیخ سعد زبان زد عاصی  
 می دعت تو نگرم گردان یا که ورا تو هیچ نعمت نیست یا گنج صبر ختیا  
 نقان است یا هر که صبر نیست حکمت نیست یا هر چند که بار سال فرج بعد البشه

از دست مولوی حمید الدین صاحب امور بودم مگر چون ایشان اراده رکوب انداختند  
دارند دست یکے از اعتراف که دارو آن بلد اند ارسال نمودم خواهد رسید البته که از وصول  
اطلاع خواهند بخشید والسلام علیکم وعلیٰ سَن لَدِکِمْ **رقعه** بعضی عالمیاند  
که بنده پریشان حال الحال از وبال و کمال حسرت تا شکیب نذر و آنچه از جناب والا  
بالتجایم خواهد یکے از سه چیز بیش نیست اولاً اینکه موافق معروضه سابق و ایضا عده  
معقوله لاحق از حق صریح آجرک مشا هره فوقی جدّه خویش حسب اقتضا قانون سمنه  
سرافراز یابد ثانیاً اینکه در صورت محدودی این متمس بر عده خدمتیکه مستلزم حوصله  
اینکس باشد نامزد شود ثانیاً اینکه اگر نگونی شمت موجب عدم اجابت این سکت <sup>مستلزم</sup>  
از آنجا که فیض عمیم خداوند با صناعات طرق و انواع وجوه جاری است چیرجی حبه بشد باین  
قدوی عطا شود تا آنرا سرمایه زاد و راحله کرده راهی حرمین شریفین و مشاهد مقدسه کاظمین  
گردیده سعادت سرمد و از ذلت و خواری المی ربائی یابد و اجر عظیم بن امر عاید روزگار  
بنای نواب صاحب سبلی القاب گردد که آله الّ علی الخیر کفا علیہ و تانفس و السین بدعا  
از و یاد عمر و دولت ابدت شتغل باشد زیاده چه التماس نماید **رقعه** بعضی عالمی  
میرساند بعد از تقدیم لوازم آداب عبودیت و مراسم کورنشات قدوین که این بنده کمتر  
بسعی وافر در اصناف هنر بکلی ماهر و پیش اصاغ و اکابر دور نزدیک مصیبه هنروی  
و صنایع معروف و شتهر گردیده الحال بعلت فلک زدگی کلفت مصیبه می کشد که بجوای  
مع سایر عیال عشا یر خود را بکشد از یک جانب افت فاقه کشی شب و روز و از یک سو

مخالفت آبروریزی بزیادتی قرضداری و از یب جت داعیه ضرورت شادی و خست  
 که نامزد و مقرر گشته مدتی گذشته و اکنون بشدت تقاضا مردم سمت دیگر زندگانی در  
 و مقرر و در آدای مردم بنظر تحجیل تفکر و دیده نامل و تدبیر منتقش و تصور نمی شود جز ظلال  
 از یال افضل جناب ترجم باب که هزارها مردم نا کام را بغیض عالم نوال از خاک برداشته  
 زیاده از آنچه میخواهند و حوصله داشتند بهره مند مقاصد و مطالب گردانیده اند جای نپا  
 خود ندیده بعد التماس و زاری التماس میکنند که بصدق فیض بخشی و قدر دانستن ذات ملکی صفای عالی  
 هرگز که ممکن باشد از مملکت جان کنی نجات و رهایی یابد و قدوسی بخود و رادای شکرانه نواز  
 و عطا والا و سرفرازی خود بر کار یک حکم سامی نافذ جاری گردد و از روی قاداری کافی  
 بتقدیم لوازم پرستار و خدمتگزارانی افی قاصد و باهی نخواهد بود زیاده حداد ب ر قعه  
 خالصه و الامتاقب فضایل نپا بلند پایگاه متفخر و معالی بر سنگه جناب معسی خان صاحب  
 دامت مکارم که بعد از اهدا سلام سنون السلام مکشوف رای و انجلاهی بیضا ضیا  
 باد که آنچه تذریس کتب امتحانیه موقوف علیه اعطای بیات نامه تعین باینده مثل اخلاق جلالت  
 و ناصری و وقایع لغمت خان و کمال طغرای مشهدی رشون خدمت ذمی کرامت خواهد  
 که بدون استعداد کامله علوم ادویه فارسی خوانان را احتیاط و التذاف و رسیدن ببطاف  
 معائن آن صورت مکان نمی بندد و بعد ماکه فی الجمله سواد طالب علمی از معقول و منقول پیدا  
 آند احتیاج درس گرفتن ایناصلا باقی نمی ندر و تکلیف خواندن چندین کتب از بهر حمله  
 فارسی بر ندیده گماشتن در نظر عاصی رحمت لطایل میناید در سمورت رضا خاطر ملازمت

اگر بر سایل ملاحظه فرمایید و در ثقیات بیدل در نشر و دیدان ناصر علی یا شوکت بخاری  
 در شعر قرار گیرید و احسن و اولی بنمایید که هر آینه بواسطه این کتب بسیار کتب فارسی عبور کلی  
 دست مبدی و آنچه مناسب پنداشتم برنگاشتم و زمام اختیار بقبضه اقتدار آن فرد منتخب  
 جریده روزگار است و دل هوا منزل از بهر جواب با صواب این کتاب در اضطراب انتظار  
 والسلام علیکم وعلیٰ آلکم ورحمۃ اللہ علیکم **رقعت** لازم تسلیمات و مراسم کورنشات بحدا و ب  
 فدوین عبودیت سمات بحا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد که این سید  
 دعا گو از روی مراحم خسروان و مکارم خداوندانه بعد از جلوس سمیت مانوس بمشابهة  
 پنج ریال ششصد کمرت خدمت و کالت مدینه منوره و سرگرم تقدیم امور عهده مفوضه  
 بالتزام دوام دعا و اقبال ملازمان خداوند در آثار مقدسه و اماکن و اوقات استجابت  
 الدعوات حرمین شریفین زادگاه شد شرفاً و تعظیماً از سر خلوص قلبی و رسوخ باطنی میا  
 و تصدق محینه سرکار فیض آثار را باقتضای فتوای حسن ادب تسلیم و رضا و اذعان  
 و انقیاد فرمان قضا جریان ملازمان والا در حق خود از مات والوفت فایق تر و افتر  
 می پذیرد و از آنجا که بذل فضل خداوند نعمت بر سایر مستوسلان دامن دولت ابدیت <sup>تعمیماً</sup>  
 و در خصوص داده این نمک پرورده و پرورش یافته دیرینه که استحقاق نسبت سابقه <sup>ضمیمه</sup>  
 اثبات رسوخیت لاحقه و بده بار تلقاً عموم مرتبت خصوصیت جدید که عبارت از  
 نیابت و کالت خدمت ذی سعادت بندگان فیض موهبت در گرد و رویی و جارب کشت  
 استبان عرش توانان حضرت ختمیت درجت علیہ علیٰ افضل الصلوٰة و اکمل التحیة لوانو

بیش از پیش بر خویش می نازد و شخصاً از هر شش و پانزدهمین من الاسل جملای اصناف  
 تشا و لبش نامتهای گرانباری بدیونی از عدم الفتای کفایت به ماکل و ملابس و علای جمیع  
 اشیای حرمین شریفین سیما دینه منوره و شتاد و برودت مفرطه که ناگزیر به شترای ثیاب  
 مستعد میگردد و شیوع السلاک مره ملازمان ملک پاسبان که علاوه بر اختیار هنجار و قار  
 و اعتبار در خویشائی رفتار و کردار و باعث التزام از حاکم رجا و چشمداشت سایر عوام ان  
 میشود اسیر شکنجه حالت محضه بوده با وجود عدم وجود وسیله و سببه جمیل حضرت خیر البریه  
 علیه التنا و التحیه مافوق همه و سایل جهان انگاشته معذور جرات عرض حال عسرت  
 اشتغال مجبور و ثوق توقع ماحم خداوندانه و وفور ابتذال افضل ملازمان عد و مال است  
 قبله توفی و کبله آری ما به چشم ترحم بکه داریم ما به رقعۃ و ذکر بیه وصول انبه  
 که لایق هدیه نبود ترقیم و ترسیل یافت حضرت من زید فضل انبه عنایتی سرکار ریشیه  
 تنها در حدیقه و لهما دوانید و با جفیدگی قوام حلاوت در علاج ترش رویی روزگار مذاق  
 آبکی زبان را یاد از قد و نبات دمانید عظیم آرزو مند این نعمت در پوست نگنجید  
 و هوا پرست کم مغز و شکر این عطیه نفیر سر اسر مغز گردید رقعۃ ۹ آداب تعلیمات  
 و قواعد کور نشات بجا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد و غلام خانه زاد  
 موروثی که اباً و جداً نمک پرورده سرکار فیض مدارست بحسب اقتضا آب و خورد چند  
 در شهر حیدرآباد اقامت نموده بجا ذبیه اشتیاق و تمنا باز یافت دولت از دست داده  
 در وئی ملازمت سرکار و الا اقتدار و اردو اینجا گردیده از بدت و دوازده سال کامل بار داده

نیل سعادت انشاک ملازمان دست و پا بی اختیاری زده از ناسعدت طالع محروم  
 و از حصول مدعا یوس گردیده اراده سفر حرمین شریفین زاد بجا الله شرفا و تعظیما جزم  
 کرده بتاریخ ۲۴ ماه حال در صدور وانگی بوده ب تحقیق نسبت نمکخوارگی قدیمی خانه زاد  
 موروثی خود جرأت پرداز عرض است که اگر چیزی تصدق فرق مبارک مرحمت شود در آن  
 منزل مقدس بدعا عمر و دولت ابد مدت بگیم صاحبه متعالیه مشغول و موظف بشده زیاده حداثه  
 رقع **۱** بر خورد از سعادت آثار نور بصیرت جگر حکیم عبدالباسط طالع عمره بعد از دعا  
 وافی و مستدعا توفیق کافی از من داعی عاصی مطالعه نمایند که حکایت شکایت زمانه سیر  
 بهمانه بسیار است و پست بلند شارع پر پیچ و تاب انقلاب چرخ و تار بشمار آرزوهای  
 عالم دنیا پایان و غایتی ندارد و دغدغه اندیشه جهان عجبی انجام و نهایتی آنچه از نقاشا  
 رنج و عناد برین سفر مبارک بروای شما اتفاق افتاده جز بهنگام دیدار فرحت بار بمرض  
 اظهار نمی توان آورد باقی حال زیادت تجربه حاصل شد و الحمد لله که بعد بعد زمان مفارقت  
 بقرب آوان مواسلت واصل شد یک قطره قیمه موسوم مردم خانه نکاشته ام و آن را  
 بتلفیف خط و ارسال داشته باید بشنوند و حسب الفحو کار کنند در خصوص کتابت  
 کتب تعزیت غلام رضا صاحب که خداوند عالم ایشان را بامیر زد قلت فرصت مانع شد  
 درین صورت ادک مراتب تعزیت سایر غمزدگان سیما خوشدامن از جانب بن مجبور  
 پریشان موقوف ابلاغ آن بر خوردار ذخایر توفیق جامع شد زیاده چه بهنگام الا که  
 بنخیریت ام و خیریت شما باار طلبکارم همه بزرگان و عزیزان مراتب و جنب نام برسانند

**رقعه ۱۱** برخیزه دارنیک کردار سعادتمند از لی عبد العلی طول عمره بعد از دحاسه  
 طولی حیات و مزید توفیق حسنات آشتا قلم میشود که آن فرزند بر خوردار روزیست  
 که نه شب می آید و نه روز اندیشم بسیار دارم که مبادا او همه باطله و شواکر تحصیل علم  
 عربی لباس سواسن یقینی بر خاطر تو هم مظاہر آن بر خوردار کرده است از آمدن و نشد خانه  
 این مجرم در گاه آتی باز داشته باشد تا مدامت طاقات از بهر درس فارسی نخر باز نکند  
 زحمت آغاز درس آن نگردد و درین صورت این داعی از سر مقصود اصلی خود در گذشته  
 صرف همت و اشتغال بآل آن مصدر افعال پسندیده و صفات حمیدیه به تحصیل کمال  
 که منتهی غلافی ماضی و صلاح استقبال توان بود از مختنات حال می شمارد و بهیچ نحو  
 امر و ننی کار ندارد اگر فردا بتقریب فاشه علی مرتضی کرم الله وجهه که در خانه محبت کاشانه  
 متعین است یکباس روز بر آمده قدم رنج کند و سید بیان صاحب را هم بذریعہ  
 همین شفق دعوت که از باعث ابتنا بر اسلوب یگانگی و یک جہتی و عدم ثوب و آمیزش  
 رسم ظاهر هزار مرتبه بر رقبه های متعارفہ راجع و فایق است تکلیف قبول زحمت داده  
 ہملہ خود بیارد و باتفاق دیگر برادران تناول طعام نماید تذکرک مافات بعل آورده باشد  
 زیاده زیاده - **رقعه ۱۲** برادر بدل مہربان من سید غلام علی صاحب سلمہ اللہ الوداد  
 بعد از سلام ارقام اینکہ شب گذشتہ پاپوش این ضعیف و خستہ بصدقہ و کفارت  
 تراویح فاترہ سہ پارینہ پوششش پاپی یکے از نیشانیان پاکہ مستحق ہمان کالابو گردیدہ  
 اگرچہ قربان قدم شریف ماہ صیام و زکوٰۃ ادائی نماز شرایع تبرک فرجام می بندام

اما پایی تهنی علاوه دست تهنی گشته بدامن عجز و درانگی پیچیده و چون دست در تهنی  
 شکسته از رسائی هر جا باز کشیده از آنجا که نسبت به تکلفی با آن جان عزیز برادران  
 آنچنان در میان می باشد که یگانگی برادران حقیقی بگردان غیر سر آشنای قلم میشود  
 که در صورت امکان یکصد روپیه بوجه سه چهار روز فرستاده از محبوس بی جرم  
 و خطا برآرند و درین ضمن سحاف بعضی مصارف ضروریه لاحقه را باعث سنت بی انتها  
 شمارند زیاده چه **رقعه ۱۳** مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق قدیم الاشفاق  
 مولوی غلام رسول صاحب ملامه الاخلاق بعد از سلام اشتیاق پیام مشکون خاطر عالم  
 عالی مقام باد که احوال این ستیام بفضل رب انام ستوجب حمد و شکر صحت جسمانی است  
 و نوید طرب جاوید جمیعت صورت و معنوی آن شفیق صمیمی سؤل و مطلوب از حضرت رحمانی  
 قبل ازین در باره سعی و کوشش امداد و اعانت سفارش برخواهزق بویه بسویه  
 این صداقت منش پیش برادرزاده گرامی اظهار اشعار و از شرف قبول عواطف شمول  
 آن سر حلقه علما فحول بدان ماسول قلب ملول تکرار وعده و اقرار می فرست که انون عدم تاثیر  
 لجابت و سماجت کثیر و قلوب قاسیه و رنه ظلمه تغلبه بصدق علیه آیه قَسَتْ قُلُوبُکُمْ  
 مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ الْآیَةِ بکفالت حمایت سیکه از اجله اعزّه حسب نحو آیه السیفِ اُخْرُ الْجِل  
 صورت عزیمت جازمه استغاثه و تذکره ماضیه حقیقت حال و استعانت موعود استقبال  
 و ارسال عراض طویل ملفوفه این رفیمه بلا صغ جبت مطالعه لامعنه سرگذشت و رقع  
 مفصله بویه معلومه بخد مت ذی رتبت مفتی صاحب از معرفت آن تفقد مناقب



به تلفیف سفارش نامه مرحمت علامه در صورت استصواب را صواب نصاب الاکتفا  
بر محض استتلاب جواب بنفس نفیس مکررث انیس لطف ایام گرفته رجاکه سرعت قبول  
مسئول بر فرصت حصول ماسول دامن ذہول نیفتانند زیالہ چہ المارود —  
رقعہ ۱۴۲۰مہ بر خردار بادقارسات دشارسن مرتضی خان طول عمرکہ بعد از دعا  
خلوص انتہا و سلام سنون الاسلام صفایہ الاملا اینکہ وعدہ مستیقن الوفا حاصل کہ  
قایم و سابق تو تن بہمت از پید آمدن یک زن مشکلفہ امور ضروریہ بود فی الحال در شرف  
احتمال امہال نسیم عزیمتم نمود لکن تکلیف تحت بطلب آمد موعودہ گندم و طروت مسی  
نوعلمی از خانہ مولوی غلام مرتضی صاحب و اشترای اشیای مفصلہ چچی علیحدہ و تحویل آنہ  
بحالہ چچی ایصال تابخانہ او بر سرود و شکیا جیر مضایقہ نکرد مہلت اقدام بر عجلت  
اہتمام استیلا نکلند و توفیق الہی رفیق وقت سعادت رخت باد۔ رقعہ ۱۴۲۱مہ  
قدیم الاحسان من نواب صمصام الدولہ بہادر و ام نطفہ پس از تبلیغ سلام سنون اخلاص پیام  
مسکین بے تسکین غلام زین العابدین بعد مدت البعد و زمان ممتد خود را فرایاد خاطر  
عاطر شفیق سابق الاحسان خویش مسید ہر و بصمیم توقع نجات از مہلکات نواب آفات  
اجمالا بعض شکستہ و پریشان حالی کہ نصیب جسدہ و اعقاد باد دل می بند کہ این ممکن  
جہنم بر رفتن و شمر بر دامن عواث زمین از ابتدا بحال در کلفت عسرت و گران بار  
فرستاد کہ بعلت قلت مدخل و کثرت مصارف خیلہ سراپیمہ و پریشان بال بودہ و علاوہ  
آن عروض بجای مردم خانہ اول از شکایت ضیق بنفس تا دو سال کسری و ضیق نفس

و تمامیا نخولش برب و حق هم خود گویا در پدق و تالکنا نخول مشا هره پنشن خویش بوجرت  
 در گرو شخصی و این قرا و مدار کار و بار گذران بر محض مشا هره بر بخور و کار با و صفت عدم کفایت  
 آن و التزام اخذ قرض لغت بنوبت در هر زمان و رابعا انتقال مرلیضه مذکوره بشت چهارم  
 ذیقعه ۱۲۸۵ هجری ازین جهان جانستان به عالم جاودان آمیخته قالب بجان  
 و قاسم نمودار مغز دلی بر بخور و کار از عمده مدرسه اسکول سابق و نصب اسکول تازه و عزم  
 جزم کشن ان شیا طین الانس بر بعضین مدرسین سرآمده امتحان انترنس از حواس خمس  
 غلبه و در حالت نزع روان مجبور و معذور و بلا تکلف از زندگی بنیزار و نفوس است  
 محضه دارد که کس مبینا و اصفا تلاش جستجوی اتالیق و معلم فارسی در سرگردانی  
 اعظم النسا بکیم برای تعلیم نبش نشان عرق هوس حرکت آورده و دلیک طلب بر اجاق  
 این افاق نماده تا اگر مضایقه نبینند جبت این گمان نام کام که بفجای العریق بتثبت  
 بالحبش مضطربانه از هر بیخوله و کاشانه سبیل خلاص مناص خویش میجوید بطوریکه مناسب  
 دانند بر گرسی ظهور سعی مشکور نشان دست الهی تا قمر تابنده باشد بدینا نام تو  
 پاینده باشد بدینا نام تو - رقع ۱۴۰۰ خا نصاحب الانصاب اشفاق  
 مناقب سید عارف الله خا نصاحب علیه الله الواهب - بعد از سلام سنون الاسلام که  
 فاتحه الکلام و خاتمه المرام است ارقام خلوص ارتسام می شود که ابرام اعلام شوق دین  
 و اعلام آلام در و انتظار است و منت فرشتگان سیرابکار روزگار نا هنجار اختیار این  
 شعار نا بکار بردل زار سر بسیر فکر بسیار و دشوار و نا گوار و نا زین روز برافتن

در کار مدت نهادی سپری است که از خیرت و کیفیت ذات گرامی پیخبری است هر چند که  
 درین نزدیکی از زبان عزیز و محبی سید پیو صاحب اصفا صحت و تندرستی  
 و قرب زمان دولت بهمنی نوسعه دل ده بیدل افسرده خاطر می شده اما اگر بیشتر صحیفه  
 شریف سامی بنفس نفس از دور وصول در آید بر آینه طبع تانس نفع سر سیم بطمانیت  
 کله گرا بدیش و تواسه سرعت انصرام کار خیر بر خوردار از حد در گذشته و زمان بعید  
 بسرشته که سرشته درین سوداگرشته بعد ازین تحمل فرصت شماری شاق و طاقت شکیبائی  
 طاق آخر شرف ایما که خدیوه مدعا از پرده کتمان و اختفا کی لقای جهان آرامی کشاید  
 و رعنا شاه امنیت دیرینه در کدام هنگام بر منقشه شود جلوه گری میفرماید زیاده زیاده -  
**رقعه ۱۷** شفیق البتین من سید غلام سید تکیه صاحب سلمه الله الواسع - بعد از سلام  
 انفعال پیام مکشوف ضمیر مهر تخمیر باد که روی بے زری سیاه خوی جبهه نجات را آب و  
 مقالات میداند مبلغ معلوم بر طبق وعده مرقوم برای ابلاغ خدمت ذبی سعادت تفویض مردم  
 خانه شده بود دست تصرف ایشان در مضیق عسرت خرج از منتعمات وقت انکاشته  
 جرأت خیانت در حفظ امانت نمود چون حقیقت حال پس از سه چهار روز باین داعی صمیمی  
 حالی گردید دست افسوس سیاه دانه دل مضحک گشت تا وصول نشن ناچار خارخار انتظار  
 در پیرهن بایشکست فی الحال مضطرب و تامل با داپنداشت استغفا از کرم اتم ابرجی زمانه  
 غلط انداز بعد ازین بر نیگونه غلط نخواهد گذاشت زیاده بجز توقع مزید لطف عطا چه املا  
**رقعه ۱۸** بر خوردار سعادت اکتناه محمد رحیم سلمه الله الباقی بعد از دعا که انحصار

مدعاست معلوم نمائید که فی الحال از زبان نجبت قبیان مردم خانه پیام الفت نظام  
 بودیت گذارش و نگارش این سیه جریده ستانہ شدہ کہ مطابق رسم و عادت نمردہ  
 امہ التزام استعدا و ادوار سال محفہ طلب و خبر بد لالت التزامی حجت عدم حاجت خصوت  
 دعوت و نظر یقینی ما در نظر اہل نظر از کفر اہل بیت ترمشتر تر بود العجب بقصور شعور  
 کافرہ چرمینہ دوزمرسلہ این ہمہ طبع شمار خبہ و کد رگر تعزیر و تقصیر و سیاست خطیبت  
 کہ در کافات مافات از حد میگذرانید باید کہ حوصلہ کردہ شدت غبطہ فرو خوہ فی الحال خود را نشنا  
 تا بہار ساند و شریک خدا و عشا باشید کہ اجابت دعوت سنت است زیرا کہ بجز دعا چہ مدعا  
**رقعہ ۱۹** خانہ صاحب الامر ابی طالب شفا ق مناقب سیدہ عارف اللہ خانہ امانت مبارک  
 سے اشتیاق از حد گذشت اجاب راہ ماہیان جویند دایم آب را بہ آب و تاب کلام  
 صفوت نظام بالغ ہدیہ سلام سنون الاسلام است سلامی چو اخلاق تو مشکبوئی  
 سلام چو الفاظ تو در فشان ہ اما بعد تعویذ بازوی جان منتظر و سر ما بہ راحت روح و روان  
 منکسر یعنی سامی صحیفہ تلطف نشان گرامی رقیبہ تفقد عنوان چہرہ وصول افروختہ  
 بہن منت یاد آور بہ ساختہ بماناد آن دوست کو درستان را بہ غذای دل و  
 راحت جان فرستدہ تقصیر و تقاعد در ارسال جواب بعلت کمال ناسازمی مزاج مردم  
 خانہ راہ یافت تشویشی عاید حال کثیر الاختلال بود کہ منی توان اطہار نمود و دو ماہ کامل است  
 کہ طبیعت ایشان از سر عبارتہ ضیق نفس ناخوش شدہ ضعف و خافت کہ از سابقان  
 استیلا و است نوبت کار بجائے رسانیدہ کہ صاحبہ فرارش گردانید باری توفیق بارے

یاری داد که از حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب الخاطب به غوث نواز جنگ سوار  
 استعمال افتاد بفضله خلا شدت مرض ترو با خطا آورده و طاقی نشست و بر خاک  
 پیدا آمده و حال طبیعت روز به است توقع شفا سکل از لطف غنی و جللی قوی گردید  
 آن غایت امنیت و قضاوت متعاسرعت انصرام کار خیر بر خوردار است و از توجیه گرامی  
 امیدوار در شست خاطر و نگا بوی تیمار مردم خانه توفیق ملاقات شاه علی میان صاحب بم  
 بسیار در پرده توفیق افتاد است ز دست اهل عدم هر چه آید اعجاز است به بخندتم  
 پذیرید که کنم تقصیر درین نزدیکی که کمر تبه صحبت هم نفس با پدر بزرگوار ایشان دست  
 داده چهره یقین کشاده که تقریب از روی تسلیم و تقویض سپهر موقوف صوابید و تجویز  
 و تعیین پدر شده بالجمله اہم انانی و اخض ملزم به کدام انصرام این مهام در ایام رضای  
 جنور است و استحصال رضا بعد انقضا این روزها بمختل امور قضا و ادیکمک نصاری  
 از صورت امکان تسامح خارج و بری ظاہر که غور و تأمل در صلاح و عدم صلاح امری نبوت  
 و تحقق وجود می منحصر اینجا که باب وجود از قلت مہلت رسد و تا بفکر خیر و شر و نفع و ضرر  
 در آن چه رسد اگر از رضا خاطر عاطر تعیین تا بیخ آغاز و اتمام شادی شرف آگاہی  
 بخشند در خوش اوائل و عواقب این امر خطیر تقصیر نخواهد رفت استماع مژده عزیمت  
 قدم بجهت لزوم سار از زبان سید شیخ صاحب کلمہ اللہ الوہاب جان تازه بقالب انتظار  
 فرسوده و میدہ سراپا دیدہ منتظر گردیدہ س کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی باشد  
 من بکشم دوی باشد و می باشد و نمی باشد و می باشد و نمی باشد و می باشد و نمی باشد

چه بقلم در آید **رقعه ۲۰** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ دودمان مولوی  
محمد مهدی صاحب اصف سلمه الله الرحمن السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته حالا این جبات  
در عین تضاد حوادث و آفات که حسب قضا و امضا خلاق کائنات جهت امتحان معرکه  
آرایان عرصه تسلیم و رضا صبح و ساقی عنای آهیز و هم مستوجب شکوه و مستلزم صبر  
درینو لا چنانچه بسیم شریف رسید باشد انتقال خیر کلان برادر دم دوواز دماغ عافیت  
بر انگیزد و غبار فحیعت و ناشکیبائی بر فرق تشکیبائی بچیت شیشه دل و ماده تحمل بجاک  
توزع ریخت آخر چون بدون استرجاع چاره نبود سنگ صبر لا علاجی بر سینه کشیدیم  
پیش ازین محدثت عمر بمقدارے از نگارش ندانست نامه وسیله آمرزش جرم بی اختیار  
جسته بتوقع قبول مترصد وصول جواب کرامت شمول نشسته مگر ناکامی خلقه محدودی طفت  
خلق که خلقه ازان بهره یابند آهه اما الآن دلغ فروش عدم اطلاع احوال خیر مال می باشد  
ای فخر برادران تا ایندم همانم که بودم و تا واپسین دم همان باشم که هستم محبتی که داشتم از  
دل زایل نشد و نخواهد شد تا بعد جسم مانع تقارب روح نیست امید که گاه و بگاه بضمون المکتوب  
نصف الملاقات تسکین خاطر مضطرب می داده باشند۔ **قوله** بر بخور و آبر نور الالبصار  
سعادت دثار محمد عبدالعزیز طال عمره و دام سعده۔ بعد از دو سال طول عمر و حیات و مزه  
توفیق کسب سعادت و عافیت جسمانی و حصول کامرانی ساطع اند که من رویاها با گاه آه  
حسبیت صمدیت تا این مدت در قید شدیدی مستحکم تر از حدید آب و دانه چارنا چار مضطربانه  
بدون تجانه الفت کاشانه سید منور رقم خالصا بحمد الله الواسع بسر بریده مال کار که در

کم کرده روزگار بدار البوار شتافته صرفه اقامت و ران و بار نا بکار نیافته بمهر قانون از  
 خرد بیرون آن ناحیه بلا ملاقات و ملامت باراجه خروآن بقاع عینا عزیمت بسبت خانه فیمائست  
 هم از آمد او و اعانت خالص صاحب محو صورت زاد و راحله پدید آورده چنانچه اتفاق افتاده  
 تا به ترنا و پیل بندپی کر امی ببلغ سی روپیه بهشت آن پدید آورده بتاریخ چارم ماه  
 سیرج الاول<sup>۱۲</sup> هجری روز پنجشنبه رخت سفر بر بسته هشتم آن در ترنا و پیل بخانه  
 فریدالدین صاحب فروش نمودم در ماندگی طالع مانع و رادع و جدان بندپی دیگر با و  
 تلاش متوافر و نکا پوسه شکاثر تا چهار روز متواتر در آن مقر بایم و حایر داشته خضر  
 توفیق رب قادر با خرفیق و رهبر حصول یک بندپی تا منزل مقصود بکرایه بست بسته  
 شده تاریخ سیزدهم روز شنبه از انجا برخاسته به بست و یکم روز یکشنبه در بلده گنگا  
 نزول حرمان شمول دست داد و جهان بگشتم و در داکه هیچ شهر و دیار به نیافتم  
 که فروشنده بخت در بازار به مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ به زند بفرقم و گوید که آن  
 سر می خوار به راجا اینجا که سیاه کریم المنظر عظیم المیکل خفیف العقل عظیم الامتياز  
 آدم شتاس ناسل ساس خنازیر هشتیناس است قبل از ورود من به پانزده شانزده روز  
 در سوگوار مرگ فجائی یک زنجیر خنجر بر صحرائی تاسه روز زار و نزار بے خورد و خواب  
 تلاش پدید اعوض آن سوی بیابان رفته سیزده خنجر بر اسیر و دستگیر آورده خرم  
 و فیروز از نزول من بچار روز باز آمد گفتا که مستعد خدمت پیشکار است و مشا هره صد  
 روپیه دارد با شمع خبر ورود من در فروگاه من آمده با خلق تمام ملاقات کرد و بمقام

جنت سکونت من نشان داد و اشیای خوردنی از خانه خود بسبیل ضیافت فرستاد  
 و با اهلکار دیوان نیز که هزار روپیه ماهیانه می باید ملاقات دست داد و دیوان مذکور وقت  
 رخصت یکصد و پنجاه روپیه بمن تواضع کرد و حسب صلاح حال از اقبال چاره ندانستم و هر روز  
 با هم میگزیدان شده عذر آوروند که تعب شکار تا حال از بدن راجه صاحب زوال نیافت  
 اگر سه چهار روز دیگر توقف فرمایند ملاقات شان ممکن است مدح ایشان دریافتم  
 و گفتم مصیع گفتن همین بس است که اسب من ابلق است و شمارا که دیده ام از  
 دیدن راجه صاحب تغنی گردیده ام الحاصل تبارخ بست و هشتم از سیوننگا برآمده و دوم  
 ربیع الثانی به نهر گنگر درآمده یکروز ضرورت مقام کرده چهارم آن گام زن و پوی سیر  
 گردیده منزل بمنزل مرحله به مرحله مستوج دیدار شامی هشتم انشاء الله مستعان نزدیک تر  
 نورد و سرور دیده و سینه می اندوزم بجمع مهتران و همسران و کمتران ع هر که باشد  
 ز حال پارسان تسلیم و سلام نیاز و دعا و دید بوسه برسانند - **رقعه ۲۲**  
 بر خوردار عزیز القدر سعادت دثار محمد رحیم الله ساد طال عمره بعد از سلام و دعا ایما  
 اینکه صحیفه رفیق دست آن عزیز بامتیز بدو مرتبه اول مورخه بست و نهم رجب المرجب  
 باسم جبریم رسم این مجرم رب ثانیاً از طرف مردم خانه مرقوم نهم این شهر و رود سرور بنمود  
 و یا دوز بطه الفت در داده محبت قلبی افزود او سبحانه جل شانہ آن سرمایه اہلسیت  
 توفیق سعادت زیادت کنند و بشغف تحصیل علم انشا و تنج محاورت و مناسبت  
 و فصاحت لفظ و عبارت اختصاص دہامی بر خوردار عزیز الوقار هر چند که نوشت روزمره



شما آنهم زبون و زشت نیست که شائبه فوت مطلب مدعا مدخل داشته باشد  
 اما فو عی چنین سیاق کلام درشت الفاظ و لبست مضمون و فوط رابط معنی اصلا  
 میطلبد باید که از نگارشش من خاطر رنج خاطر رنج نشوند و در پی رفع و دفع این سقم بوده  
 چند عشق مسوده کنند و خود ازین لبست و لبست در نوشت برخورداران هستند  
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز نیز احساس این تمند هوا پیوند است باید با اتفاق هم اگر  
 دست و دهن تامل واقع در لبست و بند صحبت عبارت بکار برده بر سبید هم تصلاح پیش من  
 فرستند یا از نظر کسی در گذرانند و مربوط تر گردانند و باینست که از لحاظ لقب و  
 حفاظ لب با اصطلاح اهل ترسل هر لفظ و هر کلمه تفاوت محل دارد و هر چه که من حیث اللفظ  
 متحد المعنی بود مثل مهر و شفقت و لطف و رافت و عزیز و مکرم و گرامی و محترم پس این  
 الفاظ نسبت بحال یک کس استعمال نتوان کرد و کسی را که بزرگترین خود شناسند  
 مد ظله العالی در القاب نویسنده الطاف منظر و توجه بترقی نمودن نازیباست و ضابطه  
 فارسبان آنکه جو با همی ضمیر جمع لاحق کنند و لفظ دیگر صفت آن بیارند ایراد همان ضمیر جمع  
 درین صفت روان دارند مثلاً مجبوران غمزه میگویند نه مجبوران غمزدگان و در نبض  
 اصناف لفظ اول بسو ثانی خواهد بود نه صفت شما در خط اول نگاشته است که جهان  
 و چشم ما مجبوران دور افتادگان تا یک است مجبوران دور افتادگان محض تا مربوط  
 و افاده معنی مقصود نمیدهد و الفاظ دیگر که در عبارت چسبان و دست و گریبان نیست  
 اصلاح آن موقوف حضور و شهادت میباشد و القاب مردان از طرف زنان منتظرین عجز و

و انکسار و فروتنی باید بود ناز سر کبر و قار و همسری که الرجال قوا امون علی  
 النساء پس زن باید بشوهر رقم کند خداوند و آقا و مربی و ولی نعمت و سرپرست  
 و مساعد و ملاذ و امثال اینها و بزرگوارند که پس تسلیم و بندگی و عجز و نیاز و فروتنی معروض  
 میدارد کار با گفتن است و کار شما شگفتن از ما راه نمودن است و از شما راه پیون  
 ۵ من آنچه شرط نصیحت بود بتو گفتم با تو خواه از خشم پند گیر و خواه ملال به زیاده این  
 زیاده است - رقع ۲۳ بر خوردار نورالابصار محمد عبد العزیز طال عمره - بعد از دعا  
 و اینک خیریت این تشرت مبتلا و ابتخا صحت عافیت قاطنین آنجا ایما اینکه درینولا  
 به نزدیک سه چهار روز ملاقات من سراپا سوز باراجه خرد مهنتار روز لقا افزوز بروز  
 گشت و از وی نیز خلق دلاویز پر بلا و غم زدا پرده کشا و چهره ناگردید روز ثانی  
 ملاقات عرضی ثانی درخواست خدمت افتا با سفارشش نامه میجر در وی رزیدنت  
 ثانی از دست منشی مدعی و هم یک گذر پورٹ متضمن ضرورت نصب مفتی در کورٹ  
 از طرف برهمن بنبوری جج کورٹ بحضور بی نور راجه صاحب گذشت امروز نزد  
 اعیان بلد عرضیه به ثبت دستخط خود با جهت این مجرم ایراد صمد پیشش برده اند تا از  
 مابین متخاصمین کامیاب جواب با صواب کدام میشود باید دید وقت وقت سفارش  
 کلاه پوشش است چون گذارش خط سفارش صمصام الدوله بهادر ناظم جنگ از عدم  
 حضور مکتوب البه لفته الله علیه بچنگ تقوین قصد طلب سفارشش تا جزا مورار بٹ نیٹ  
 کمشنر سایدار کس نزد راجه و جا بهت وجیه دارد و تحریک سلاسل تکلیف استخصال ارسال

در رفیقہ جان جان خان سلمہ الرحمن کردہ ازان برخوردار رجا اہتمام بانصرام ابن مرام  
 بشرط امکان حسب تاج توان استحکام تمام بنماید زیادہ چہ نوشتہ آید بسید لطیف الدین  
 و بہتر نور چشمان و شاگردان و دوستان و خویشان دعا و دیدہ بوسی و سلام شوق و ثوق  
 مہد باب ۲۳ ہر بخور دار عزیز القدر سعادت دثار مومنین محمد مرتضی صاحب  
 طالع عمرہ و جل قدرہ و عز مجیدہ و دام سعادتہ السلام علیکم و قلبی لدیکم بعد از دعا خیریت  
 دین و دنیا و زیادت سعادت اولی و آخری انما اینکہ و ثیقہ نیک کہ داری اعنی محبت نامہ  
 آن برخوردار در عین بیقرار پردہ کشای سونودہ اطوار و آئینہ صورت نما دلدار و غمگسار  
 گردید ع ای وقت تو خوش کہ وقت ما خوش کردی ہا بے شکلف آن برخوردار عزیز را  
 کمتر از فرزند عزیز محمد عبدالعزیز بنی پندارم امید وارم کہ ہمیشہ ان بنو امیق مودت  
 عنوان در زمان ہجران گاہ گاہ ہے نفسے خوش برآرم ع فراموشم مکن مقصودم  
 این است ہ در بارہ محاورہ زکام گشتن بمعنی مزکوم شدن اگر چہ سندی از کتاب  
 بیاد ندارم مگر از زبان اہل لسان گوش خودہ من است و بگذارش دلیل موقوف  
 متبع جلیل آن برخوردار سلیم الطبع زمن و پے غلط و پے گم مراد ہم اند در اینجا  
 پے غلط بمعنی فریب دادن و کسی را از سلوک مسلک مقصود بکرد و دغا باز گردانیدن  
 و معنی بیت واضح و صریح میگوید کہ شوق ما غرہ فریب عشق شدہ از ما بیگانگی و رزیدہ  
 و نحو آشنای دیگران گردیدہ و مستی و نبالہ دار ہمان مستی دایمی است و در رباعی  
 اول سا لگرہ مصروفہ اولی بندش حبست ندارد و در مصرعہ ثانی لفظ سور کہ بدون

ضم و سر و قلیل الاستعمال است اگر برآورده شود احسن و اولی مینماید در خاطر من تغیرش  
بدین منط میگذرد گل کرد و بهار حشیش این سالگره به شد خرم و شادان ز سر و سرش  
که دمه به تارشته که عمر و چشمان شمرده در رقص طرب ز نگله بند زگره به و در صحر  
را به ربانانی بجای لفظ مهیا پیش داعی شما اگر لفظ و ولایت یا مسلم مسلم باشد  
مسلم باشد و لفظ تا محض زاید نمابلا ذکر بعد و در هیچ جا دیده نشده و در ربانانی ثالث  
آن بر خور دارد کی مانند بیت ناصر علی مفید معنی انتها غایت است یعنی خم گردید  
از باعث پر بار و در همه اشیا ساری است حتی که تا درخت بار دار هم پس این معنی برهان  
قولیت که هرگاه فغان پر از اثر شد بالا رفتن که مخالف خم شدن است صوت نخواست  
جهت استقرار نسبت کنجائی بر خور دار محمد عبد العزیز و فقه الله العزیز حسب الامر  
حقیقت بهر مشفق مفتی سوک علی بخش صاحب سلمه الله الواهب که عند التلا  
از زبان صدق ترجمان ایشان استماع داعی افتاده در باب جوابات مردم خوانندگان  
سابق انتظار بسیار دارم از حقیقت آن بهجت روح و روان بخشید تا رقیه خوانندگان  
خود موسوم ایشان بزرگوارم و از بر خور دار استفسار اینجست که محارضة مواخذة حصه  
مترکه مصطفی علیه السلام رحمت بکمان چنان نقش اعلان اسکان بر بست و چگونگی  
آرزو از سر گفتگو گل کرد و شتر دعوی جامعه دیگر سو بر چه بهلوشست و قبل از بن  
یک قطعه خط تعزیت مشتمل نبیان مدعا جان مردم خانه که حسب انما استصلی آن  
بر خور دار بگانه از طرف بے حواس ستانه روانه شده و جوابش نامعلوم اگر معلوم بابرنگارند

و خاطر از ترو و برآرند زیاده بجز دعا و استغاثه و دعا و چه املایه بر خوردار سے  
 غوث محی الدین طال عمر کہ دعا و تمنائے دیدہ بوسی و بوالہ ماجدان سعادت و ناری  
 سلام اشتیاق پیام موصول و مقبول باد۔ **رقعہ ۲۵** برادر صاحب عزیز القدر مرید  
 مولنس و ہم و غمکسار برادرین سید علی صاحب ید قدرت و عز مجید و طال عمر  
 و دوام سعادت پس از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعا اعتکاف اعلام سعادت مندی  
 و کامیابی و نیوی و اخروسی کہ فاتحہ کلام و خاتمہ مرام و اعبان خلوص التیام است و واضح خاطر  
 عاطر محبت و خایران برادر صاحب فرخندہ فرجام باد و احوال بخیر است لی از توجہ ایشم  
 خاطر خوار و در فراق از جان الم نشان آن عزیز با اخلاق پر سیدین دارد و دل را بیل  
 رہے است درین گنبد سید چہرہ تکلیف تصنیف آن البتہ کہ سوہم تکلف و تصنیف ظاہر  
 نسبت بہ باطن صفوت موطن آئینہ تاسف و تہمت معنی الفت عبارت آشناک میشود  
 تنگ اشتراک طایفہ ناپاک مترسمان بالتبیس مشہور تر از کفر البیس دل صدقت منزل تابکار  
 درین باب کجا رضا میدہد ای یقربان تو صد دل من و این کار کنم تا طومار فکر و تشویش  
 در ماندگے کہ از لوازم بندگے گردیدہ و انگھی درین شہر سر اسر کندگے از سر غمخوارگے  
 آن دست مایہ زندگے بپایان آورون جز کاہش جان و افزایش ازان نتیجہ بانی آرد  
 مع کہ زیر انغم زخوردن کم نگیرد؛ عطف عنان تو سن قلم بحولان اعلان ماہولان ہم  
 احسن و اولی کہ اصاحت بضاحت اوقات و در تریات و مہملات بے غایات مذکرہ و کاتبہ  
 محض عنان۔ مع ہرچہ ایہ بر سر فرزند آدم بگذرد؛ از نگارش صدق و راستی تراوش بر بخود دار

محمد عبد العزیز وقفہ اللہ العزیز حقیقت اخبار آن پکا گئی آثار ہی بگذارش سفارش کسے  
 از ہوا طلبیان این عصیان نورد بارگاہ ابری پیش رزیدنت این حوالی حالی شد و رزیدنت  
 قبل از وصول رقیہ و عودہ صمصام الدولہ بہادر بہ تلفیف خط بر خوردار ازین نواسہ  
 بسو بند کوچی را آوجو نامہ مورود تا زمان ورود آن مردود و مطرود و درپردہ قبولین نمود  
 سود بود و نا بودش کیسان بان وجود معطل حاصل عتی وستان قسمت راسخود  
 از رہبر کمالی ہا دربارہ دریافت نہایافت زامہ فرخ فرجام آن کس فریاد رس کہ غائبان  
 با غائب و امداد این کس پا استبداد انشردہ مردود و سر بیانہ ہمت دلیرانہ بکار بردہ  
 ہر قدر کہ بیشتر نظر رفت کمتر فرخ بخشید آخر الامر از روی تحریقی قلبی سہابی اسم کریم  
 رسم آن محب صمیمی نام دیگر و متقام خاطر بطن قوی منطون یقینی نگردید ع این کار از تو  
 آید و مردان چنین کنند، در صورت صدق این ظن جہت کشف عطا کتبہست باید تصریح  
 و توضیح تقریر تحریر رنگ تصدیق مرکوز و مخزون باطن باید رنگ تردد از مراتب حقیقت  
 زواید غبا و اہمہ از سیمہ زاعمرہ عازمہ جازمہ باید ع کیست جز سبیل کہ برگور غریبان گذرد  
 انقض چون زید نہ، مذکور بجانب کوسچہ مرد و عبور نمود و نشان اسم اعانت  
 تو امان آن مرے ہمہ مفقودہ با وی خطایا میانہ مخلصانہ دارم کہ ع آغاز کردہ برائش  
 بانہا، زیادہ بجز بدل جواب این کتاب چہ را۔ رقیہ ۲ شفیق با تحقیق  
 من بعد از سلام خلعت ابرام اتمام ایثکہ و۔ یہ امداد و عار حسیب صبح ہضم المشام معروف  
 و مشہور۔ پیش این حقیر زندگان و ان دستگیر زندگان پیش آن کہ۔ بہ اسم نام

تا سلخ جمادی الثانی اصل سود مبلغ نود و سه روپیه سکه حالی بود انکار می نمود از کسرت و اصرار  
 تکمیل یکصد روپیه ناگزیر اختیار صد روپیه چینی وطنی معامله سابقه واجب است و عدم اعتنا  
 خسارت مبلغ دور و پیمه کار و هشت فلوس بخصوص است بدین معنی ازین دست شکسته  
 سالوس نامه ستم مانوس نمودند و انصاف که نقصان و خسران اصل سود سابق و حال تا حال  
 جمل یکصد و دور و پیمه سکه کار رسید در صورت بر ذمه من داعی که در نامه مدیونی موفوره  
 خود منقبونی محض بود تا مبلغ بستان و هفت روپیه سکه کار کشید چون در زمان پیشین از  
 زبان اعانت ترجمان آن مشفق مطلق قرین باین مسکن بے شکین تسکین یقین  
 که ازجا بقرض سود فیصله بر و متفاد تا یکماه صبر و شکیبائی کن سودش بنم نفس نفیس خود خواهم داد  
 و درین اثنا دفتر اولی بهم خود و دو حادثه استماع طبع گرامی را از اجابت و اینهمه کشمکش ناگمانی  
 بر ذمه ابجد خوان دبستان پیچیده لازم و سخته افتاد اکنون بعزت فرط ناچار خویش زمام  
 بدست افتد از آن حق بدست خیر اندیشم اگر داشته ام و توقع رفع و دفع این خسران  
 ببطایک صد روپیه کار که سکه چینی به ترزاید سود تا ابد مبدل کالی است و تقاضا ام  
 بے پایان برون شائبه ریج بران یقین کلی است چه حاجت است به پیش تو حال دل گفتن  
 که حال خسته دلان را تو نیک می بینی عفو شوخی و جرأت گستاخی را منکر می یقینی یقینی است  
 من ز شرم آب شدم آب رانسته نیست به بجز غم که مرا روزگار چون شکست به  
 رفق ۲۶ خان صاحب و انصاف شایان مناصب حافظ صدر الاسلام خان صاحب سلامه الله الوالی  
 اسلام علیکم ورحمتہ و بركاتہ آمده بودم بر به دولت سر و بی نصیب گشتم از ملایان

وگفتار قیمه که نوشته بودم از نظر گذشته باشد و حسب المرقوم بود مطالعه چاک گشته منظور  
دل ضعیف از حضور نرسل شریف لول تاسیس ساس مغیوبی و محرومی فاده و میان از حرمان  
بخت زبون ایشان ثانی یاده و باندن و عده موکده جرح و اعتراض بر شاه به هفتاد و پنج  
برخور و تعلیم و تدریس تاخیر و صورت گذشتن کو اغذرو داد از نظر کرم منظر شفقت ایجا  
ثالث هتفسار و هتبتشار زبان فوزان اضافه مشاهیر که در باره اش از فتنه انتظار کاردار  
با سخنوان رسید و کار بجان کشید باقی هیچ و تا وصول جواب ل بیتاب بر سر هیچ —

**رقعه ۲۸** دوست مهربان من ناظر صاحب ایضاً نیست باشد جواب رفیع مولوی علی عباس  
بطبق اجازت آنچه حقیقت ماجراست رست می گایم حمل بر تعلیق گوئی و دروغ بانی نکنند  
که سخن کذب از سر نرسل هم بر زبان من نمیرود و نخواهد رفت مولوی صاحب بن کتاب عطفیه کبریا  
و انمودند و ترغیب تحریص و هیچ و تعلیم آن فرمودند و تکلیف کردند که غلطی دارد و نسخه دیگر  
پیدا نمی شود و هیچش باید کرد و از دست هادی علیجان صاحب نویسانید لکریه تعطل ندرتس تلامذه  
در تصحیح آن با تحمل اوقات متعین مکان غذا اجابت داشت از مراعات آئین مروت انگشت  
بر دیده نهادم منظره که تا نصف کتاب بل زیاده مطالعه در آوردم و بخان نصاحب صوف نیز نشانی  
وادم بعد از چند روز مولوی صاحب هتفسار نیست کتاب پرداختند و داعیه ضرورت تعجیل نیست  
آن بیان کردند گفتیم موافق امر به هادی علیجان صاحب پیرده ام بر این بنا بنویشتن نهاده باشند  
و خبر بایشان ادا گفتند که غنیمت نرسید تا نسخه اش بردارم پیام رسانیدم فرمودند چه  
رحمت می طلبد از نزد دار و ده صاحب میدانه اتفاقاً در آن زمان دار و ده صاحب بیمار بودند



تا چند روز نیا مد بعد از آنکه صحت یافتند بادی علی خالص صاحب هنوز کاخذ نگرفته شتاب نه  
 راهی مفسد شدند و کتابچیان نزد او نشان ماند جرم تغافل بے پروائی از خستنداری سکرکار  
 که بمن نامز کرده اند اصله مذا و چه باندک نسبت کلاً عاریتی مغفرتیستم که از حد خویش قدم  
 بیرون ننم مزه زهره که از حد بکار بے پروائی کنم و خود چگونه حکم سکرکار خواهد بود و مخصوص امری  
 که بمن سپرده اند توقع از دوستی آئین بران همین که این چند سطور از نظر مولوی صاحب کتب برانند  
 و باسخی و استناد تا به نام چه میفرمایند شک بلبل بر زمین افتاد از ازانصاف  
 نیست به استخبر غنچه پادامن گل بایشان - **رقعه ۲۹** مولوی صاحب علی مناصب  
 فضیلت مناقب مولوی سید محمد موسی صاحب امت عواطفه - السلام علیکم وعلی من لدکم  
 چه جرم دید خداوند سابق الاقامه که بنده در نظر خویش خوار میدارد و خدا بی رحمت  
 مسلم بزرگوار و صم که جرم بیدار آن برقرار میدارد و شفیع من خود اندر من الحور  
 بعدالکوره عفا مقبول سوال من مملو محبول اولی از اجرت ملازمت بمواسه حاجی  
 حافظه سید کزیه اند صاحب چند آند قومی بساخته استماع نصحت نصرت ایشان از حد  
 مفضله مکر درایت تمت و اوقار محض استیجاب نامه را بمن مقرر و ارجاضرانه  
 پذیرفتن نصفت و بعد از جملت دور بالمرئ التسلیم آیه لا تشز و از رکه  
 و زبانه آخری حدیم خاتم طاهر عطاوت رسد جرات پروازم که ضرب بشل بر جبهتی  
 و شمر تحقیق رسد و استیجاب از اتم من ملوک لایم الوتوق و الکما طمین الغه یملو والد کافین  
 عود الذاب و ائله رحمت المحسنین عفو جرم می نکرده بیچاره مذکور نمایند

و از سر چاره گری لطف خلقی خلقی که خلق از آن بهره مند مقاصد جنان اند در مانع رنجیده  
آز رده کم طالعی خود را خود بخود نرو خود باز خوانند و بیشتر نصب خدمت مستتره هشت نامزد  
فرایند و من بنده شرمند هوا پرستنده را تازه رهین منت بے اندازه گردانند که مضمون  
حقیقت مستحون العذر عند کرام الناس مقبول معمول ماسواست زیاده زیاده -

**رقعه ۳۱** عرض میشود که بنده را خجالت زبان کشتائی حالت جرأت کتابت میدید تا بنده  
وار و این حوالی است کار سبک بخش قرض دوام الی بنده الایام جا بریقین سداب حصول آن  
و دیگر باره بتواتر و توالی و عده خلانی مستمره و کاوش متواتره فرض خوانان باعث کاهش متکا  
جان ناتوان محرومی استخوان بوسی خداوند از فقدان دینی و عدم تعین مشاوه بانتم  
هر روز خدمت تا ایندت جایا بهر کماله علاوه بدآمده بی بذل غنایت بزرگان مستلزم  
گردن فرازی گستاخیان و چشم خیر و زی مطلب قلبی از عیاضه طبله لاری بی بصیرت  
و زود گری خواستی کند دل شیدا مرا چه جیم با عشق است صد نه از تقاضا مرا چه جیم  
**رقعه ۳۲** شفیق من سلامت بعد از تبلیغ تحیت و سلام معروض خدمت ملازمان والا

میشود که بیکدست دوهند وانه نمی توان بردشت بچه سرگرمی چندین معاملات مخوف را  
یکتنه سر میدهند با آنکه لپشمه در کلاه ندارند و انگلی باقی سوختی که پالوده پاشاه می خورد  
و دیگر که که نانش در روغن است تا با اینها یکسر بود تا کل نمی توانستند زد و از دست  
اینان چانه خود را شکسته میدیدند راسته باشند که بهر دم شمشیر می سپردن اینجا جانی است  
که موش هم بعضا راه میرود و کسانیکه با ایشان بمکامه با پیشه را در هوا غل می بندند

بخصت مسئول و عزیمت عجالت منعت خویش بتا بر برقه واقف و آگاه گشتند و اسل  
 ذاک الزمان فعل و آتش پیدارند و غنّه و ادم که فلانی به ترغیب تحریر حث و تشویش  
 آن بر خور و ارمایل خوشگاری دختر فلان کرده باشد اگر چه این امر از قدیم الایام خود  
 متناهی و مستهام بوده است، اما بعلت مخافت مزاج مادرش مخافت اثر تربیت  
 وی بل احساس اساس آن فی الجمله اندک با ملامت سخی صغر عمر و رجحان ظن فوقیت  
 دختر در آخر بزمایل اخلاق مثل مادر که رفته رفته از مادر خود فایق تر بر آمد اندیشه من  
 می باشم ازین بکنده دختر حاجی حکیم سید محی الدین حسین حبیب اقتضا کرده ام هر چند که غنا  
 و صوگر دارند غنا معنوی شان که عبارت از غنا قلبی شد برلی موافقت با مزجه ما بسند  
 و کافی است زیاده بجز انرا جواب که بر تبار برقی و از نیا بسبیل انجل چه نوشته شود  
 ر ق ۳۴ عزیز گرامی قدر من احمد بن عبد الله سلمه الله و ابغاه از زبان فرزند عزیز  
 محمد عبد العزیز لازال کا سمه عزیز یکبار استماع افتاد که طبیعت کرم طویت رغبت لانا  
 بر اسب نو خرید که منشیش نام نماده اند و او ابتداء کمال عواطف جلیله مریدانه اصلاح  
 و بهبود حال آل آن بر خور و از زمانه صداقت و ثمار یگانه ملتزم گذارش و نکارش  
 بے تکلف میگرد که جرأت خرید این اسب نکرد در این حالت سرایان زکات شدت عسرت  
 بعلت کثرت مصارف بهیچیت که بکثرت و به عظمت عظیمه باشد از محض طمع حصول  
 منفعت چنانچه بود که قیمتش فی ثقیلت در دیده بصیرت اعزّه اصداقا و اجله احبا  
 زیاده از دو چپه می نمود و حال هم شش به او نصف نفع مافوق اصل بیع آمده و موجود

و خود کیفیت بیعت و ولایت آن حسان در خدمت ذبسعادت ملازمان لبان مهر  
 درخشان با اعلان و بے کتمان از آنجا که ایزد سبحان آن معدن جود و احسان را توأم  
 لطف و ترجمه بر احوال غریبان و در ماندگان خصوصاً دوستان اخلاص نشان و آشنایان  
 بے تاب توان آفریده و حقیقہ خاطر کسیر عمری در تنغم و تسایش حال فارغ البال بوده از  
 چند سال مورد امتحان چرخ مختال و زیر بار مدیونی بسیار و بانواع خسران جان و مال  
 حسب تقدیر قدیر متعال شیرکنج و بال و نکال گردیده و بنور با هزاران در مانگی و مفلسی  
 اعتقاد ابتدال پیچیده و زرد و نیوی بر سر همان بے پروائی جلی و اعتناء هم و ذخایر  
 دوستی و آشنایان خاک کوی و قادار و ثابت قدمی است بر صدق دعوی خود قسم یاد میکند  
 که سوگند بخدا و جد و آتش که که رضا خاطر عاظم را از همه چیز با احسن اولی می شمارد  
 و رجا که پاسخی فرماید تا بر اصل قیمت موافق قیمت کما نعمت به نفس نفیس خویش چه قدر  
 می افزایند یا همان اصل بها اشترا می نمایند که درین صورت هم اصلاً مخلص بے ریا  
 هیچ گونه مضایقه ندارد و بر ذات ستوده صفات مکارم سمات نیز حلف شدید می نماید  
 که ازین صداقت کیش و فائز اندیش غبار آزر دگی بنبطه باطله سخن سازد و دل صفا منزل  
 هرگز هرگز راه نیابد فقیر دلی را صدیق یکجست انکارند و بے تکلف هر چه رضا خاطر  
 در یا مقاطع باشند و بعل آرند و محب صمیمی را بر همان خرسند و فرحمند نپاوند و این سخن  
 نیز مجدداً موکداً بسوگند شمارند زیاده بجز انتظار جواب این کتاب که تا دست یاب شود  
 جان پراضطاب پیچ و تاب است چه اطارد و السلام علیکم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً

رتبه صاحب الامتياز نضایل پناه بلند پایگاه مفاخر و عالی رتبه گاه جناب  
 موسی خان صاحب امت برکاتت بعد از ایلای سلام سنون الاسلام که فاتحه الکلام و  
 خاتمه المرام است مشهور ضمیر منیر بریضا نظیر مهر تخمیر باد که اولاً اصل مطالب و خلاصه  
 مآرب بر فو اثر ادراک ملازمت گیمیا خاصیت میباشد و عدم توفیق این سعادت دل  
 صداقت منزل را بنی خار ناخن حسرت می خراشد ثانیاً معروض میدارم که اگر چه حقیر صد ا  
 کیش بنفس خویش بیچگونه لیاقت و قابلیت نمی یابد اما از آنجا که عمری نچو پذیرفته بذل  
 عواطف حبیلہ بردگان بوده درین شهر ناپرسان از مخافت ذلت بے التفاتی ز رحمت  
 معرفت و مصاحبت مردم اکابر بر بنی تاب در کنج انزوایا بدامن کشیده می باشد و نفس  
 اظهار مدعا در سینه آلوده و زبان تبیان مطلب بریر دندان گزیده حسن عقیده تن که  
 بشا اله اخلاق کریم از جناب نضایل آید پدید کرده حقیر غلط کسیر را بے اختیار گستاخانه  
 بر سر عین خواست قلب ریاسل سربسرهاش چندین مرتبه آورده و لکن نداشت  
 ننگ سلت گذشته که بحضرت کرم معهور اخلاصت بهر درین امر لمبی کشاید بنا بران عرق  
 خجالت را آبرو خویش نداشت حرف زبان بخامه رسوخیت نشان حال می نماید که وجه  
 معیشت حقیر لکیر کمتر است و مصارف عیال و عیالین بیش از مال و عسرت حال و طلال  
 با قضا فایت کشیده و داعیه ضرورت سوار بعضی پیر مجوز جرات التجا گردیده که از سر  
 فیض لطف و عطا در باره اضافه مشا هره این رسوخیت سیما بسیعی و سفارش مشکور خود را  
 ماجور و بنده شرمند و بنجور را بکام بخشی معسر و طالب گور برین منت موفور خواهند نمود

اگر مناسب باشد و شرف اجازت ارزانی شود میخواهد که یک عریضه همین آنست از معرفت  
خدمت ذی سعادت و حضرت ولی نعمت بگذرانند و دیگر هر چه رسد ضیاء اقتضا فرماید آن  
و اولی خواهد بود و آنانکه خاک را بنظر کمیایا گشتند یا آیا بود که گوشه چشمی بجا کنند یا  
زیاده چه التماس نماید۔ **رقعه ۳۴** مشفق شفیق عواطف طریق محمد صدیق صاحب  
دامت مکارمک پس از اهدا سلام اخلاص پیام ابلاغ ماهو المرام اینکه احقر التماس  
توفیق و توفیق و اساس از تواتر و تکرار اصفا صفات ذات ذی برکات سیما از زبان صدق  
ترجمان مشفق حاجی محمد رحیم اللہ خان صاحب سلمہ اللہ الواسع در فرط شوق و ثوق لقای سمیست  
سیما قبل ازین باندک فرصت ایام جرات کتابت و رسالت یکت کلمه صداقت التیام را  
واسطه حصول مامول و قبول مسئول اندیشیده قایداضطراب طلب ثواب نصاب پیش از  
علم جواب پیایپے و در مرتبه عنان عزیمت باستانه مکرمت آشیانه افادت مرتبت کشیده  
از عدم نیل ملاقات مسرت آیات ہمیش حرمان بکلیه احزان باز گردیده اکنون داعیه دارو که  
در صورت اجازت و اطلاع وقت فرصت از سعادت حضور خدمت کام دل بر آید زیاده چه  
برنگا د۔ **رقعه ۳۵** برادر عزیز القدر سعادت مند جگر بن سید احمد حسین طو لعمرو  
بعد از سلام و دعا الملامی مدعا اینکه صحت ظاهری حاصل است و جمیع باطنی زایل دل مضحل  
باستند اخبریت شما شاغل در نشو و رشد بان رفیع بعد نوع مابقی قسطنطین مایل جامع المتفرقین  
تفرقه از زبان بردارد و بعجلت و سرعت دولت مواصلت میر آرد و تعوید باز و سی جان مایه را  
روح و روان مورخه ۲۲ رمضان بسط آن که روز یکشنبه بود و روح محمود و فرحت آموذ نمود

و بر حصول دیدار سعادت بارشما و الدین ماجدین و جده ماجده خود را جمیع عجز و در سجدهات شکر  
 و سپاس بیقیاس سود بر خور و اگر روز چهارم از نهضت شما شب شنبه را همی بپس گردید و هنوز  
 خط از جانب بی رسید پیش تو واسه این امر علاوه در و فراق شما ما هست چه گویم که چنان  
 در عالم تنهایی بر من عاگیر است مغز تخم فخر چاره از برایا بقدر نیم آثار مطلوب بودست  
 ارسال یافت و بر خورده که باستماع اینکه احیانا استیلا محمود بهنگی بشارت رهنرمان سے زود  
 از فرستادن زیور انقرو و طلا سر بر یافت با این اگر رضایقه ندارند در صورت اطلاع و طلب  
 ثانی رسیده انکار نه باقی و صیبت شما را تا وسیع امکان بعلمم آرم مگر از مشیت یزدان  
 ناچارم زیاده چه برنگارم الا که از بخت بند امور خود و بیگام عزیمت نهضت این جهت نیز  
 خاطر فائز دهند و از طرف من بوالدین خویش و همه دوستان ع هر که باشد ز حال ما پریشان  
 سلام برسانند و از جانب عبدالملک هم بخدست خود و هم بسایر بزرگان آداب تسلیمات  
 تحفه و هدیه دهند **رقعه ۳۸** ای برزده و امن بلارایا سرور بی خویش داده  
 مارایا چون در روز مرد می نی پایا از کوچ ما طلب فارایا نامه مورخه دوم شوال و عین  
 نشست بال وصول طمانینت شمول نموده اند لیسه بی و فانی سر بی شما بخصوص این زمان  
 از عدم رخم رخصت کیماء دیگر در دفتر با خود تعویق و رود ایشان بدین مقر و ظن غالب  
 شود سلوک آن کافر ناجر در تردد و تذبذب بر روی خاطر فائز کثود من بعد تحقیقا بگویش  
 رسید که احمد از سر کار مجاز و مازون رخصت کیماء دیگر هم گردید بهوش از سرم پرید  
 ظن بیقین کشید **لَفْعُلُ اللّٰهُ نَیْسًا وَ یُحْکِمُ نَیْرَیْزَ بَارِیْ** شدنی میشود مکن و اقامت

آنجا را بر حجت نهضت ترجیح ندهند و بار فراق بر دل حزین مشتاق ازین زیاده ترینند  
 نامه مرسله موسوم به حکیم صاحب از زبان خودشان اصفیاء از آنجا املا شد طبعم بر پیشانی که خلاف  
 مبتقا و عکس همتنا از آن هویداشد حیث و تمندی توامی فرزند و لبسند که دیده و نهسته  
 رعایت شخص دیگر را بر رعایت خاطر پدر راجع آوردی ضرر پدر اگر چه کمتر باشد از بهر نفع غیر  
 اختیار کردی تنهایی بر من نه آن گرانی دارد که ثقل همگان از سرگردانی او بر پشانی  
 که بشیوه فرادستی میزبان بدتی بوده با از آن آخر مژگینا و ردالا که پیشانی دانسته  
 بودم که از تو برای سرعت نهضتش تمهید خواهد رفت نه جهت نگراندازی و تاکید  
 انالله وانا الیه راجعون و اعتصمت بالله و توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله  
 و علی الله فلیتوکل المتوکلون حال آنکه ما را تنها گذاشتی و دل از ما برداشتی و بنسیر و بحر  
 در ساق و با عزیزان آن مکان پیچیده و بار بی سخن پیرانه ما را گوش کن من علو بیت فراموش  
 کن زبان هرزه بیان از طلب یافت دیگران خاموش کن جواب این خط بجز و ملاحظه بفرمای  
 و سبب آگهی در نوشتن بکار میار که از تصور و فتور سبب و کم سواد و روشنا خوانش بر من مشهود  
 و شواهد بخیر و خوشه امن برادر زن احوال و خواهرانش از من سلام سنون بجا از حد فزون  
 بهیه گذار - **رقعه ۳۹** برادر عزیز که امی قد رحمتند بجان پیونده ای بساط خان  
 سلام الله علیک بعد از دعا خیریت دنیا و عقبی و سلام سنت سنیبه خیر الوری معلوم خاطر خاطر  
 فرزندگی سیما باد که نامه مرسله ارشاد اتنا مورخه درازدهم ماه گذشته بتایم پیچ فزودیم  
 آن چهره ناشه تسبیح بر اشد مست افزاشد بر وقوع صورت و بکار آن سعادت



اقتباس سابق قیاس از حق اقدس مودعی شد و باطلاع خطر ناگهی صحاح آن بقیع از بهوم  
 و سباع دل مودت انتفاع از سر دیگر تمییز فرساشد لصد خلوص التجا دست عاسوی سما  
 بالاشد جان تن آن کیتای غریب الوطنی تسلیم حفظ و امان جان فطری همتاشد رنگ درنگ جواب  
 کتابت این مدت اگر چه سپری بجا شد اما پیدا که کلفت فرقت و پریشانی تنهایی و ناسازگاری  
 و کابل غلی جلیبت همگی کچا شد آخر الامر این چند سطور محبت دستور بدست یک از تلافی املا  
 انچه در خصوص شایا مطلوب این سر در هوا بنوک قلم الفت شیم رقم آراشد چرا نباشد که رجا وفا  
 در هر مبتنی از ان برادر وینی زیاده تراز برادر حقیقی منظون بلکه متیقن این هر خواهی میمعه  
 و ریاشد هر چند که قلت اهدا خطوط از من بے سرو پا سپرده کشاشد لیکن جودت نامرئی  
 از حضرت کبریا با نخاصه آن عزیز دلهما عطا شد ویر فرستادن جواب و زود نوشتن خطاب  
 از ما نازیبا و از شما زیبا شد۔ **رقعه** مولوی صاحب الاما قب عالی مناصب منبع  
 لطف و کرم معدن خلق اتم مولوی سید احمد علی خان صاحب است عواطف السلام علیکم  
 ورحمة الله مدد دست میگذرد که احساس فضایل و جزایل خصال ملازمان عدو مال و لطیف  
 عواطف و دواعی اشفاق و محاسن اخلاق کرمانه قاید و ساین جنیبت عزیمت اظهار  
 حال کثیر الاختلال است و خلعت ناگهی جلیبت کم گوئی سبما در خدمت اعظم و اعلا و انفع  
 سوال مانع و رادع شوخی کبتائی و اجازت جرأت مقال مال احوال ابتداء عموم افضال  
 باکمال و خصوص شتال مخلصان پریشان بال ضمیر و ساختگی و ابتال عرق ندامت ابرو  
 مقالات اندیشیده مرکب حوال جرأت لسان بر کتابت خامه بریده زبان گردیده که فقیر

خاطر کسیر با جگه میدونی کثیر در پرورش عیال و کشتن و کوشش ناگزیر مجب از آن ترابی  
 بی تیسیر و تغییر ملت معاش باشکم نیم سیر اسیر شکنجه هزار گونه تشویر و در بنجر سر سنج  
 انزوه گلو گیر یباشد بحقیقت موسومیت اولیت نفس خدمت مفوضه و غبطه سهیم خود از  
 باعث عدم عجز تقدیم تمهید شایسته متراجحه عرضیه ملتسمه اضافه میسوره که ازاله حالت محضه  
 نماید بخداوند نعت گذرانیده بامتداد مدت مدید رجا و امید انعقاد سدا و بنیاد اجلاس  
 ابهام زمان آن تا الآن زخم دل تذبذب منزل ایاس اساس بناخن اندیشه و هراس یاس  
 و تپش و تلوا سوسه و سوسه بقیاس میخراشد اگر چه از روی خلق حسن بحسن حصول  
 ماسول این محنت فتن چرخ کمن و شربد اسن صاعب مصائب من تعجیلا عاجله مها اکن  
 سفارش مشکور سعی مقدور منظور نظر عطوفت دستور ترحم معمور فرموده مدت عمر زمین  
 منت موفور دارند و وراز لطف عظیم نخواهد بود و فضل کم محدود و رب المعبود **رحم**  
 بشوق شفیق تلطف حقیق عطوفت طریق حاجی حکیم سید محی الدین حسین خان بجاور  
 غوث نواز جنگ سلمه الله تعالی بعد از اهد اسلام اخلاص پیام و متنا ناهنج متنا تقاضی لکشا  
 فرخ فرجام مرفوع خاطر دریا مقاطر صفوت و صفای نظام باد که الحمد لله صحت جسمانی و اینجا  
 حاصل است و جمعیت باطنی و آرام و راحت روحانی باطلاع ناسازی مزاج و طبع ملازمت  
 سامی باطل و زایل اوسجانه جل شانه بفضل شامل شفا عاجل نصیب آن حبیب لبیب کامل  
 گرداناد قبل ازین نامه کرم ختامه مشعر ارسال جواب کتاب تغزیت خطاب خلوص نصایح  
 ثپال که تاثیر فقدان مطلب این گم نشسته زاویه خمبول و لبسته عرصه فضول پرده کشا

تیار می لجزیره و اسیران علی سبیل نیال بسلام علی محنتی از سر حفاظ و لحاظ قلت فرصت و نشوون  
 باطن صفا موطن آن سعادت لبش پیش آید نگمان مزیت تجربت و مروت شان بر  
 فوقیت ردت و مرحمت آن سدا و اندیش حاشا شمشاد که در خلوص عقیدت و صدق محبت  
 نور چشمی چه که یک از منتسبان می تفاوت گاه راه یافت باشد خیال ملال بال خیر آید بال  
 حال هوا اشتمالش شد و سرتاپا غرق عرف انفعال گشت خو یک خنجره است بسیار از ویرانه  
 هستم و او را از غنائیم نعم الهی میدانم و همواره شکر گذارم و در حق می همیشه دست بدعا می  
 دیگر از کوک بناح زنکه محلو مده نافع چه بر خیزد که بکانت خاطر هر یک از زهره استقامت  
 بریزد و از عفت آن ماده سگ ناپاک بے باک چه پیش رود تا قلب و بی سلیک  
 کیش بخافت بریش از بیش ازالت جلالت خویش از مسلک ثبات لطافت حالت پیش  
 شود یا خود گذر شتر جمعه با دشت پیا میان وادی اوبار چه کشاید که طبع صفوت و صفات  
 از سر اعتدال و شش عقد حساب شمار بند و چسب گنده زدن غایبانه محنت طینتان زیر چاق  
 و احمه زبر کوب چه و انما بد که نجاست مغلظه ناتوان بینی بریش و مروت شان که زهارستان  
 مقاعد و مشا فرعیوب است نخند دے اصبر علی غصص الحود فان صبرک قاتله ی  
 قالنا تا کل نفسما ان لم تجدها تا کله ی و رد و مقصود هر دو خواهر زن درین گلشن  
 چند آنکه غوب است وضع منفع و انانیت ایشان به تخیل باطله کلانی لا یعنی خود که از پاس مرتب  
 نفس الل مر و شیوه مرضیه سنت سنیة بنویس بل طریقه انیقه اسلام بمراحل فراتر ک افتاده  
 همان که نام غوب اگر عجیب بود و از سر بیمواد و در کرده مشار الیها را شرفا و عرفا درین

و مرتبت از خود با ناخن و اگر کمتر نشمرده بلکه یک سرگردن بلندتر تصور نموده وقت ملاقات  
 آئین مساوات نظرونظر دارند و از مخالفت صورت و معنوی یکسو شده مانند خواهران حقیقه  
 در محراب امور کلی و جزوی با لغت محبت و یگانگی و یکدلی و قیقه از دقایق موافقت و یک چینی  
 نامرعی نگذارند ازین چه بهتر و الا فسخ عزیمت نهشت و مداومت اقامت و سکونت درگاه  
 حجت احسن اولی که مبادا همان معامله فاجره نابکار آخر کار چارناچار بکار آید ریاده بجز منتظا  
 دیدار جمعیت بارچاشعار رود **رقعه ۴۳** شفیق رفیق التوفیق معارف حقیق حقایق  
 تحقیق من حکیم حاج سید محی الدین حسین خان بهادر غوث نواز جنگ است فضایل بعد اقام  
 سلام صفایام اعلام آن ضرغام آجام ثبات اقدام با هوالمرام اینکه صحت اجسام سکنه این  
 مقام با وصف آلام و اشعاب منقطعه الانصرام انصرام و ام سپاس بقیاس و استیقام دارد  
 اسید که انقسام خاطر عاظم و اسقام باطن ظاهر آن سر حلقه اعزّه کرام بحجیت عافیت و عیبت  
 انابت خالق الانام انضمام یافته باشد قبل ازین نامه عنایت النیام بنام سعادت فرجام  
 ابد و میان صاحب مله اعلام مطالعه افتاده و اکنون رفیق تفقد نظام مخصوص ام  
 بطالت سم این هوا پرست گننام جبره ورود محمود کشاده و ملاحظه مبالغه سپاس از کرمای  
 ستمام با قصوفتور اضطرار خد شگذارے فرق شمسار بر سر زانو غرام بل در تپه پاس  
 وفا جوئی احرام نماده مشفقانه مشت خاکم عشق ناپهسته صیدم کرده هست  
 ای حیا آیم لمن از رنگ صیادم میسر هست استقامت طلب هبه نامه مکان که سابقا  
 در رفیقۃ الایام مرقوم اعلام خلوص قام بوده از باعث گمان مستقر بالایقان ستمام

بیع و ارتمان آن بقلب رتیا بطلب خدمت فوری الاحترام تحسین طبعیت صدق عقیدت انتظام  
 نموده نه لحاظ ترجیح احتفاظ مال و مال سریع الزوال مستبعد القیام بر بصارت کار خیر  
 عزیزه نیکو سر انجام و انگلی که خانه خاصه موجوده شش بلا مضایقه عوض مبلغ مطلوبه را  
 آماده بهسولت و آسانی تمام و بگزنا عباس حسین مغفرت مقام ازین دار الظلام عنا  
 بدار المقام جنه الماوی خرام کرده مرم خانه آن محمثن مظالم عظام ایام در آلام فراقش  
 حرام و مستدام بعدم آرام و تعلیل طعام و تودیع منام و توزیع صبح و شام علی داند که  
 نمی توانم میل توجیه بار قام آن گماشت و برین مهنگام اجتماع اقبال خانه ایشان بخسار  
 لا کلام ایقاع ملک بر بقیاع زخم باید پنداشت الا که طبع مکارم نفع آن اجل کمالات  
 عظام موافق اعلام بر تعجیل ترسیل گرانت خانه نور چشمه موسومہ ایشان هست عالم  
 نعمت گزیند تافی الجملة شمس خاطر فاتر آن زهرستم چشمیده نغمه جگر غیظ و کد رسنین  
 احوام جیل قوام پسند اعتنام اشتراک آذان نور چشمه که اہم المانی و اخص مرام است  
 فایق و راجع بر طلب زر نقد آمده مجوز اقدام تخلیف اقدام کرم قیام آمده که یک جفت بیکه  
 با قوت خوشترنگ اندرون عوض مبلغ پنجاه روپہ موعودۃ الابلاغ حسب ترقیم  
 سراغ با کما پیش مطابق اقتضا طبع حقیقت ایام اگر کم کنند و از زر قیمت خانه  
 نور چشمی یک قم چنبا کلی طلا با اختراع برگ پیل اندرون چیل روپہ دیگر مال و توره  
 و کرن بچول جھک و ٹیکه و مزا سبے پروا و طرہ مرصع که مرغوب لہو منزل است  
 اکرام فرمایند و به جان اللہ صاحب پیام رسانند کہ سبب شتم و فحش و شتم و غیبت مخصوص

طبیعت عوام کالافعام می باشد آنچه در قلمبرسوسمه ایشان بر زبان قلم بر خوردار  
 گذشته ده مرتبه زیاده ازان است که بر قلم زبان مردم این حوا حکایه نه شکایت جار کشیده  
 بهشان و کذب افترا کام ناکام بجام و زبان اکثر نسوان بد سر انجام فضل کلام است تصدیق  
 نمکذیب گانه علما تفصیل حساب خرج پالکی و رفیل این رقیمة الاعترافم ارتسام می یاب  
 تحصیل آن رغما للاف بر دکالت و حمایت آن همام ذی احتشام موقوف شخص معلوم  
 عاقبت ندموم بباد افزاه خورسید و از نظر التفات امرو میان صاحب هم مردود گردید  
 ظن غالب بل یقین متین که بعد از این هرگز مقام قبول و حصول مرام نخواهد دید —  
 رقعہ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق مولو علی عباس  
 دام فضله و عز مجده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مرآت صنمیر حقایق مشهور غبار آلود  
 رنگ تغافل مباد که از دیروز خاطر فارت و فاق اند و این بد آموز حسن اخلاق اعظم و  
 اکابر از احساس قلت التفات ذات ملکی مکات در اسلوب ملاقات بیچ و تاب و افروار و در  
 سیدک ناپیدا قطره و ثرو و استعلام علت این ملالت و کدورت هاییم و حایر میگذازد از اینجا  
 که فضیلت علم مستوجب عزت و معذرت کیشان سهو و زهوا مستوفی رجا صغ  
 و عفو می باشد التماس اخلاص اساس میرود که اگر نوعی زینف قدم ازین سوخت توام می  
 و شاید یا با خبر کسی از سخن سازان مفتری و قلب رتیاب سلبت نیقن کلمه که گوید  
 خب اقتضا باطن کرامت موطن شکار شود تا صورت ازاله آن حالت و برارت  
 ذمت عقیدت طویت از نسبت مشبهت آن اسارت بوجود آید زیاده چه الماناید الا همین

یک بیت سعدی که فرموده است پیش که برآورم ز دوست فریادها هم پیش تو از دست تو  
 میخواهم داد و در قمر ۴۶ مولوی صاحب فضیلت مناقب آیه رحمت الهی ابربطیر فیوض  
 نابتناهی مولو نصر الله خان صاحب امت برکات گلدسته سلامیکه مشام الفت را محطر  
 سازد و دماغ مودت را منخبر از گلشن اخلاص بطن اختصاص تحفه مجلس خاص می شود  
 بنصارت مشبم اچا تازگی به سج وایم بسینه از انجا که مال مال این شکسته ال بسموم  
 حادث روزگار پس خوششیده و بے برگ و برست و به رشحات سحاب خلق کریم و طفت  
 عیمم آن میراجه این امانی مردم محتاج و مفتقر و صرصر خجافت سو وطن مولو  
 علی عباس صاحب نسبت باغستان صلاح مدرس گلان علاوه نکبات نکایت احزان این  
 نفقه جگر با بر احسان ملازمان منتظر از وحشت خشیت شرکت یکدیگر در وحدت ملازمت  
 مقرر بوده بابر همی نسیم توفیق ثمنیق وثیقه الوداد در خدمت جناب مدوح ایشان  
 کشایش غنچه مطلوب تراوش بایران جواب نصاب از نسیان خامه مشکین نمایان  
 نمایش بالمش کلین تسلای بطن محبت اسلوب نموده و لیکن اندیشه خزان حرمان اضافه  
 میسوره که قبل ازین بکیال بلکه زیاده عرفیه اش مقبول امالی مجلس گردیده و این زمان  
 دران باب غیر از تیرا و اجتناب با وصف استصواب نواب علی القاب بزرگان گهر نشان  
 ایشان آب رنگ جریان ندیده و تا الان نخل قلب لجابت سلب از یاد مهرگان تانی و  
 و تراخی برآمد کار سر بر نصارت و خرمی بهار نکشیده احساس تراوش میخ بی درخ  
 بذل فضل عیمم گردن افزازی حرات استکانت حسن اعتقاد صمیم کشیده که سیراب

مرزعه تفسیده این داعی بقطرات مطرات سفارش حق گذارش گرامی از سر نصفت و عدم  
حیث و بیش غیبت مرحمت بهلول بهلول سر سبزی کشت سپید و یگر گردد و ترجیح بلامرغ و فحوا  
غزابت انتقام یک بام و دود و هوا ظاهر و بر طافش و الاستلام علیکم اولاً و آخراً **رقعه**  
بخدمت عاقل منزلت مولوی صاحب فضیلت مناقب الامناصب مولانا مدار الامر ارباب در دست  
برکاته - بعد از تقدیم سلام نیاز التماس خدایت فضیلت منزلت می پردازد که انستلا  
این ذره بمقدار و در زمره ملازمان سرکار بیامردی و دستگیری لطف مکرم طرازش خان  
که فی الواقع از اقتباس نور کرامت ظهور مهر معتمد و رحم عظیم خدمت لازم التکریم بوده بال  
عروج سپهر کام جان بجان تاوان عطا فرموده طلب یحیث از حقایق استحقاق سارویس  
اسامی باقیه ملازمین معلومین البته ناگزیر اعلام گشت مدت سارویس این ذره ناکس که  
سواى آن کس یکسان به باد مغفولیه بچاره گری بی کسی خود کس ندارد و گردیده باشد  
الرحه سارویس این بکیس بلکه خال مغفور و مبرور هم آنهمه قابل اعتماد و اعتدایت اما  
اصفا تجرید و اجراضم قدامت اسلاف خویش اقارب با سارویسها قلیله ملازمان جدید  
برده کشاکش و توفی رجا بذل مکارم شیم و جزات افزا عرض مدعا مستکثر العطا و اکرم  
که در صورت ابلاغ سارویس این محروم بالحق سارویس عم محروم که مشابیه ذات عالی  
درجات بدست طو لاسنین اعوام متمادی میگرد و جلوه خدیبه کامیابی حقیر از پرده کتمان  
بر منظر اعلان مستلزم سپاس اقتصای ذخایر اجر بقیاس حضرت رب الناس میشود  
آنانکه خاک را بنظر کمی میکنند آیا بود که گوشه چشمی بمانند **رقعه** مشفق



شفیق کرم طریق تطف حقیق من خلوص فبق دام لطفه السلام علیکم وعلیٰ علیکم  
 در اظهار شوق موصلت چه مبالغه نماید که دل عطف نزل شاه حال بس است رقیه شفقت  
 ضمیمه رسید و تشنگ خاطر حقیقت ماثر حالی گردید سینه محبت گنجینه را در آتش حسرت و  
 افسوس سوخت و دیده ربد هجران دیده را بر پشت پاک نجالت و ندامت و دخت سالت  
 که از مصارف و مداخل خانه با کلید بیگانه شده آماده وصال بگانه ذوالجلال نشسته انجم و چشم  
 آزر دم و گوش هوش از محال کار و بار دنیا و گیر و دار بلند و پست کیم و کیست فرو بسته  
 اختیار نامه به عبدالعزیز و دامن بگیرم داده ام و دل خود بر هیچ چیز غیر از خود خواب نهاده  
 عمر طول امل ندارم تا با بسلاکت مراد اهل دنیا سر برآرم حصول قرض الحق فی الحال  
 ناممکن است الا بعد وصول سابق و دیگر نقصان عقل و دین کافه نسوان حسب حدیث  
 برگزیده پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم به شائبه ربی تردت ثابت و مسلم با نخاصه آن  
 که بصفت نادانی از دیگران ممتاز باشند و از تدبیر و حزم و احتیاط و آمل اندیشی فارغ  
 و بی نیاز سیما مخلوقات الغضب که اکثری ازین و گذر و رنج و تعب اند و مردم خانه آن  
 با تمیز که سر کرده همه زنان و صفات مذکوره و نافع و ناز و اخو گرفته خیل خشم و غضب  
 باندک سبب اند حیف و درایت و دانشمندی ذات گرامی که با وصف صحبت سالها و کمال تجربه  
 و تحمل جلی خود از گفته نامرضیشان و انگهی در حالت غم و غصه که عقلا و حکما آنرا جنون  
 آنی قرار داده اند بجهیه شوند و شتاب زده از جابر و دزد و خلاف را صواب خویش ختیا  
 کنند و آنهم پاره گوئی با حاصل بر مبالغه نویسنده که یکی را بنیاد نقطه ده نماید نفیر نمایند

پس بقیل ناقص انگیس صورت تحسین ارد که از مبلغ مشخص ثلث و ربع و نصف هر چه بر سر  
 دست و در بفرستند جهت زیر باقی تسکین و تسلی خاطر ایشان کنند و طول مقال نمی طلبد که  
 نعمت حال پدر بر لبس لازم و متعین میشود امید که درنگ اضطرابی در نوشتن جواب کتاب باعث  
 عتاب خطاب نخواهد بود لطفکم مدد و بر بامعجود - **رقعه ۴۹** طوفان دیدۀ دو رودار  
 و کشتی شکسته و دریا بنجارت بر کف سودۀ ناسازی دوران لنگر زن قعر هلاکت بر کمر  
 قایق بنجم سعادت و رهمنونی خضر ممت حباب آسای کای می را شعاری خود ساخته و بسا  
 موج گام سنج تیر تازی گشته بمجنون فیض گنجوران بحر عمان فیاضی که صیت موز  
 آن از قاف تا قاف رسیده و طنطۀ تلاطم امواجش از شرق تا غرب و در شهرت کشاده  
 شرف اندوزان قاف بے منتها و شمع افروز کرامت لایحی گرویده غواصانۀ منتظر احتضار  
 جواهر زوهر مراد و مستعدی در بر غرر مافی الفواد است و نظر بر عواطف کرمیانه که مشتعل  
 صنوف بنی آدم است هر آینه بساحل مقصود و کعبه بهبود خواهد رسید و متعبد گردانیدار  
 اگر در سرگردانی نخواهد گردید آئینه تامل و خیر خواهان دهر پرورد و سحاب نیسان بتایه گستر  
 جیب دامن خیر خواهان به لعل و لالی مراد مستحون باد و خواطر بداند نشان حشمت از رخسار  
 خار خار حسرت خارستان شاد و بحد و آله الامجاد - **رقعه ۵۰** قافیه سنج عجز و انکسار  
 ردیف پرداز فقر و اضطراب در تنه از مستزاد ناسازی و هر غزل خوان هلاکت لود  
 شیرازۀ دیوان موزونی طبع از ناموزون مسامت ایام از هم نخبسته قدم به بر لب الاخر  
 ملال و پای به بند ترجیع بند و بال می نهاد و از تخمیل ستمتارات لاطایل و تفکر شبیهات عاقل

بر خود در حیرت می کشاد ناگاه اصناف قصاید و صاف جلیله آن مرغ نشین رباع  
 چار بالش ایالت و متعلع فنوایات اعطاف جزلیه آن شه بیت نظم امارت که محیط مسد  
 دوران است بتقطیع شگنجه اللام این ستمام پرداخته خضر وار قاید این طوفان زده بحر  
 ظلمت گشته بشهرستان حضور لا مع النور که ملجا و ما و عالم است فایز ساخته مترصد  
 تلاش تازه مضامین مقصود و مترقب شیرین مطالب بسبود میدارد که هر آینه نظیر  
 مراحم خسروانه آن طغراکش عنوان غریب وری بر ورق مجموعه فیض گستری بدیده  
 معانی معروضه حاضر فائز و سهولت مرکوزات دل نیاز منزل از جلیب اختصار سرجلوه گاه  
 بروز خواهد شد و این ابجد آموز و بتان کم سواد و بی استعداد را بسان فرد منتخبه فرد  
 وقت خود خواهد گردانید الهی تا دیوان کائنات از اشعار رنگارنگ موجودات نریت  
 پیرا خواطر معنی نگهان سخن است و فائز فیض بخشی و فیض رسانی آن دیباجه مجموعه  
 نظم و نسق بنی آدم از نظم و نثر انجلیح مرام انام معلو باد بالنون والصاد **رقعه**  
 تسیم عجز انتمایان بجناب اورنگ آرایان ایالت اوج گرای اجابت شوال و نیاز بی  
 و پایان بحضور صد پیرایان ابنت بساط محرومی مچینا و شایق مستمند که اجزای جمعیتش  
 از تفرقه و اضلاع دور و وار چون اوراق خزانی پامال پریشانی است و طره احوش  
 از سر سیمگی اطوار سپهرنا هنجار بسان کاکل و لدار آشفتنگی فروش سرگردان عمری  
 بهاد جوی نقیه بی بود که بکدام این خود را بجز که بهره اندوزان حضور رساند و بچند خط خود  
 از دله بود از ان خوان دولت انگار و آخر کار ساغر بے خار فضل الهی و گل بیخار فیض

نامتناهی که سرخوشی بخش خمارزدگان هلاکت است و رایج رسان افشوده و ماغان ظلمت  
 نظام سرگردان را به انوار رهبری برود و دولت متور ساخته ملتجی آندارد که از قانون مزاحم خسرو  
 زمزمه مراد سرزند و از پرده مکارم که میانه آهنگ مقصود کلکت دست شاد باش ای دل که  
 آخر عقده ات وامی شود به قطره مایه سرسبز جانی که دریا میشود به قطره جمعیت صورتی و  
 نصیب احباب دولت باد و آشفته دنیوی و آخر می قیمت اعدا ایالت شود **قوس ۵۲**  
 نشان آنت سلامت این طارم زمر دین آنقدر سنگ تفرقه میبارد که شیشه خاطر  
 هیچ صاف و بی شکست هویدا نیست و این کاخ دیرین بنای رنگ کدورت میریزد  
 که ساغر دل هیچ روشن گهری باده خمار افزا پیدای خنده عشرت گل زخم جگر چاک  
 در بر دارد و ترانه بخت بلبل علم ناله جانگاہ بر سر حجاب وارد می بضبط نفس پر خن چشم  
 تخریب محیطا و شاد گشودن است و موج کردار بر نه بکشاده با لے گردین از فرط اضطراب  
 کف بر کف سودن سرمایه جمعیت در اغوش پریشانست و نجیب عافیت آینه وار  
 سرگردان قطره آبی چون بکنار صدفی سامان جمعیت فراهم آورد و آواره کویچه و بازار گردید  
 و غنچه گل چون بر سر شاخ لب به تبسم و اگر دنج میازد پیرانی پریشان کار سینه خوشحال  
 سبکسار که چون نسیم سبک روحی ازین خاکدان دامن افشاند و حبه کار نیز تازی که  
 بسان برق بکرم جوشی ازین رباط مرکب راند مثال حوادث روزگار سبجیل خاطر سباز و چو  
 ادرام بساط کدورت چپیناد - **قوس ۵۳** المنه لله خمیازه پیرای آفاق نیت بی  
 کشائی که با من جال صدر نشینان بنم اقبال بر بسته بود به بالادستی شاه صدقت مرتفع

و دست افتاد گردون غبار تو همی که بر اوج خاطر اورنگ آریان اجلال جادو شست  
 حجاب کرمیت از پانثانده خیر طلبان را در جزای این عطیہ غیر از واکردن کبک کسپا  
 چاره نیست و هو اخوان را در محاذ این عنایت بدون سجدہ ریزی عبودیت یارہ فی  
 واجب العطا یا عشرت دایمی کہ مشعر از صحت و تندرستیست دوام نصیب احباب  
 اہبت نصاب گرداناد۔ **رقعہ ۵** بہار چمنستان شریعت غرا آب گوہر حکمت  
 و عطا سلامت۔ ہوس بیدلان باسید حصول شاہد مزام جملہ نہ پرہاستہ کہ بخیاں آریہ  
 و مناکبے دماغان بہ بوی گل مقصود چمن نہ آراستہ کہ بتصور در گنجہ مباحثت یکقدم  
 براہ شوق مرحلہ سپا صداضطرابی و مہاجرت یک گام بطریق مناسبات فشرش فرط  
 بے تابلی ہر خند دل عواطف سرشتان در انجاح مقصود مستندان درو آشنایان  
 نخواہد بود لکن بخیاں طلہ یاد دہی نقوش ہی از خاطر فائز زو و و مام نشا  
 رہ شار اشتقاق خار شکن دل حیرت نگہان باد۔ **رقعہ ۵** قبلہ معنی پناہان نشا  
 صہبا عرفان سلامت۔ حسب ایما نیاز انما در بارہ تعخص متکا خاطر عاطر از غلام محمد  
 مبالغہ با آنسو بیان رسانید و حرف استبداد با نظرت حد و دغایز گردانید  
 اما غواص بحر رویت و مخونگارستان حیرت غیر از غوطہ زنی یم انکسار سر بر بنی زند  
 و جز کلگست گریبان عجز بچستان عرض جلوہ گر نمی سازد فی الواقع مفیدان  
 ربقہ جہاوت مکثوات را نظارہ جمال احمدی کہ آئینہ دار بہار مطلق ابدیست در بر آن  
 محال و دعوی این امر پر دشوار در پیشگاہ حضور این بخش بیرون از حیطہ و ہم دخیال

مگر بزم آسای ظهور مجنن کرم از شود مظهر اتم مستفیض گرداناد و بمصدق بن رانی هنگام  
 پیرایه ساینه جان بے کیفیت کناد۔ **رقعه** معتقد صداقت کیش محب خبر اندیش سلاست  
 هر دانه اشک که امروز بیا دلتی مصروف خاک گردد فردا خرمی از کرامت میتوان اندوخت  
 و هر شعله آسپ که در اینجا بگذرناش آسپ آسمان پیا شود و در اینجا شمع از سعادت باید فروخت  
 هر سر مایه این گنج ویران طلسم حیرتست و هر نقش این کارنامه بطلان آئینه دار عبرت  
 تا نظر را بتماشای جان واکردیم بکسته بود که بردیده بینا کردیم بی سخن  
 رنگ بقا داشت نه گل بوبه وفا به عبرت آلوده به رنگ تماشا کردیم به غافل سیکه  
 بمطالعہ دلبرے دلبران دل از دست دهد و نادان شخصی که جان را بهر تیر ترکان خوابان  
 نوبان ساز و غنچه الفت مگر خان صد چاک جگر چاکے دارد و آئینه انت ساده لوحان  
 صد رنگ که درت می بارد، هزار خوشش او را آفتی است نهانی و هر کرشمه دلربا را  
 کلفی است جاودا محل کش کاروان صورت بودن از طریق سستی دور افتادن  
 و باده نوش مضطبه فانی بودن از هرزه خمار جوشیدن است و از مصنوع بمانع بی  
 بردن کمال بخودی و از نقش به نقاش گرویدن دلیل زیرکی است پرده تعینات را از  
 پیشگاه حضور دل برداشتن بهرے دارد و تقیدات اضافی را از حرم جان مرتفع ساختن  
 اعتبار ع نقاب عارض گنجوش کرده مارا بهیست سو هوم سراپست نمود بی بود  
 اصلا بمنظرة ثبات سنگ ره نباید ساخت و زندگی مختار تصویر است ناموجود هرگز  
 به خیال قیام با حکامے آن نتوان پرداخت از رباط تن جو گدازشی دگر معموره نیست

زادرا ہے بر بنیداری ازین منزل چراہ تا بمصطفیٰ نیستی زنگ سہتی نہ زواید چہرہ شاہد  
معنی جلوه پیرانی شود و تا بمضرب فنا چنگ بقائد نواز و ترانہ وحدت بر نیخیخیزد  
تا نفس باقی ست وحدت ساز و برگ کثرت است ہا تا چون ساکت شود گرد و یکے  
آہنگما ہا الہی تا بہار وحدت برنگ کثرت کل جوشی دارد دل مارا از ماسوا بہ پرواز  
و تا جلوه یگانگی بکسوت یگانگی خود فروشی نماید جان مارا از خیال غیر متبر اساس  
**رقعہ** ابراز مراتب نیاز بجناب فیض گستری کہ ذرہ از بر تو مراحم عالم نوازش  
بر مرتبان علم تابان افتخار می افزا و دو انظار مرا ہم تسلیم بحضور تفضل نظری کہ مورچہ از  
شمول مکارم صفا پرورش بر جاہ جم صد و یطعن میکشاید و اما ندن فدویت سرشتان  
در جاہ پیا مکارم دلیل است مہر بہن و لب بتن رسوخیت طینتان در توضیح مراحم  
بر بانی است روشن بر بے پایانی اعطاف مدتی اسیر شکنجہ ہلاکت نقش پرداز تحیر بودہ  
کہ وار سیدن نواسے بی نوائیان بسامعہ اوج گریان اقبال چہ سان صورت خواہد  
عمرے پابند سجن فلاکت نفس گذار تفکر بودہ کہ غبار خاک آلودگان کوی انکسار از  
رشتات سحاب مکرمت کریم طبعان بچہ آئین خواہ ہشت و بمقدار قطرہ بے سرو پا  
بہ پیش بحر عمان کہ ام جلوه عرض خواہد داد و شکستہ بالی عنایب عجز انما بہ زہار بزل  
و عطا کہ در میان خواہد نہاد از انجا کہ فضل ہمین متعال کہ قایم رہ گم کردگان باد بہر وبال است  
خضرہ گشتہ تفرقہ خاطر این مستند را بجمیت حضور کہ وسیلہ گاہ مستمندانت مبدل  
فرمود و سر اسیکل دل این نیاز پیوند را با طافت جناب کہ پناہ بے پناہ است متخیر نمود

هر آینه نتایج مرحمت که در خیال نیست بنظر با نقش حصول خواهد بست و جواهر مکرمت که در  
تصور نگنجد بر مشاهده وصول خواهد پیوست آنانکه خاک را بنظر کمیا کنند یا بود  
که گوشه چشمه پاک کنند به غنچه مراد هوا خوانان بهبوب نسایم الطاف انبساط پذیر باد  
و صدف مفضود خیر طلبان از اقطار امطار اعطاف محلو شوند - **فصل ۵۸ مسکین بی شکین**  
مجموع درگاه آله موسپید روسپاه هواخواه مومنان زین العابدین سلطان بعد مدت العبد  
از انفعال کابل قلیها دیده حیا بر پشت پا دوخته و چهره آزرده برق شرم برافزوده  
خود را فریاد خاطر خاطر آن محنت حوادث روزگار نابکار و برگزیده ایند پروردگار مبد  
که قبل ازین بدست یک دونا مه سعادت علامه برقم زده دست بالادست الفت و محبت  
به دست آن محبت پرست در رسید و آخر کار نامه جگر خراش دیگر متضمن واقعه باله رطت  
سر حلقه علما با خبر و برگزیده زمره حفظه کلام خالق اکبر یعنی والد ماجد آن پیکر اطمینان  
نور بصیر و لخت جگر هوش ربا باطن کلفت سواطن گردید جلوم که چه در بر آمد غبار کدورت  
و گرد ملال بر سر آمد چشم عبرت کشود و دست افسوس و حسرت بر هم سود و افسی  
زین کاروان چندین ندامت بار داشت و هر که رفت از پیش خاکش بر سر نارنجینه  
این گلستان قابل نظاره الفت نبود و آبرو به شبنم ماسخت بیجا ریختند و بان غنیز  
با تمیز تکلیف صبر و شکیبایی محض فضولی است و بجز کلامه ستر جاع زبان کشودن دور  
از آئین خردمندی تا از بیماری که هر آینه معلوم شده باشد بزندگی نازد فرار سپه ام  
خود را شایسته هیچ کار از رسوم روزگار ندیده ام هر دم چشم بر راه وصال حضرت لایزال ام



و از دنیا سے دنی و سرگ فانی در صدد انتقال قلت فرصت و کمالت جلیت و عروض بکاره  
 زمان که ناگزیر عالم امکان است عاین و مانع تعجیل ترسیل اجوبه آمده و می آید و خواهد آمد عفو  
 و صغیر از جانب آن سعادت مند بے همتا ارجی است ارتفاع تکلف و بیگانگی موجب  
 تجویز کلفت و زحمت اوقات سعادت بینت میگردد که حسب اتفاق نقدان کوفه  
 او را دین کم سواد بے بنیاد و از یاد و درگذشتگی آن خصوصاً سورۃ یسین که متضمن چند  
 ادعیه است و دست التفات آن فرزند سئوده صفات بانتمنا خش پر دخت بود و این دعا  
 گوئی دیرینه را بطیّہ آن نواخته و از جناب کن الدین خا نصاحب اجازت قراوت آن  
 یا فتمه بودم و اکنون بخت نقل برداشتن و فرستادنش بخدمت ذی سعادت ایشان گنگا  
 اگر ملطف و محبت از ایشان طلبند و همچو سابق بنویسند و بر سبیل انجیل بدون دادن  
 اجرت در مدرسه و دارالعلوم بنام این مذموم از صلاح محروم بفرستند هم منت بسیار  
 بر این سیه کار تبه کردار است و هم موجب اجر و پاداش آن فرزند بر خوردار و بارگاه حضرت  
 پروردگار زیاده چنگارش رود و الا کع فراموشم مکن مقصودم این است السلام  
 علیکم و قلبی لدیکم - رفع ۵۹ ما را که نه آرایش برگه نه نوائست بهر یلگر است  
 همین دست دعا نیست بهما عزیزا باتمیز اواقف از همه چیز استلک استعا چه گویم  
 که زمانه بے درد از سر نیزه با دل غم پرورد چه کرد و صدمت بر سر صدمت آفت  
 بر سر آفت در در بر سر درد آورد و تیر بر سر تیر کشاد داغ بر سر داغ نهاد و خار بر سر خار  
 در دل افکار خلا نید زهر بر سر زهر در کام جان ماتم زده چکانید دست عزرا را کاه

بسرا فدا و سرشون از سر زانور و بجز افتاد و دود آه به طایغ پیچیدن گرفت و اگستان سیدنی  
 و میدان گرفت اعنی سبک خرامی مرحوم مغفوره ازین تنگنا رنج و عنا بفسحت سر عالم  
 بقا خاک حسرت بر فرق روزگار گردان جانان کوی بشریت پخت و زلال عذب زندگانی  
 ببردی زهر پلاهل آرزو مندی مرگ ناگمانی ریخت و الپسی زین کاروان چندین ندا  
 بارداشت با هر که رفت از پیش خاکش بر سر مار بختند با این گلستان قابل نظاره الفت  
 نه بود با آیه شبنم ساخت بجا بختند با حیف که زخم مفارقت آن محذره جلیباب  
 عفت آن در شین بحر صحت آن گوهر معدن شرافت آن سایه گزین دامان خاتون قیامت  
 آن سجاده نشین پاکباز دامن آن آیه رحمت ایزد ذوالمنن آن نخل برومند سایه افکن آن  
 شیرازه جمیع اهل مسکن آن مجمع خلق حسن آن سایر اولاد و خدم را مامن آن زینت  
 محفل انس آن ره گرای منزل قدس آن صدر آرا ملا اعلی آن مقتبس انوار منفعت کبریا  
 آن تکیه زن اریکه قرب حضور حق تعالی آن مسرور سرور نیل حور و تصور جنت الما و  
 آن عزت کافه سنوان جهان یعنی مردخانه آن جان جهان تا حال اندمال نیافته که نشتر  
 زهراب مهاجرت این گوهر یکدانه در یکا نجابت این جوهر شب تاب انفس سیادت این چشم  
 و چراغ دوده اهل بیت این گل سرسید باغ سعادت این نونال گلشن جوانی این ثمر مراد  
 پنجه نخل زندگانی این مجوره پیر این داغ کشیده فراق مادر این غمزده روزگار این  
 بیمار زار و نزار این راحت ندیده عمر بے مدار این الم رسیده محرومه خلف یادگار یعنی  
 نور دیده آن یار مکرم غالب الفسایم از سرتازه اش در شگافت دردی بردردی افزود

وز هر سه بر زهره در کام جان پیو دسه آه امروز از ورق گردانی رنگ ظهور  
 نسخه اسرار الفت معنی نمایاب شده در کنار دیده شوخی داشت غلطان تو هر سه به  
 ناگهان چون اشک از مژگان چکید و آب شده دیده مارا چون شمع کشته بید کشت داغ  
 کان فروغ بینش کنون در لطف خواب شده و در تملین عزای سرتاپا جوارح کلفت  
 نوحه سر آریخ و عناست تملک فی الحقیقت در رتبت سر همه اعضاست با بتلای حواد  
 چرخ ناسزا بدف ناوک تیر بلاست پیشانی فرسوده شکنج بے مری آفاق است ابرو و نیم  
 کرده تیغ بے دریغ فراق است چشم از مژه خار بر من است مردم از سواد چشم سیاه  
 پیرامن است رخسار طرف بسته خواش ناخن غرامت است بتنی الف پرن کشیده خنجر زرباب  
 ندامت است لهما از هم شکافت درین جدائی است دندان تنگ بهم نشسته مجلس غالی است  
 زبان سر اسیمه طوط خانه و بان است ز تخندان نشانه دار چاه زندان است گوش نموده حلقه  
 ابل شیون است گردن و دوش آماده حمل انتقال اندوه و محنت است دست و نگاه راست  
 بر طاق بلند بخت نثار و پنجه رنجه از ناخن تیغ بر سر انگشت میگذارد سینه بنابر صندوق  
 غم است پشت دو تا کرده کوه الم است کشید ز به آب و نان هر دم بیج و تاب می خورد  
 ناله در و ریا وجود از گرداب فنا خیز سیه بد که بر بستن کمر سفر ازین مقرر مشعر است  
 ران بر راندن یکران عزیمت بسوی آن جهان مخفی است ساق میگوید که عمارت بسو کن  
 خود را بر باد کن قدم سیوید که در شهر است این حدت ز ملک قدم باد کن طایر میوش هوا  
 بن مصیبت در پرین . چوبست سبک . حال ز تیغ اجل . بر بریدن بے اختیار تالی

خون جگر از دیدگان ریختن تا کجا علم آه بر فلک انگین تا چند ازین ناوید نهبا نگر لیستن تا چه  
مقدار باین نابالستینها زیستن اگر از نوحه و شیون و سر و سینه زدن کاسی س کشود  
سنگ خارا و دست ب پر او غنیمت فرصت وقت بود عنی اگر بگریه میسر شد  
وصال ۵۰ صد سال میتوان به تمنّا گریستن ۵۰ چارنا چار آخر کار رضا بقضا در دامن است  
سنگ شکیمبائی برینه نهادن است چشم عبرت کشادن است در نظر رجیل اقتادان است  
آناه سفر بر یک پاستان است که فی الحقیقت ازین جهان فانی رفتن در عالم باقی  
زادن است اندیشه زمرگ مصطفی باید کرد ۵۰ شادی و طرب جلوه رها باید کرد ۵۰  
او با شرف و کمال خود زنده ماند ۵۰ مارا طبع خام چرا باید کرد ۵۰ بهوش باید گوشش باید  
زبان خاموش باید حرف لایعنی فراموش باید مگر اینجا محض بشریت است که عبارت  
از غشاوه غفلت است و در حقیقت عین حکمت صمدیت است ۵۰ اگر بماندی در تب غم  
آدمی ۵۰ بس فتادی در خرابی و کمی ۵۰ این جهان ویران شدی اندر زمان ۵۰ جبر صفا  
بیرون شدی از مروان ۵۰ آستن این عالم ای جان غفلت است ۵۰ بهوشیار می بین  
آفت است ۵۰ آنچه از پرده غیب بر منصفه شود جلوه نمود و مبدد طیفه است از حضرت  
بی عیب کرشمه است از پیشگاه شاید لاریب درودی کشان محفل وجود دارد تسلیم و قبول  
مایه سعادت است و اعراض اعراض بر او مروت و مقصدت حکیم علی الاطلاق ماده نفع در  
شقاوت است ناگزیر انا الله وانا الیه راجعون باید خواند و دفتر چون و چرا باید گرداند  
رو ساخته که پاس قلم می آید غرض تقصیر در نگ تحریر است که با قضا و تحقق هر

صینیت در عرض خدمت با سعادت از دست بے دستیهای این در دست یگانگی طوبیت  
 دست اقدام جرأت میکشاید و درین میدان جلاشگاه اثینیت گوی سبقت اثبات واحدیت  
 بے ربا بد و فی الحقیقت محمودان با دة فیض و بیت راجبت استیاض شهادت خود فرصت می باید  
 و شناودان بحر معدومیت را برای رجبت بر ساحل موجودیت مهلت می شاید و ز دست  
 ابل عدم هر چه آید اعجاز هست به بخند متم به پذیرید گر کم تقصیر؛ زیاده زیاده بر زیاده -  
**رقعت** صاحب مشفق شفیق بسیار مهربان کرم فرما دوستان سلمه الله تعالی السلام علیکم  
 ورحمة الله وبرکاته تا قلم بر دستم که نمیکه اخلاص ثقیله بر نگارم که هم مذکر گر سبهای صحبت  
 بوده باشد و هم شتید قواعد مودت فایقه اشراق نجوم رسوخ و صداقت قلبی را از ظلمتکده  
 اختفا کلمه اظهار تواند بود و جان و دل با بدامن کشیده عطلت و بیکارے را مشغله کار  
 از یکطرف معدن معدن جواهر شناود و دریا دریا فرای حسن ادا می املاد از یکسودا من  
 دامن گلهاے رشوق و چین چین نشترن و لاله نوق و از یک سمت دستة دستة شقایق رنگ  
 و بومی گفتار و طوار طوار در دستاناے مضایق روزگار و از یک جانب صحرا صحرای خوار فراق  
 و کاروان کاروان بارافترلق در عرصه گاه حاضر فائز بر عرصه در آمد اما از انجا که افضنا می نزلج  
 خلوص استزاج و فتوای طبیعت دار ستم طوبیت بغور و مامل و اسعان نظر مستمره مستحاده  
 عموماً و خصوصاً در مردم طایل در کتاب تکلف مبتدله دست فرسوده اخوان زمان بجاوگی سلمه  
 ردات خاست شوب جمعه و ریا که اقیح ذنوب و افحش عیوب و اظلم طرق و اذم خلق هست  
 دست رو بر سینه زبان قلم و قلم زبان زده نگذاشت که ازین وادی حرفه بر گویند تا قطع نظر

از عروض ننگ ناموس و حقوق نهمت سالوس بجان غم مان تنغم مانوس آن یار عزیز من  
 سر بسرفسوس از زندگی مایوس که مدتی سرخوش باده مسرت و سرور دست شریعت  
 و جوبور بوده بفراغ بال و انشراح حال دور از اندیشه خوار انقلاب و هور گام فراخ و گام  
 میزدند و از چند گاه مورد امتحان چرخ روسیاه که بلا اشتباه محک عیار خیرت و انتباه  
 از باب عقل و راه و جوهر آبله و صولگان صبر و تحمل اکتناه بل غایت مرام شیر مردان  
 رضا و قصوی امنیت هر بر پیشگان پشته ابتلاست باندک تغییر حال ماضیه گردیده خلاف  
 آئین جوانمردی و شیرینی که متواتر از در زمان سابقه و ایام سالعه و دعوی آن بر زبان لاف  
 و کذاف تر جان میگذاشت و امن خاطر عاظم را از غبار کلال طلال آینه ضمیر صفا پذیرا  
 از ننگ کلفت و بال آلوده و نیرو ساخته اند و بدین رهگذر نقد قلب احبا خالص را  
 در بونه کمال اهنال و ضحلال گذاخته کار نشتر الماس بر ریش جگر و جرحه زهر بلاهیل  
 در کام دل نهند بجان غمزده حرف الم ستم باشد چه چار سرود و دگر بیا  
 ستان را به ناچار رجوع بسرگزشت ماجر که درین مدت ممتده سه ساله کامل طر ف  
 اعجوبه گیها بکار من خامکار هیچ کاره کار از دست رفته سرکلاه تدبیر گم کرده در آورده  
 بیجا بیجا بیجا تازه در آورده در آورده یک عمر گنجینه دیرینه را که عبارت  
 از نفوذ و جیاد حسب عبادت و مواظبت او را در تلاوت بوده باشد بدست نسیان  
 و تغافل از صندوق سین بکینه بر آورده حرف مزخرف اصناف ترد و ات لایحی  
 بجا آن در آورده در آورده میخواست که همه سوانح سفر پر خطر و حوادث غفر مستوجب الخیر

کہ اجمالاً از استماع واقعہ ہائیکہ چاشکاکہ رحلت بنت رحیم اللہ خان در اثنا سی راہ واصابت  
 چشم زخم پائے ایشان از انقلاب ارلہ گادان و انتقال استوار جنگ عرصہ قلیل  
 پس از فوزان این مکان و گرانباری مدیونی من ناتوان چه بوجہ عدم استمار و جہت  
 باہزاران عمد و پیمان ہم در حین حیات مرحوم غفران نشان وچہ از انسود باب جریان  
 آن بالکلیہ بعد انتقال آن فردوس اشیان وچہ از اشتراک خانہ جہت سکونت بعلت  
 وسعت مکان برادر عزیز تر از جان وچہ از مصارف لوازم خانہ داری کہ بلای آسمانی  
 و آفت ناگمانی است و خوب کہ گفتہ شاعرے سد بلای آسمانی بر سر کہ کس طاری  
 گرفتار عذاب سی و تسلی کناری شد ہر آئینہ از زبان صدق ترجمان مشفق قادر علی الدین  
 سلمہ اللہ الواہب بگویش رسیدہ باشد تفصیلاً و تشویشا حالی کردہ زمانی بجا کہ معنو  
 و محادہ و روحانی کہ نعم العبد مذکورہ مذکورہ ظاہری و محادہ لسانی است دل الم منزل خود را  
 از بار غم و اندوہ خالی کند و لیکن چون اندک کار بند تامل و رویت گردید کہ ازین فرما  
 جز فتح باب شکایت زمانہ و ستہ باب تسلیم و رضا بر شیت یگانہ طایلی و حاصل دیگر متصور  
 نیست و خود در پیش اہل بصیرت و ارباب خبرت انہر من انہر من الشمس امین من الاسس کہ  
 شکوہ و گلہ حادثہ دہر فی نفس الامر از قبیل اعتراض و تخطیہ بر تقدرات الہیہ و مقتضات حکمیہ  
 سرمدیہ و احکام حکمیہ صدیہ از لایہ است اسی یاد عزیز حیف من لا ابالی شیم آزادہ مشرب کہ  
 عمرے رسن بریدہ بند تعلق و سر باز زدہ و گردن کشیدہ از کتاب تعلق و نسبت بسا بر اعوہ  
 اجتناب پیشہ افراد اختلاط و توفیق و تہشوق و تشوق تعیش بے پروایانہ میان یگانہ و یگانہ

چهره برافروخته آب و رنگ تفوق بوده و اکنون باینجه خرابی بے سرو پا می در کشش اندو  
 لایعنی و نیکو که مانع وصول منزل مقصود و قاصد اصول نخل بے افزود است یعنی قطره و تردد  
 سلوک حقیقت طریق طلب معیت است افتاده و گوهر گران بها دل را در خطاب جستجو  
 دنیا و فی انراخت و غبار فتور در فحش سر اوقات معمور بلبس ساخته و بانسلاک  
 زمره سگان این جیفه علم اشتد خود برافروخته ننگ نام حفاظ و عرض و ناموس<sup>لحاظ</sup>  
 در محبت استغراق بکار مشاق کیسر با دفنا در واده چه قدر برگزیده و چه مقدر بر ناله  
 مر این غول نفس دیو گرد و دار و فلک را در خراشها بسیار به کنون زمین بادیه  
 تا کار و انهم به مگر کر کس ساند استخوانم به آبی کاش که دعا استجاب است ای آن سر حلقه  
 پیشوایان را در محبت و دریا کشان ساحل مودت که بحکم الدعار بظفر الغیب اسرع  
 الاجابت در حضرت صمدیت توقع قربت اجابت وار و اعانتی فرماید تا محبت هجرت این  
 ضعیف الخلق مع و استگان بر کثرت مکث و اقامت این زندان جانستان دهن  
 افشان گردیده مشت غبار تا توان را از خاک سیاه مذلت و بهوان با وج سگ آن سز نزل  
 علین مکان رسانیده بار دیگر مستعد طواف بیت الحرام و مبتلذذ شرب آب زمزم و شرف  
 زیارت با اکنه و آثار عالی مقام نماید زیاده - **رقعه ۶۱** بر خور و در سعادتمند اقبال  
 نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض رسان عالم و عالمیان امیر المند و الاجاه نواب الایا  
 نواب غلام محمد غوث خان بهادر مد عمره و دوام عزه و وزید محبده - بعد از دعوات و انبات  
 عمر و درجابت که وظیفه مستمره صلوة خمس الاوقات بل لازمه معموده سایر حالات بالمشی



والخداة است ابرار و اظهار خاطر عاظم سعادت ماثر نموده می آید که چون طنطنه کوس  
 سمیت مافوق حسن انصاحم جشن شاد کسر بسیر آباد آن نوباده گلشن ربیست و حکومت  
 درین ایام فرخنده فرجام شمر استیقاظ طالع کافه انام از منام غفلت تعینما و نتیج فوز  
 عظیم هزاران هزار شگون اعتنام فوزان ذخایر کام درون بهشتیان استان رشا  
 توانان تخصیفا آمده محرک سلسله داعیه کامله استحصال خطاب خانی و بهادریه بر خور دارے  
 نیک کردار قادر محی الدین طالع عمره و زوال عمره گردیده اصرار و استبداد درین  
 جهت نگارش سفارش آن فرزند جگر بست که چشم و چرخ جسم و جان بل مایه روح و روان  
 کل خاندان است نسبت باین ضعیفه ناتوان از حد اعتدالی در گذرشته بتوقع صادق  
 و امید واثق از عموم فیض و خصوص موهبت استقامت لا عرض و استقفا لغرضه استقامت  
 قلم میشود که اگر متمسک فرزند کور بشرت اجابت و قبول متعلق گردد از مراحم بزرگان  
 مریدان خدا ندان بعید و تبعید نباشد زیاده جز مراتب و عا و بلاستانی حاجت خیر نماید  
 رقعہ ۶۲ آداب سلیمات و قواعد کور نشات بحدا و بحد و باین صداقت است  
 بتقدیم رسانیده معروض ملازمان حضور لا مع النور میدارد که التماس هر گونه خانه را و عبودیت  
 نساد در پیشگاه و ب رحمت ایجاد نه از خصوص انتساب الجمله بخاندان افریقا است بل  
 بمحض اینکه از سوابق اوقات در ملازمان خاص عز السلاک یافته چنانچه اکثر مبنا شیر  
 و فرامین متعدده مکتوبه انتصاب بر خدمات شایسته که هر آینه فراماد خاطر مبارک  
 بندگان اعلیٰ خواهد بود معزز و مفتخر میگردد و دیگر امثال و اقربان غلام با مثال همان

نماشیل از فرزندان شایان کامیاب مقاصد نمایان جهان گشتند و غلام کم طالع بواسطه  
 شومی بخت محروم مانده تا الآن بوجه من الوجوه در مقدمات کلیه و جزئیہ جرات عرض نموده حتی  
 که در باب شایدمی ختم مرحوم خود که قبل ازین کرده هیچگونه مجوز التماس در حضور پرنور نشده  
 اکنون یک ختمی ناکند غلام باقی است که بمنزله سبب قرض سفر مک و عروض التوا  
 خسارات و نقصانات متوالیه مالیہ و روحانیہ و جسمانیہ در ادکار خیرش خیل عاجز و دانا  
 استحقاق نسبت قدامت را وسیله و مربی قوی گردانیده معروض میدارد که بنسبت یکد شام  
 و یک خلعت یا مرحمت زر قیمت سرفرازو کامیاب گردد و از باعث اقامت بیرون شهر و عمار  
 وجود بیچیک صاحب گھڑیال در آن محال اشتباه کمیت بقیه شب بوقت سبب غلام برآ  
 اوراد و صلوة که پیشتر قبل طلوع سحر اتفاق می افتد اکثری موجب تکلیف و محنت  
 و تحمل نماز میشود اگر از سر کار فیض دار یک گھڑیال بهر قسمی که موید و معین شناخت وقت  
 تواند بود و مرحمت گردد و در ایامه بجزر یادگار ملازمان حضور لامع النور و مردم محمد و مذکر  
 و خطایف دعا که خمس الاوقات در نماز پنجگانه مقبر و منبر است خواهد بود اگر چه درینو اکثریت  
 اخراجات لاحقه سرکار بزرگ مہر النور روشن تر است لیکن پرتلاش و بهوید که این ہر دہ متمسک  
 غلام در برابر کوہا کوہ بذل نوال خدام ذوی الاحرام پر کاسبہ بیش نیست لہذا دست رجا  
 از راه اختصاص ملازمت پیشینہ خاص گستاخانہ بذیل عاطفت خداوندانہ زدہ کہ حرام طالع  
 مانع حصول سکون و وصول بامرول نشود و زیادہ حداد بے الہی آفتاب عمر و دولت با  
 و خیرشان باد و تار و زری قیامت۔ **رقعہ تسلیمات نامیات و تحیات را کبایت از مرد**

عقیدت تحفه و خدمت خدمت فیض درجت سر بر سر موهبت نموده بشرف عرض حضرت اقدس  
 فلک نزلت میسراند که این نزله بر نزله مایه فیض حضور و حرمت معمور از چندی اجلت  
 شدت نزول نزله و فی الحال و بال شکایت و حج مفصل با وصف داعیه شوق کامل بر تخصیص  
 دولت قدم بسوس محبوب است باستیناق رجا این مراسم آنا فانا مالکوس که اگر خدا خواهد در صورت  
 حصول صحت بقضای فواید عبادت عبودیت پرواز از اینجا که نسبت خصوصیت رسوخ  
 در خدمت یساعات از بند و فطرت دارد در عالم ابتلا کصائب بغیر از استظلال اظلال  
 از یال عواطف نوال بر بایه خداوندانه کجا ملجا و مادی گزیند چارنا چار گردن جرات  
 عرض مدعای افرازد و از عرق ندامت آید بر روی کار خود می آرد که شدت کاوش و تقاضا  
 یکس از شایسته الهی برای مبلغ یکصد چهل و پسیه که بر غلام طلب در آئینه از حد تجاوز کرده  
 که قریب است آبرو می فدوی بریزد و غبار فضیحت و رسوخ در نرزه تنگ ناموس  
 این رسوخ بر انگیزد و اگر از رشحات شهاب رحمت ملازمان والا که عبارت از عنایت مبلغ  
 مذکور از سر کافض مدار باشد گرد این کلفت از باطنی نشیند و زودی سر دست در عرش  
 قلیل از عهده ادا و ایفا آن بر می آید زیاده حدادب ر ق ۶۲ خانصاحب یر مهر  
 زود خشم کم حلم بسیار غضب علیه الله الواجب بعد از سلام سنت الاسلام واضح و لایح باد  
 که امر و در دم صبح خط گله مندی منظر هجره وصول افروخت و جان دل زار و نزار این بهیار  
 در و الفت و محبت را ستر تا سر در آتش حرمت و ندامت سوخت در جواب قیمة تقاضا  
 نیمه سابقه و حال چه بقلم آرم که بعلت عجلت عجز بهیچ قدر از زیست خود بنیز ارم با این فکر

ادای قرض آن صاحب با فضی الغایت دارم اما در خصوص ماهه اینهمه تعجیل نهایت ناچارم  
 اگر آئین گزرا نیدن مدت مدید بمواعید باطله ایام قریب از اینانی زمان عموماً و از آن صاحب  
 نامهربان خصوصاً درمی آموختم بوعده و اثن سه چهار روز چیره خود برمی افروختم مگر چه کنم  
 که و غل پیشه نیم و تخف کلامیکه رحیم الله خان صاحب از راه یار فروشی بر طبق اظهار اختصاص  
 نموده اند در باب کشف عطا حقیقت ماهیت آن چه بر نگارم که و دستم طریقی داده اند  
 ای عزیز با تمیزی سبحانه جل شانه در محکم تنزیل میفرماید و آن کان ذو عسرة فنظرة الی  
 میسرة یعنی اگر بدیون کسی تنگ دست شود و نتواند که موافق و صده ادای قرض نماید  
 بر قرضخواه واجب است که تا زمان فراخی دست و وسعت معیشت او را فرصت دهد پس  
 خواهش مهلت دو ماه زیاده بر مدت موعود و آخر چه قدر کفر غلیظ بود که در نظر آن سر حلقه  
 اهل معامله شرعاً و عرفاً و معاملت بیجا و مستبعد الوفا نمود سبحان الله سخنی که از سر صدق  
 و راستی بر سر زبان جاری شود هر چند که محض تقصیر و ظرافت بوده باشد در پیش ارباب  
 کیاست و معاملت باعث ریشخند و موجب تشنگر گردد و ای برین فراست و افسوس برین  
 معاملت و آنچه از کار ساز این بیچاره عالم تنگ دستی خود در قید قلم آورده اند حق خود فروشی  
 و خود نمائی ادا کرده اند رع شناس خود بخود کردن نزیب و مرد عاقل با، و اهل النعم  
 آن عزیز مکرم را زیاده ترا زین طاقت و استطاعت حق پرستی و بیشتر ازین توفیق انجا  
 مقاصد پایی بندان ستمندی عطا فرماید اما لختی بذات خود انصاف دهید که درین عرض  
 مدت جهت ادا دین پیشینه ذمه خود که سالها از رعه ایفای آن انقضاض و انقضایا تم

این مسکین بے تسکین راجه قدر که خون جگر بخورائیده اند و چه مایه که بهو اعید باطله امروز فردا  
 ندوانیده اند و چه روز پاکه زهر بلابل حاضر باشی و امیدوار کردی بخانه تخیلف کاشانه خوشتر  
 پخشائیده اند اگر یک خلاف وعده اضطرار از من بظهور آید چه قسم بے مروتی خواهد بود  
 و از شرط انصاف مرتبه دوری تصور توان نمود اگر من نیز داخل مبلغ دو صدر و بیه مایه  
 بسان انصاف شتم شاقب میداشتم صد چند فایق تر از نیگونه مروت را که انگاشته اند بهمت  
 بر میگاشتم و چون فیض علی میان و خوشدامن از وجوبات چند در چند که تفصیل آنهمه  
 خصل طول میطلبد در اینجا فی الحال نیستند و باز آمدن ایشان مهلت میخواید هم بست  
 مقدّمه نوشت باند و هم ارقام رسید چه طور صورت بند و تعجب انچه بعجبی که بدین رگباز  
 پیرامن خاطر آن مهربان بگمان میگردد و بخود که شانه سخن ساز و بادیانتی گاهه  
 این دوستدار سر بر نروده و نخواهد زد خاطر خطیر مطمئن باشد عزیز من از آنجا که هر  
 کرده خود را در آئین مروت و جوانمردی و رعایت مراتب دوستی احسن اولی می پندارد  
 و هیچگونه منفعت و فصور اصلاً بجانب خود راه نمیدهد تمیز دعوی هر یک از حق و باطل  
 بر خداست که در آویستل و قوف کلی بر سر ایرضامیر و جنایا دها که راست اگر چه اینچون نوشته اند  
 کاربند احسان مروت شده اند حق انسانیت و اهلیت او کرده اند و در صورت  
 خلاف املای کلی امر او مانوی و انچه میفرمایند احسان و نیکی از جانبین می باید پاسخ  
 شایسته دارد که از زبان خودشان بیاویم آید احسان هنری نیست باسید ملائی  
 نیکی کیسه کن که بکار تو نیاید چون این مکتوب محبت اسلوب شمال حرف معاشرت دارد

چار ناچار برقم می آرد که در صورت رجوع آن کرم طیت بسمت بے مروتی و دعوی این عالم  
 نیز بخصوص مادی سود مبلغ دو صد و پسیه که زیاد از یکصد میشود و امن متفاوت برخواهد زد  
 و چو دست از همه حیل و گسست بزدلال است بیرون بشمشیر دست بایزاده لطف کرم  
 زیاده بالـ **رقعه ۶۵** بر خور در سعادت و اقبال نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض  
 عالم و عالمیان امیر الهند و الاجاه نواب غلام محمد غوث خان بهادر طال عمر که و دام نصر و جل  
 قدر که بعد از تبلیغ مرام و تقدیم لوازم بلاستمانها واضح خاطر سعادت آثر باده که از اینجا که  
 در بیولا اسعاف تنها بای کافرا عایا و عامه برایا بجوم فیض بخششها شادی سمیت انتها  
 بانی استکلام بر جای اولیا دولت اعلا معلی است اصرار بے منتها بر خور دار غلام رسول  
 بهادر بر اجتناب با کوره خطاب الدخول از گلشن فردوس بای الامتلا نعم احتواس مرام  
 لا تحصی خداوندانه باقصی غایت و قصوی نهایت کشیده نظر بطایا بے احصای آن  
 بر خور در صدر آرای ارا یک دلما باعث ارتقام و الهای این نفعه الدعا گردید تا فرزند مذکور  
 از سر سر پرستیها بزرگان و قدروانی بای خداوندانه آن شمع شبستان عز و اعلا بشرف  
 اجابت متمسک بتغاکامیای استیفا مدعی دل و تناس بطن خویش شود والدعاء  
 فهو المدعا و به المبتدا و المنتقیـ **رقعه ۶۶** بر خور در سعادت آتیا رسید لطیف <sup>الدین</sup>  
 طال عمر که بعد از دعا معلوم نمایند که هر چند برین میثوم که از نشست حال استوجب التلبان  
 مستقیح الاعلان زبان قلم و قلم زبان را ترجیحی نکند استطلاع و وثیقه السعادت ایشان  
 موسوم لاله میان بفتوا غنیت معنوی برقع گلن غیرت ظاهری و مجوز صدام افزا

خامه فرسائی گشت که در پیدایش خط سفارشش کوشش دو شینه بکاسه است اجمالاً اقتضای خراج  
 مراسم اولاً بر سعی سپردن ثانیاً بر کوشش بدو استلالت رجایا مابین هر دو و استغاسه پدر  
 رقیبه سفارش حسب اتفاق از کافر منظور سپرد بر هوا پراپندلش با اظهار حیل عدم رابطه نسبت  
 بآن ناسر دار و اضطراب سپرستماع این خبر بعد و رود این مقر و ابراز اندیشه خویش با این  
 دلریش در پیداکردن سرکلاه گم شده و پیش بردن کار از اندک کیفیت عاجز با مادش  
 و تکلیف اخذ اقرار عطا خط سابقه اواز و در غیبت خود اولاً و ثانیاً اراده است تمام آن  
 برای من ناتوان و مجلس احد اصرار او استبداداً و سفر ایشان همدان آوان استعجالاً بمینا  
 و پیمان بکوه کشید و رود در کمتر زمان و روانه کام باطینان جهان بعد رجوع و نهضت  
 کلاه پوشش پیش از باز آمدن ایشان بسمت بنگلور و استیقان التزام انقضای مدت  
 دو ماه جهت بازگشت بزبان داماد او بعد معاودت از و بلور و اغراق مبالغه در برآیدن  
 این پریشان بفراف بال و ارسال نامه سفارشش شتال بحج و وصول و نزول در آن محال  
 و موافقت رحیم الله خان با ایشان درین مقال برابر سر آن خیال دار که اقامت این منزل  
 تمامت معلوم بادل محمل مشکل تر از مرگ روان گسل باید تو کلاً علی الله ازین زندان نجات  
 خود را واره ند و ن تنه بے راحه پیاده با در انجار ساند دیگر سخت و هدا یا از کجا با این در  
 انتظار جواب از آن بر خود در فعل در آتشم من نیگویم زبان کن یا بفکر سو و باش  
 ای ز فرصت بے خبر در هر چه باشی زود باشی؛ قلق و اضطراب خاطر زار و نزار را  
 از حد نبرند و بحمد ملاحظه این لفافه بر سر تحریر محفیه لطیفه پی فخر نهاده چه —

رقعه ۶۷ رسید منور رقم خانصاحب منشی ولی لقب سلمه الله الرب - عزیزا با تمبر قوه

همه چیز از یاد دوستان پرهیز از لال محبت برخان هوش نسیان ریز با تغافل و صلح  
و با حفظ الغیب در ستیز از لوازم آشنائی بفرسنگها گریز السلام علیکم وعلیٰ بنی علیهم  
تا تیغ تغافل ایشان از نیام اعلان آمیخته است خدشگیبائی دوستان بر زمین ناکامی  
رنجست است تا تند باد بے مری غبار تشویر و شغیت سرخا طرها کسیر بر انگیزه است  
گرد پریشان بر فرق روزگار بیدست پایان سر آیدم گرد بادیه محرومی پختیه است سرشته  
تار و پود و خروگسیخته است دست دل با من در استلک جنون آویخته است شهد زنده گاسنی  
بزهر بگمانی آمیخته است جمیعت و آرام و قرار از دور باش بیست اضطراب گرنجست است  
اگر روز است گذشتنش در سوز است و اگر شب بسر آمدنش در تب اگر بگاه است دیده  
بر راه است و اگر بگاه است کار بانالدو آه است اگر سحر است از چاک جل خبر است و اگر چاشت  
تخم اشک در کاشت غذا بلا غذا و عشا بدون عشا آب زهر ناب است و خواب بصورت خواب  
و مصیبت ناگمانی که ناگزیر زندگان است دل دو پاره دو پاره درد و پاره کاغذ چسبیده  
تخل و قرار از قلق و اضطراب اعتبار پرده کار در دیده آمدن شتر الم شریان قلم در کشاد  
شیشه ناموس فطرت بر سنگ فجیعت طبیعت افتاد آبله دل سراز کرد زخم درون از سینه  
پرخور باز کرد واغ ندامت و بدین آغاز کرد و اشک غرامت خچیدن ساز کرد و ناله شکیر  
بصریر پیوست دو آه بر رخ صفحہ نامه نشست بیج و تاب بصورت حروف و کلمات نقش  
بست صورت سبابت شکستگی حال مترس و میخ خنجر مکتوب شکست شدت است



جواب بر آن محفل تاب تحمل تشافلی بسشق کرد هوش از سر قرار از بر خواب از دیده صبر  
از سینه بیکبار گس طاق کرد چه گویم چه کرد برین بجا چه مشتاق کار صد هزار فراق کردنی فی غلط  
نغمه ملکه من بحال فادو فاق را آینه دار بغض و نفاق کرد من عاشق الفت و محبت را  
مانند عداوت و خصومت مستکرم حب و اتفاق کرو بخدا که مرگ ناپسندیده بعد تناسول  
و ماسول از درگاه قاهر علی الاطلاق کرد آخر کار دیگر بار بر قم قمیسه نشسته هم موسوم اسم و لایست  
رسم آن یگان آفاق کرد و اتفاق آن جریده اشتیاق اطلاق دست هوا پرست بر خود را اقبال  
سئوده اخلاق کرد و عدم حصول جواب آن نیز که علاوگی بر علاوگی هزار گونه برنج و مشتاق کرد  
تا آرزو حصول محار بر بلند ترین طاق کرد طرقة تر ماجر که بعد مدت البعد تمنا نماند تمویه  
موسوم بر جور و اسعادت انما چهره نماند و معذرتها روساخته نعل و اردون پر خسته  
علم از تریش گل شنبها افزاش بر سر ابله فریبها ناخته یکیک هویدا شد از بسک تصنع آماند  
تکلف انشا شد تخلف املاشد حیرت فزاشد طاقت ریاضت جگر فرساشد ازین عذر که عذر  
نکست طبعیت با فطرت و رنج است محال قیل و قال در اینجا تنگ است پایی خامه سبکی  
انگ است شیشه دوات بر سنگ است صفحه مکتوب در موطن اظهار این مطلوب و آهنگ است  
این رنگ رنگ نیز رنگ با بزرگ یک رنگ در صدق و صفا آینه رنگ بزرگ رنگ رنگ است  
قبل ازین اوراق خزان انتظار زده سخت جگر سخت جگر در نایق الاعتقاد متعدد ملتئم نام خیز  
و نایق الوداد متفرقه مستحضره عوالم با غنیه مضمت کتابت اجوبه چسپیده آخرش گلچین تو فین  
بلد بسته بند استود حکیم عابد حسین صاحب اعلان فقدان و عدم و جان مولی جز کمال مزاج

استغنا امتزاج اینهمه گروید لکن چه قلب مضطرب الحمله ازین رو بگذرد بخود آرمید  
اما وحشی حواس از سر سر آید عاقل با حساس دفع و دفع جفا اساس مایه در رسید  
مذاق استیناس و فاق و فغان بشناس از کام بدگمانی نه هر آب هر اس بقیاسی کامی  
چشید غمی نجات افعال از ناصیه حال کثیر الاختلال کلید رنگ و رخ و لایه بد طاق  
امل بر تیغ خلل برید سر تفکر بیا نارسا رسد پا تدبیر بر سر هوا جلاد و بد دست جنون  
گر بیان سکون درید دماغ الفت سراغ از منزل سعینه آتش خیز بود که کجا جگر شنید  
بوالعجب بوالعجب پیش از بوالعجبی با و رو و معذرت نامه بوالعجب بیکماه از بوالعجب از بیا  
حکمت پناه انتباه بوالعجبها نفس الامر به پوست کنده آن یگان بوالعجب اعجوبه مانده بهمان  
غیبت و حالت حضور اعجوبگی فراسه این بوالعجب بشناس هیچ خبر حسند از اندک  
مغرور نقد گذار نیسپند بقیار استند آمد بر فرض عدم حضر سفر کدام مفرد و راندا زکا  
وسطر و ملازم رگدز بهر نوع بشر آید که غدر تقصیر تخریب سطر را شاید ازین نعل  
و اثر و ن بستان چه کشاید و اینهمه از ته ریش گذشتن چه نماید که سینه کلفت خزینه  
بنم الم نیاراید باقی طبیعت جام حسرت نه پچاید مطرب بان نغمه شکایت نسیم اید  
باده نظر کیفیت تاسف نیفزاید جلوه شاهد حیرت هوش از دل و دماغ غوغا شنید  
مخل امنبت نر باید آکسن یگانگی مار سپاه یگانگی نر اید قصه مختصر تر و د خاطر مضطر  
ازین رو بگذرد بیشتر است و خار این تفکر بر زخم باسه تدبیر هر سر بیشتر است که  
چون از پیشتر بخرج بیشتر و دخل کمتر از پیشتر و تلوا سه در برست و علاوه این حال

بارگراں کوہ تمثال یازد یونی حال بر سرست و علاوہ ہر علاوہ کوڑے بالائی کوڑے  
 کہ از قرض ہا زدیگ سفر ضرورت است بخوا صدق اطا ضرب المثل این ہم اندر غلے  
 بالائی غمماے و گراہ برست انچه بمقدرات الہی از پردہ غیب جلوہ گرست کہ از خبر است  
 و در عالم شعور کدام جا ازان اثر است پس صورت رجعت مقررے ہم ازان مقرر نظر  
 اگر داور نکرده یکسر عدم استقرار در ان مستقر از نا توان بینی چرخ سنگر قدرت و اینقدر  
 از ماجہ آن کشور بطریق نفع و انعام میسرست کہ رفع و دفع ضرر خراج آمد و رفت اینہما را  
 دور و دراز ازان مستحورست ارتکاب تعاب سفر دور و دیدہ و دومی اعزہ خورد و پود  
 بلا خطر است حذار اشعار و پروردگار را اصطبار راہ بجائے نہیں سدا کار و باستخوان  
 رسید شوق بجائے نمی کشد کار بجایان کشید اطناب کتاب را ہم حدے باید  
 ظم تا بکے قدم فرساید ع درخانہ اگر کس است یک حرف بس است : زیادہ زیادہ  
 رقم ۶۸ مولو یصاحب فضیلت مناقب کریم الاطلاق عمیم الاشفاق مولوے  
 سید غلام رسول صاحب تلمہ اللہ الخلاق۔ السلام علیکم و علی من لدکم و من انتہی  
 البیکم و بعد الحمد للہ علی السلام و کذلک المرجو من اللہ تلم الکرامۃ ہر اینہما و زیادہ خاطر خاطر  
 خواہد بود وعدہ ستونقہ پیشینہ بوقت تذکرہ مختصہ خواہر زن مسکینہ ابن مخلصین  
 و ربانہ ابلاغ رقمہ سفارش مشکورہ نزد برادر زادہ خود و است طلب جواب صواب  
 نصاب بدستخط لطف مناجات کام بخشی آن بیچارہ اکنون کہ سوز و رن و نالہ بر چون  
 و اشک لاگون و قلوبا سیہ فیہ شعلہ تسلط فی الجاہ موثر و کارگر آمدہ انحصار عطا

حق مطلوب مذکور برافاست حجت قاطعه یا اظهار و اعلان پنه ساطعه از زبان خدای  
 ترجان اصرار و استقامت واقعی پذیرفته انجمنی را عدم تاب و توان طاقت مقاومت  
 در محله عدالت فرنگ که مظلمه قسوت بے فرنگ است از نعمتات وقت انکاشته  
 بر کتابت عرفیه ملفوظه این منیقه اخلاص و شیفه که از براسی مطالبه لاسمه بلاصغیر <sup>شده</sup> مشاوه  
 همت نیاز تهمت بر گماشته یقین ستین که بشرف تلفیف سفارش نامه تریم ختامه  
 ابلاغ داشته عجله از ترقیم جواب با صواب بهجت سر آدل سراسر هیچ و تاب است نه  
 سر و پیش و ویدیه هوش این مد هوش صداقت انتساب خواهند شد زیاده بجز مزید  
 لطف و کرم چه برقم در آید **رقعه ۶۹** دامن دامن گلهای نیلیات ناسیات  
 و معدن معدن جوهر کور نشات زاکلیات از گلشن عقیدت چیده و در طبق فدویت  
 کشیده تحفه ملازمان جناب فیضآب هیه بساط بوسان بارگاه گردون پایگاه  
 میاز و از انجا که لالی متلالی آوازه عموم ذره پرور و بنده نواز می ملازمان عالم  
 آویزه گوش ادانی و عالی است و نفلج و وایج شمول فیض نجشی و محبت گستر  
 معطر ساز مشام آفاصی و ادانی و نهالی بال والد مرحوم این فدویت اکتناه بر شحات  
 سحاب اعطاف اسلاک آن خداوند عالیجاه سیما جده امجدی حضرت نواب قادر یا خان  
 غفران پناه نور اللہ مضجعه و ارواه شام و گچاه سرسبز وریان و حبیب و امان دل  
 خلوص منزل ایشان هم بدر غرر نسبت شاگردی آن جناب علیمین مکان هم به لعل و  
 مر جان حصول مراد ایشان با صناف مراعات مربیان و انواع امدادات شایان متل بود

و سر با صورت حال لبان گردن و گوش نوع و سان صاحب جمال غرق حلی می نمود و چون  
 در و دوران و یار فردوس نمود و جهت استنشام فرائح رباعین و از یار گلزار افضال  
 لایزال غیر از سده سینه و عقبه علیه جا دیگر فروکش نه نمودند و آنجناب مغفرت ایاب  
 هم دامن دعا ایشان را بایشان و اعطا کمالی خاطر خواه رشک ممدن سیم و ز مسفر نمود  
 و یکی از تشریفات من و من متوالیه حضرت معزالیه رحمة الله علیه قصه ملاقات و همانند  
 با شمس الامراء و گوهر فشانان ملازمان شان با سماع استقرار ده رویه پویه  
 و فرمان اجابت آن و معذرت ایشان از اظهار نصارت حال خود بمیرایی ملازمت  
 ثواب عظیم الدوله بهادر و اصفا جواب لطف نصاب از ان جناب مرحمت مآب با جازت  
 استمرار و خارج خزان این ابن عطیه بلامضایقه دفعه واحده برود اینحال از استحصال  
 و رضا بعد یکسال با دو سال نخلی آذان و قرب شان از حلقه و قلاوه اقبال این مثال فضا  
 تمثال هم بمنایه شمع نموده از خردار بر بود اکنون که نخل وجود این فدوی از زوال  
 بر هیچ سایه عاطفت قبله گاهه و قدم شوم خرب کلفت فرخنده ارے بی برگ و برآ  
 و چهار آساده سوخته نابره کشمش و تقاضا از سر تازنه نصارت و سر سبزی اصل  
 و شوار ترست الا که بایشان ابر بهار عنایات بشمار سبزه و سابقه بندگان والا اگر عظیم  
 شمیم عز طلب از مهب رحمت آن آیه فضل رب برگلین خزان رسیده این زحمت کشیده ریخ  
 و لقب بوزیدن و آید باعث ترو تازگه و شکفته غنچه پرموده خاطر افسرده شده سعیا  
 علی الوجه و شیا علی الراس شکست مره گلچینان آستان بهشت نشان تلافی تسلط چرخ

و آفات بوفلمون زمانه زبون نماید زباده حداد بر قفس بر خوروار نیک کردار اقبال  
 آثار سعادت دثار محمد منیر الدین نسیم مفتی حمایت علیخان مرحوم طال عمر که بعد از دعا  
 وحشت سیماکه بفضیلت قلب مصیبت فرساحر میت قربت اجابت نه بیند گوهر غلطان شک  
 خون و لعل مرجان داغ لاله گون بر دوکان اظهار اندوه درون می چسبند که درین ایام تکبیت  
 فرجام بستم کیشی کاچرخ نیلی خام چشم زخمی به در میتم فلزم اهلیت تازه ریحان چنستان آویست  
 چشم و چراغ دو دمان نوز و سرور سینه الم نشان روح و روان جسم نا توان مایه سعادت  
 دو جهان مقصد و مدعا جان حزن بر خوروار لیاقت شکار حمید الدین فرار سید بعینه  
 بیک ناگاه تاریخ پنجم این ماه روز پنجشنبه بعارضه وبا جانگاه بیمار شده روز دوم تاریخ  
 ششم ازین جهان فنا بعلوم بقا فرامید چه گویم درین ماتم چا بر سر این شوریده الم  
 وار و گردیده شسته دل شکست باده شکیب بر خاک نوزع ریخت مردم دیده غرق خون نشست  
 دست جنون گرد نوحه و غبار زاله بر فرق شعور بخت بے تکلف زبان آتش در تنوره تن  
 شعله زن است که قلم معروض از قماش از حرقت زبان نعره زن است کیفیت گریه و زاری  
 مردم خانه که گویا از لاو لدی ویرا در آغوش تنی خویش داشتند چه گویم که از من ده جند زیاده  
 بیچاره جگر سوخته هر دم بر سر مرگ خود آماده و در شرف اجل بر یک پا استاده است توفیق  
 شکیبائی از حضرت باری میجو اہم و بار بار کلمہ استرجاع بر زبان میزارم و شبها هم دست  
 مصابر می نمایم کہ بندگی مجبور است و آخر کار رضا بقضائے کردگار ضروری زیاده  
 بجز دعا کہ اجل مدعاست چه امل - **رقعه** خالص صاحب الامناف و دشمن شتاب آزم

اخلاق مناصب و غضب عجول با شش هم گرم و است بر کات و زالت عشره بعد از تبلیغ  
 سلامیکه هم دفتر شکایت بر کشاید و هم غبار خاطر در باید هم تنیع زبان از نیام بیان  
 بر آهیزد و هم دست مروت در دامن الفت در آویزد و سلامی چه پیغام تو جنگجوی به  
 سلامی چه اخلاق تو مشکبوی به بان سر حلقه رستان میرساند الحمد لله که امروز در و در کمر  
 باده روح پرور بعد از جو رستم پایله خون جگر یا مرهم کافور جراحت جان پس از نشتر  
 زهر آب بر ناسور دل نالان اعنی القات تائه عطوفت شمامه بازای مافات از عبارات  
 مندمجه رفیمه میوه صاحب سادگی عمامه بتجدید و تاکید هنگامه موافقت پرداخته  
 پس از عسری بسویم گرنگاهیه کرد جاد او به شهید زخم شمشیر تغافل اجرا داد  
 در جواب پیغام عتاب و خطاب بحجاب آن شتاب نصاب لطف ایاب بمجلس از علی و قلی  
 فرصته آشنای خامه نو دو خامه ساخته به تذبذب تعین محل و عدم تعین منزل کر است  
 محل مکرمه از ارکات و کشنگری ابلاغش به تلفیف خط صاحبی میوه صاحب اولی و مناب  
 شناخته مگر از محوطی نظر سراسر انوار علم عز و افتخار نیز ساخته به برنگی سرگران افتاده ایم  
 از نارساینها که دشوار است قاصد هم ز ما پیغام بردارد به بر خور دار سال گذشته استخوان  
 سیول سار و لیس که بموجب قانون ستمه موقوف علیه نقر مشاهره متجاوز به مبلغ بست  
 پنجر و سپه بود و رد او از حصول مژده قبول و دخول نام در گزشت گورنست حسب معمول  
 عقد اندیشه اصاعت محنت بناخن طماننت خاطر و تسلی طبیعت بر کشاد اکنون اراده  
 مقرر بر سخنان بالاتر بعضی انترنس که باب انسلک : مره طلبه کالج است در مشغوفی مطاع

دایمہ کتب دست رو بر سیمہ حمل مشغلہ ثانیہ و حفظ مضامین قوانین پینال کورٹ وغیرہ  
 میگذارد و نیل سعادت سرمدی حضور مکرمت معمر خدمت ذمی مرتبت ملازمان سامعی  
 تاسپر گشتن شهر جنوری خیلے در گرد و شوارے میشار و ستی دستان سمت را  
 چه سود از رہبر کامل پاک که خضر از آب حیوان تشنه می آرد و کند را با زیادہ ہر چه نویسد  
 خیریت و عافیت است و دست دعا و جامعیت طبیعت۔ **رقعہ ۲۷** خانصاحب  
 مشفق مہربان عزیز تر از جان فرید الدین صاحب سلمہ الرحمن۔ بعد از سلام سنت خیر الود  
 و دعا اجابت سیما خیریت دنیا و عقبی املا اینکه احوال این دور افتادہ ممتحن روزگار  
 ناسزا فی الجملہ بصحت پیوستہ حمد کبریاست و بشارت بحبت اشارت عافیت آن  
 عزیز دلہا از حضرت صدیت اخلاص دعا درینو لای سیمہ نامہ تشنہ لب صحبت آن گمانہ  
 سراپا و لاجب ضرورت در سعید آباد اقامت دار و دایمجا طبیب لبی از شرفا و نجبا خیل  
 آشنا شدہ رقوم صداقت در صفحہ سیمہ محبت زامی نگار دو نو سے از ثوابت عود  
 بصارت مفقودہ چندین سالہ دیدہ اعلیٰ دستیاب جزیرہ بخیط خدمت ایشان گردیدہ  
 و مبالغہ بالغہ کاملہ درین باب بآنسوے حد اظنا بکشیدہ دل بغیل نفخہ ای ضرب المثل کہ  
 آرزو عیب نمی باشد استعلاج آن انسان عین اہمیت و صفا بخاطر اینکه حالا دانی و دورے  
 اعانت و عطا از بہر دوانی طلبہ بل میخواست کہ پس از حصول صحت و شفا حسب مسعا  
 باسد انقش وجود بند و مفت فرصت و غنیمت وقت اندیشیدہ باطلاع خلوص ارتقاء  
 طبع تو لا نفع تو و دیرالگو کشیدہ رجاکہ در صورت ارادہ سر بسر افادہ و مدوائفہ باہمیا



و اقرار مقدار زر معطیه صله عجله و در جواب نامه توفیق علامه بر نگارند تا ایشان فوراً از اینجا  
 سر بر امر سل دارند بدار صاحب سایر بر خود و از آن سلام شتیاق پیام و دعا فرادان  
 اید سازند - **رقعه** مفتی صاحب الامتاق اشتقاق مناصب مفتی حسین  
 صاحب سلمه الله الواهب - بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام که بهین تحفه و در دست  
 خلوص انضمام است مشهور باطن صفوت موطن حقیقت شهود باد که الحمد لله علی السلاطه  
 و المرحوم من الله مزید الکرامه درین نزدیکی با محبی میوه صاحب سلمه الله الواهب اتفاق  
 ملاقات افتاده و دل مضحک پیش ایشان شکوه و گله طول زمان انتظار کارشاد می بین  
 نهاده به طلب جواب صاف صاف زبان عجز بیان کشاده فلم عجایب قم ایشان و محبت  
 خان مصطفی نشان نوسه گرم عنان تبیان مدعا بوده که از آن رنجش مزاج نزاکت  
 امتزاج خان فلک مکان با تفضی غایت افزوده بجواب صواب صواب لفظاً طلب حفاظ  
 عتاب خطاب که شایان شان اولوالالباب نموده بتاکید نایش و گزارش از نظر عبرت اثر  
 این صداقت منش تحزیر فرموده طبیعت شکیب طوبیت از شاهده آتش پر بیجا گردیده  
 رفیمه محبت ضمیمه که بنه غفلت از گوش بر آرد و عشاوه عطلت از دیده بصیرت بردارد  
 بنام نامی سامی در سلک ملا کشیده بعقل ناقص خویش هم جواب شافی پسندیده زایه گوئی  
 و هم خطاب انی سنجیده و لجوئی اندیشیده باهدا خدمت ذلیعادت زود رنجخواه ابلاغ  
 حضرت بکرامت و اہم سنج کوشیده از آنجا که سابقاً با اسم فضیلت رسم ملازمان و الانیز جرات  
 گزارش نگارش کتاب بدان باب سر اضطرار بشمار فرستہ تفسیر حقیقت کار سرود

که بچا اصرار اظهار مبتغای خاطر زار و نزار صورت وقوع گرفته و اگر هنوز با کوره مرکوز باطن  
 صفای اندوز بر شاخ بروی جلوه نمونه پذیرفت و غنچه سر بسته آرزو و دلگشای گفتگو از نسیم  
 ترقیم پیشگفته منت مرخدا را و الا فحیسه آن الاحصیضا موقوف را ذکا موصوف ضیا پیرا  
 صفاتما انشا جواب این کتاب بشتاب بحساب انجاس عادت مآب بقدر انتساب ابی اللہ بس  
 باقی بهوس از بنده زلده ارادت آماده آداب بندگی زیاده بر زیاده معروض باد **و قریب**  
 خانصاحب الانصاف و در پنج دیر آرزوم عالی مراتب اشتقاق مناقب اہم پنج نجات کرم زید لطفه  
 و عز عطفه و علی علاه و ذکی ذکاء - السلام علیکم و علی من لدیکم و قلبی بین یدیکم ای نازده  
 دامن بلارای سردر پی خویش داده مارای چون در ره مردمی نمی پاسبی از کوچه ما طلب  
 و فارای در ملک فرنگ و شهر اسلام به معزول ندیده ام ہوارای خطبہ طویلہ موسومہ فطری  
 بکرم و مندرجہ رقیمہ طنز ضمیمہ یگانہ بیگانہ خوجہی عزیز سیّد یمین صاحب کلمہ ہو بمطالعہ درآمد  
 چه گویم چه در بر آمد سر تفکر در بر آمد دست ملال و تحسر بر سر آمد پای ثبات از جاہ آمد بی اختیار  
 نفس کشش بغرض درآمد مزاج حسن مغرور است و عشق بی محابا ہم به تلاشی آشنائی بتو  
 دشوار است و بر ما ہم به آخر کار جان غمین تند کار بند سودمند شیخ سعدی شیرازی چہین  
 بر کشاد و بر سر لسان صدق تر جان و روا دے نہ مرد دست آن بہ نزدیک خردمند به کہ با  
 پیل مان پیکار جوید به و لے مرد انگس است از روی تحقیق به کہ چون خشم آید شناسن اطل لکون  
 ای شفیق آتش و شرب و بار و تحمل نزدیک اہل عقل مآمل از فضایل شمایل و جلال محال است  
 نہ سجدہ رزایل خصایل و نوازل منازل چرا ما شوره آسا بحرکت اولی از جاہ جہیم بنی آدم

سرشت از خاک دارند؛ اگر خلکی نباشد آدمی نیست؛ و در برابر نگارش صفایش ذکا  
تراوش چه گذارش کنم و چه در محل خود ننهم در یک فراوان نشود تیره بستگی؛ عارف که  
بر نخبه تنگ آبست هنوز؛ التماس با استیناسراج اب صاف صاف بلا گرفت ازین سینه صفا  
بے خلاف پیش میپوشد؛ لوکی منافع محض برفع تذبذب تعین ماه و تاریخ جشن طومری اخذ  
میعاد بایستد او انعقاد آن امر نیکی و عدم قبول مواعید بے اصول نزول سمیت بشمول خان  
معلوم مطابق فحوائض المثل رعایت عاشقان بر شاخ آهنگ؛ از احساس نفی پاسبان احوال  
صدق و کذب احتمال عید الاستقلال صریح الزوال حق و باطل نامفهوم بودند یعنی طلب صفا  
ناستزای پاسخ ناراض قطع سرشته همدست شده با چند ستمی به لالی متلالی مدعای قلبی منظم  
سهمه شهرت بر زبان ستم و خیال ماست؛ چه کنم که چشم بدو نکند کس نگاہ به؛ میپوشد  
بجواب محاربه فقیر بعد از ملاحظه تحریر با تو قیر آن گرم عنان میدان جولان تسلیم و سرکش  
و استعلا امینیت و متابعت هنگام فحائش این صداقت منش سر بسجود تعجب و حقیقت  
و کینیت و عده مودده ماه رجب المربک همه اینها مطلقاً و اصلاً اصل داشت عذر تقصیر خود  
در میان ندادند و لب زبان سستی ترجمان واقعی تبیان به بیان چنان برکشاند که چنین ششتم  
بار کتاب حکمت عملی است نه ستم که مزاج و مزاج چنان و چنین امتزاج خانصا حبثین کم فنی  
و پر خلط است اکنون که تاوان تعبیر میا بخیان خوش تقریر برگردن ناتوان لغت جگر کسیر افتاد  
غیر از قبول؛ چه توان کرد نقاصاً ضعیفی اینست؛ و انگلی که از قبل همچو آن عزیز با تمیزی  
را بعضی سوس حساب یازیم لسان بار خاکی غنای نامیده باشد با کمبختی قاصد طلب چون و چرا سکه

سنگ جفا کے برسر سر نہنواے انداختہ ضرب الحجب فیصیح ہر چہ رود بر سر  
چون تو پسندی رواست ہا آئی نقاد خیر دای واناے بصیر از حوصلہ ورباکش مستقی  
عطش ملازمان باکرامت تجوید تجب ہزار تجب لکو کھا تجب کہ برتر قیم یک کس عامی باہمہ غامی  
اینقدر بر جستگے وشتاب زدگی واز خود رفتگی و بیجا شدگی حیث ذات گرامی حیث ذات  
گرامی ۛ دلدار چہ بیوفا برآمد ہا شرمندہ انتخاب غولیشم ہا شایستگی میداشت کہ بنام  
این گننام مفاوضہ شکوہ پیام بر رقم می آوردند و طریق استکشاف اعتساف خلاصہ  
می سپردند ہم مقصد و مطلب نفس الامر یہاں می شد و ہم خاطر عاظر از دغدغہ و سوسہ  
و ہمیہ بالکل یہاں نہ اعلای نار و اچنین حرفاے جاگز اسیمادر در قیمہ غیرے ۛ  
دشنام خلق را ندہم جز دعا جواب ہا ایرم کہ تلخ گیرم و شیرین عوض دہم ہا اگر چہ من  
بے آبر و مستوجب صد چند بدینگوئے گفتگو ہستم مگر پاس مکانت و رزانت آن عین اعیان  
مروت و فتوت را چہ زیبا کہ یکبار گے دست از ثقافت و کدائیت خود بردارند و بلاغت  
مغلوب غضب پنچ در خاطر گذرد و بر نگارند ۛ ز خاک آفریت خداوند پاک ہا پس ایستہ  
افتادگی کن چو خاک ہا زیادت شدت مرض مردم خانہ این مرتبہ از عادت مستمرہ معہودہ  
اولا و ضرورت ہجر خانہ مستکرمی اولی و مشقت شادہ استکراے ثانیه تانیہ و حضور  
و سنوح بعض امور مستحذہ ستر متہ النجاح ثالثا از مضیق وقت فرصت عایق عجلت کثرت  
کتاب خطاب آمدہ ۛ ز دست اہل عدم ہر چہ آید اعجازت ہا بخند منم بندیریدگر کنم  
تقسیم ۛ ز دو خاطر فاتر و در صنف و صفات طبع ۛ سا ذکا سبک بے پرہ ۛ مذہب را شنای

سرعت الامامی جواب حقیقت کشای که روز باطن مروت نرایی گردیده قلم صداقت رقم  
بر نسخ جریده شکوه و کلمه حوت و حکایت ماضیه کشیده ختم کلام برو عا آن کمالات ارشام  
می نماید الهی تا جان باشد تو باشی به زمین و آسمان باشد تو باشی به زیاده و یار  
مگر تا باضطراب جواب خطاب صواب ایاب به **فقه** حضرت اخوی صاحب قبله سر  
عنایات و نوازشات منظر انواع تفقذات و تفضلات حضرت حکیم عبد الباسط صاحب عنا  
بنده شرمندۀ دور افتادۀ ناکس ناچیز محمد عبد العزیز که مدتی از گوشه نظر مرحمت باحرمان  
و بتقصیر تو اثر تحریر العیض نیاز سر بگریبان مانده از سر انابت با فراط خجالت در تلافی  
خطیبت ماضیه میگوید و بندگیه این وثیقه العقیدت حجت بازیافت دولت فایده عواطف  
بزرگانۀ خود را فریاد خاطر عا طر اندلس اعلی داده شعار تجدید رسوخیت قدیم می پوش  
و پس از تقدیم تسلیم بندگی و کورنش عجز و سر افکندگی بعرض حجت جہان و تشست روحانی  
خویش التزام دوام استعدا عافیت صوری و جمعیت باطنی بندگان معارف اندیش بدین  
و جبرۀ خبرۀ ابتدال عواطف و برینہ را بگلگونہ جرأت التماس کلفت حال کثیر الاختلال  
می طراند که از مدت مدید و زمان بعید جناب قبله گاہی مدظلہ العالی بعلت قلت دخل و کثرت  
خرج کہ منشأ آن علو بہمت جبلت حضرت ایشان است و روزلت شدت گرفتاری گرا تا بار  
قرصدار سر اسیمہ پریشان و جو یارہ ربانی ازین مملکت دل فکار می این طرف و آن طرف  
پریان گردیده چند آنکہ بیشتر شتافتند کمتر یافتند آخر کار چار ناچار روی توجہ از ہر  
بر یافتند بندہ هیچ کارہ کہ بفیض تربیت بزرگان فی الجملہ ہمدست آنکہ نرایی پیدا کردہ سالک شدہ

در ماه فبروری امتحان گورنمنٹ دادہ و ہشتم جولائی از روسے گزرت گورنمنٹ مقبول افتادہ  
 سال حال غربت امتحان کالج دارد و از غیرت عطلت خود بار ویت عسرت حالت بد جگر گشت  
 تخت می خورد و هر چند کہ حسبیت حاجت و ضرورت غنیمت فرصت نعمت تدریس انگریزیا  
 و در مدرسہ مسخدہ سعید اباد بشاہرہ بست پھر و سپہ مع سایر مردم بہتکلر خانہ چار پتہ  
 ماہیانہ متصل مدرسہ منزل گزیدہ تلاش محاش کافی از ہر درے روز و شب بخار خار سینہ  
 عقیدت گنجینہ مشتغل است و نایرہ امنیت پیدا ئے نوکرے آن حوالی با نعمت سعاد  
 نزدیکی ملازمان کا و رکانون دل فدویت منزل شغل و غور شیوع خبر مرض الموت راجع  
 تجویز امکان وقوع آن و ترجیح اتقان البقان ادخال ملک و خالصات شاہ انگلستان  
 و انتصاب کچر ہیا متعددہ نمودہ طریق استخوان ترسیل این کتاب استصواب ایاب  
 استان مذمت تو امان و اشتیاق رجاء استعجال ایصال جواب و عدم اہمال جستجو و  
 تنگاپو درین باب ارتکاب سرعت خطاب بجز وجود علاقتہ مشاہرہ مکلفیہ از جناب فیضاب  
 ہمبودہ مترقب حصول ممول و شرف قبول سؤل میباشند زیادہ چہ عرض نماید۔ **قلم**  
 خانصاحب الاما نقاب عالی مناصب سید عارف اللہ خان صاحب لمہ اللہ الواسع پس از تحفہ سلام  
 شوق التیام و ہدیہ کلام آرزو پیام ارقام ماہو المرام انیکہ الحمد للہ علی المسلمہ و کذلک الحمد جو کلم  
 من اللہ الکرامہ و قطعہ الطاف نامہ اشفاق علامہ مکی سورخہ سہ شہر حال و جواب دانیقہ  
 خلوص شفیقہ افقر الخلیقہ و دیگرے بر قمرزدہ ۲۱۔ با یکصد و یکدانہ انبہ دل پسند دل پسند  
 محکلات کام و زبان بگائے بسند اول دل ۵۔ بیدل حو اسن باختہ مضحی و تانی لذت بخش

ذایقه شایقه اخلاص فایقه مستند بلند الفت بر بند بصورت منفصل و معنی متصل گردیده  
 هم موجب تذکره خلق کریم و هم باعث شکر و سپاس لطف عظیم گشت از عطریث و شیرینی  
 و خوش گواریش چه شرح دهیم که هنوز دماغ محبت عطسه زن است لب لبب بهم چسپیدن  
 و سان مزه چیش پسیدن تحریر توصیفش مستلزم نشفت قلم بکسیدن لیفه از غزلت و تقریر  
 موجب سکوت زبان و روان با استلا آب نوشین حلاوت خانه احسان آباد و نعمت روز  
 افزون باز و یاد خیال ابتدا آبناسه اخاف از این معنی الاوصاف باستطراف تمین و تبرک  
 اغتنام التذات اطراف بر انفراد و استطراف احتفاظ خود و لوح دشته قاطبه محرم گشت  
 و بالشرعشایر اقربا و احباب نصیب از انصاف بے انکاف ابلاغ داشت اشفاق فراموشی  
 بعد قدم بخت لزوم خواجه کمال الدین خان حال الحال از مدت مدید سامعه افزون گوش بر  
 صد اول در هوا چشم برآه خیر خواه میشود استیناف بن خبر خفطان اثر استکشاف عطا  
 پیکر خوش نظر ناظوره امنیت خاطر فائز نمیکند ملو است مردم خانه بر مخاص گانه آنهم قاضیه  
 تنگ که و که نفس نمی تواند آرام یافت در سبزه از سر صراط و استیاد دست و دامن لاند  
 که هر چه بادا باد در شهر صفر المظفر پس از امضا ایام ثلثه عشر رومی توجیه بدان سمت باید تا  
 تا اوایل ماه ربیع الاول از انصرام کارشاد سبزه سرور و شادی حاصل شود و بیخ و دیرینه  
 سالها بالکلیه باطل و زایل گردد و بصا جزاده عالی مقام سلام سنون الاسلام برسد زیاده  
 سوا شوق و میار چه اظهار رود - **فقط** برادر صاحب عزیز القدر گرامی نشان الفت  
 پرست دعا گوین سید زین العابدین صاحب سلام الله تعالی السلام علیکم و علیکم و علیکم

ما را که نه آرایش برگ نه نوازی است به سرایه اگر هست همین دست و عاقل است به  
الحمد که محبت قلبی و مودت معنوی بانضمام عینیت انبی زافع و واقع حجت غیر بی صورت  
و مبانیت ظاهری گردیده در صد و آنم که بجای اسلام علیکم منی بگویم اسلام علی منته  
یا علی سلام من در عالم وحدت حقیقی بهم مخاطبم و بهم مخاطب یا خود خطاب غائبانه دارم و از  
سر تکلف رسالت غائبانه می نگارم که رقیب رسید و سرور و سرور و نور بخشید و رنگ  
و تقاعد در جواب با اضطراب ناسازگار مزاج مردم خانه رونمود که شطری از ان مرقوم  
رقیم بر حومه والد ایشان گشته از حال شدن خالی نخواهد بود عزیز من تشفی کلی گشته آنچه  
بر لب آب جوی موقوف نوشیدن آب هست نه وزیدن هوا به خاک و آسودگی  
سرمایه خورده لرزه فروزش منحصر بر پوشیدن لباس پلاس و صوف و پشمینه است نه  
در بر کشیدن قبا گر آن بهما نازک و جامه تنگ تنگ طالب شراب وصال تماشای  
سراب خیال از شکنجه اضطراب کی بر می آید و آرزو مند حصول کام بخیل مواعد ناتمام  
و دید و شنید کلام و پیام به قیام از تپش و تلوانه دل کجای می آید بهم آما و خاص  
مقاصد و غایت امنیت و تقوا مبتغا ما سرعت انصراف طوی نیلوی با سعاد بوده است  
نه عجلت بتقدیم رسانیدن امری از امور متعارفه رسم و عادت که طمانیت خاطر منکسر را  
محض وقوع این منته باعث قوی نمی شود بلکه نوعی منطه استولین و تقوین زاید و خله  
در بر و سینه هوس گنجینه میکند اصفا نودید قرب لقا قبله گاه آن بلند با گناه به تفریب  
و رود محمود این حدود در ضمن نهضت عزیمت حیدر آباد فرخنده بنیاد مشرقی سپاس



بیقیاس رب و دود گردیده صیر فی تخیل متعقل تغافل و تکاهل و تسولیت و تعلق که مزاج  
 و باج ایشان را از روی سماعت متواتره بران متناذر مجبول یافته نفوذ تردد و تشویش  
 بیش از پیش بچار سکو دل محبت منزل تود کیش در چیده از خدا توقع و رجا که مهلت  
 استاد مکث و تامل آن نواح بر فرصت فوز عظیم دید و دید و ملاقی اشباح دهن نمیشاند  
 نراده بجز دعا صحت سلامت و جمعیت و عافیت چه قلم راند **رقعه ۸۸** میراج بقیه  
 فضل کرم بهار و دوحه خلق اتم ابریطیف اعظم سید عارف الله خالص صاحب سلمه الله اکرم  
 گلسته سلام سنون الاسلام که بشایم اخلاص شام الفت پیام دل را معطر سازد و برود  
 اختصاص ماغ الست سرغ جان را معنبر تحفه محفل هشت آئین و هدیه مجلس بهار ترمین باد  
 الحمد لله که نال بال و فاشتمال آباب بحال فیضال لایزال سیراب شاداب حصول صحت و عافیت  
 و طراوت و نصارت گلشن احوال صغما مال بوصول و ام خیریت و جمعیت سؤل حضرت  
 رب العزت همونیم فردوس شمیم بوستان و داد و ورو محمود رنگین گل گلستان فواد  
 و تازہ ریحان چمنستان مودت یعنی نایه شکرین شمامه اجابت سئلت باعث شگفتگی  
 غنچه خاطر فائز و مژده اوی سجدات شکر ایزد قادر شد باغبان حقیقی حدائق آمال و  
 امانی آن میراب روضه کجی و گیگانگی را بر شحات غمام کام بخشی و کامروائی تازہ  
 و نخل بلند ذات از همد آن نال پیوند لطف مروت را بقطرات مطرات انجراح  
 آرب مقاصد قلبی سرسبز و بارور و داراد مترقب که همواره گلزار صداقت به نسایم اعلام و  
 استلزام صحت و سلامت گفته در بیان باشد و ریاض قربت آبیار سے حیا ضریح است

و کتابت خرم و خندان و در نیو لاکه مخلص بی رویا بسبیل تبدیل ابی هو اسان موضع کورم  
پاک گردیده اگر صبا روح افزای خط کمرست نمط از مسب تلفیفت رفیمه عنایت ضمیمه موسومه محبی  
سید شیو صاحب سلمه الوهاب بوزیدن در آید موجب نصارت جناب دل و استقامت رایحه فوزان  
مستقل گردد بصا جزا دگان کما فطرت سلام سنون الاسلام برسد - **رقعه ۴۹** بر خورده  
نور الابصار محمد عبدالعزیز طال عمره و زوا و قدره الحمد لله علی السلاسه و المرحومین امه کلم الکرامه  
عجلت منتهی مرتب بصیبت جبلت از علت قلت و معدومیت موجودیت مبلغ بدست عسرت  
طوبیت اخیت مرتب بصیبت مهلت اقامت یکد و روز دیگر کشید جمعیست طبعیت بشت کزبت  
تکرت ناواقفیت حالت این جبت از سورت راجحیت پریشانی مبصونیت ایمینیت گراید که  
در صورت محصولیت زرا از رحمت صیدیت مغلوبیت سرحت عزیمت بغالبیت جازیت بهمت  
و نمت مبدل خواهد گردید در خدمت فضیلت و رحمت حضرت مولویت منقبت تسلیات عبودیت  
و کور نشات فدویت و دیگر اعزّه الفت و مودت مرتب سلام سنت سنیه خیر البریه بعرض  
عرض و هیت در آید - **رقعه ۵۰** بر خورده اقبال آثار سعادت و ثمار سید لطیف الدین  
طال عمره بعد از دعا که اصل دعا است اما اینکه واسطه تشکین و تشفی ذریعۀ اطمینان است  
تعوید باز و دل مضطرب هم کافور ناسور جگر نسیم غنیمت کشن و فاکل بر سبب گلبن تشنه مشرب  
نخل مراد گلده تازه چمن فواد نتیجه دعا کانیم شبنم فسان فرو نشان حرارت خشک بئی کام  
طلبی فوز عظیم حصول منتها بقضا ضیعت شرک و وصول انصاف انجا نفس عدیه و بیمار جان طلب  
چشمه حیوان عطشان آب طلب تریان عراقی زهر افنی ناکامی جزای او فای استاد ایام

خون آشامی جان دار کو مرض اشتطار روح و روان غالب نمار و نزار غنا نگار حمله مطلوبه  
 اعنی سعادت نامه بشارت اسلوب مانند آفتاب المصابحه از تبه جلاب سحاب بر آید یا هلال عبید  
 سعید که در شیا میدید بر لب افق طلوع نماید چهره نمود و فروخت من سوخته آتش اندوه و  
 زندگی دوباره عطا فرمود از خوشش کرداری و ستوده اطوار و محبت قلبی آن برخوردار  
 یقین متین که این طریقۀ انبیه و سجیه رضیه علی الدوام بلا ایهال و تساهل حاکم و متسلل  
 خواهد بود عذر نگار الدماجد آن زبده اولاد اما جد که ندامت و نجات مشک مملکت کتابت  
 کرده اند از فراست و کیاست و در نرسبت چه خود من کل الوجوه رهین منت بے غایت  
 ایشان بوده ام پس نسبت این حالت بذات عالم مرتبت و توقفت کتابت بر امانیت منفعت  
 مجهول معلوم معلوم و انظر عدم ورود جواب خطوط الفت منوط این معصیت مربوط از خدمت  
 ننهی صاحب امین صاحب سیر دامن حیرت دارد علتش پرسند و از وصول جواب خبرند کنند  
 ای برخوردار کا مکار طوریکه مرا از اطلاع احوال خود خوشنود کرده آید بیچاره بنده خدا لاله میا  
 بهم بحسب تحریر خط خیریت نمط آگاه کیست و حقیقت و بهید که ماهی سب آب است  
 با چشمه سیلاب زیاده غیر از دعا بشما و الهیه شما و ننهی صاحب امین صاحب همه دوستان ع  
 هر که باشد ز حال با پرسان به چه نکاشته شود از طرف برخوردار محمد عبدالعزیز و فقه الله  
 العزیز سلام شوق مهدا دهند و خدمت پیر بزرگوار خویش تسلیم عقیدت تشیم بعض رسا  
 رقعۃ صاحب گرامی قدر قدیم الاشفاق لطف گستر عزیز الوجود و کریم الاخلاق  
 سید رحمة الله صاحب لمة الله الخلاق بعد از سلام سنون الاسلام با مقام مایه المرام می بردارد

از مرآت معنی شما صورت و صورت نمای معنی مخفی نخواهد بود که چون حرکات و سکات  
ذرات مکونات تابع ارادت و مشیت خالق الارض و السموات است انسان ضعیف البسیان  
که حسب حکمت از لیت بقا علیت مخاطب است و با سارت معاتب از قبول فضول اختیار با همه  
اجبارنا چار حفظ ادب و نیکوگی در پیش و خداوندی در پیش پس فحال لما یرید نصب العین مطاعه  
نفس الامر به که اعتبار و سابط لا یغنیه و ردیه بارتقه توفیق صدانیه یقینیه و ارفع و ارفع حسب  
ظلمانیه ظنیه و تبصره عفو و صفح معالده مستکره و واقعه فیما جینه ماضیه که حسب نیت نفسانیه  
و علو اولی اغوا بعض شیاطین الانس نوسه کدر منهل عذب قدس انس و مسدود البواب  
صداقت و یگانگی سابقه طرفین از ساس میر تدابیر جمالت و بیگانگی لاحقه جانبین آمده آمده  
خاصه مصنفی آن آب تنیم نصاب مفتوح آن ابواب جان انتساب با لایش کتاب است کتاب  
کتاب خطاب سبزه ارسیده ماسبق و اغتنام بالحق بالصواب انصاف و ایا اب لوامع از  
اصفا کاسخه لاله نسخه جامعه الفت فرست جریده الفت تازه نهال گلشن مروت گل سرسبد  
چمن فتوت دوده حدیقه سعادت ریحان گلستان شرافت نور دیده نجابت اعنی صاحبزاده  
والا فطرت که دست بهم فرساکلفت و حسرت و ناله جان گزار فرامی خجلت و ندامت و چشم  
حق بین کشف عجزت و انابت از خواب گران ذهول و غفلت و مو قذایره خامه لطیفه  
سردیه جلجلیه شده شده بلسان خمول آلود فضول اظهارا ناله وانا الیه راجعون نویان  
اختیار صبر صبر زهر که نوش بکام ابل گوشش بهوش کرده کرده کرده ماکوده یک کرده  
کرده قدیم انما س کرده از سر رجا سبیل ساس استیمناس دارد یارب که فرصت

جواب بر سرعت کتاب من نبشاید زیاد چه رفقه ۸۲ مولوی صاحب فضیلت مناب  
 اشفاق مناب مولوی سید علی بخش صاحب مکه الله الواسع السلام علیکم وعلیٰ اهلکم  
 الحمد لله والمنه که بهر حال حال این پریشان بال قرین صحت جسمانی است و جمعیت رعایت  
 آن شفیق کرم طریق آنآقا تا مسؤل و مطلوب حضرت یزدانی در باره مکافات خسارت  
 و جبر نقصانات که محتاج شرح و بسط نیست اندیشه تا بل سپیده هنوز در پی قطره و ترود  
 اماره سچائی نمی برد اگر چنانچه از سابق استصواب خاطر بعض اعزّه صفا کیش بود اکنون  
 سفر شهر حیدرآباد و پیش گیر و قطع نظر از دشواری تحصیل رخصت امتناع تاب تحمل  
 بر خور دار بر مصایب مصاعب جدائی باین سرعت و زودی و باز ماندنش با این تمام هم  
 از تحصیل علم انگریزی که بهر ترک آن بعد امضا این همه مدت در طلب یا آنکه یک و سالی  
 زیاده ترجیح حصول استعداد کافی باقی نمانده است بعد از عقل است دست رد بر سینه  
 فضول عجلت میگذار و نمی تواند قدم بردارد و بضاعتی ندارد که سرکلاه گم کرده تجارت  
 دیگر باره دست آرد بر خور دار بقطر القفات معلم انگریزی و بهر اظهار سفارش او بر نوکر  
 بیل و خانگی الحال بمشاهره سی و پنج و پیه و سعاد اضافه نوبت بنوبت اندون یک و  
 سال تا مبلغ یکصد و هفتاد و پنج روپیه و ندان طمع تیز کرده مئتمن رضا عاصی است  
 استصلاح عقل ناقص بانضمام شتارت اکثر ارجانظر بر توقف استكمال علم بل نسیان و غلط  
 از ورثه شخصه موجوده و نام استحقاقی ثبوت قدامت مستعدان آن خدمت پیش آید  
 اکنونست از عدم تعلّقش بگورنمنت و تفاوت زمین تا آسمان فیما بین علاقه گورنمنت و ماوراء

آن و پیش با افتادگی عمده هر گونه در صورت کامل عیار یکمک استخوان گورنشت  
سنگ راه اجابت مسکن می می آید و با اینهمه کج وار و مرز خطه کار خیر آن بر خوردار که ابرم  
امانی و اخض مارب است خاطر مضطر را ما می بے آب باخته ارتقاع حجت غیرت از میان  
جانبین بتاسیس اس طبع صواب یاب و مستطاب جواب کرم نصاب پرداخته امید که عجلت  
قبول سؤل بر فرصت وصول نامول تقدم گزیند و نعل دل استجیل در آتش تلوا سه و پیش  
نه نشیند زیاده بحر تفرق مزید لطفت عطا چه المارود - **رقعه ۸۴** بر خوردار نور الالبصا  
سعادت و نارطال عمره - بعد از دو کا طول عمر و مزید اقبال و توفیق کسب کمال معلوم  
نمایند که احوال این محال بهر سوال که ضربت تصادف و الجلال چه لیسر و رخوه و چه عمره اشته  
میگذرد چون مشول عافیت جسمانی است موجب پیاس رحمت است و اخض اما محصور ملافت  
ملاقات روحانی بتلاقی اشباح ابدی منیقه رشاد و ثبوت چه نه بود و رود محمود نمایند و غنچه پر فرد  
دل آزرده افسرده را کشانیده و دیده غم دیده و سینه الم غمبینه را نور و سرور موفور  
افزاییده آمده نامه معتمد خان یا ایشان و اصل و جواب اعلام به شفقت سید منور رقم خان  
در باره اختیار صطبار نامت دو ماه با اطمینان چنان جت ایضا مبلغ آن از طرف ایشان  
حاصل شد استماع اتباع زویر معلوم پیش از ایقاع اخبار آن بر خوردار سعادت انتفاع  
بعض مت شهرین تخمینا یا کسر کم و زاید تحریک سلسل استخا آن از خدمت مفضول  
بابت استحقاق منفعت فایق تر از شتریان فروشنده در صورت استخرای خریداران پوششیده  
و اصفا جواب اقبال سوال و عمده مستوفی استحال ارسال نزد یک این داعی غیر گمال و چند

گذارش خدو و آصال در انتظار و کج و عده با کمال و ثانی الحال بعد هفتصد و هشتاد و هشت  
 الوصال از سر صدق مقال کرامت اشتغال ایقان ایقاع ابتیاع آن زبان گویائی را تخته بند  
 دبان خاموشی نمود بر خداست تا نفس الامر چه خواهد بود فی الواقع از اول امر بایشان نوشتنی داشت  
 تا دهقان<sup>ن</sup> مان تخم حریان در مزرع مرام جان نمی کاشت مآله هنوز همدست نگردد و انحصار<sup>لش</sup> حصول  
 بروقت فیصله همزبور مهره از زبان سید نصیر الدین صاحب بگوش رسید بر خوردار آمد خانم  
 شمار از مدت محل هشت ماه کامل تا تاریخ بخت پنج ششم محرم الحرام الفراض یافته و این ماه  
 ماه نهم است و حضور شما درین ایام بر لابد و ضرر و روا هم مدام هر قدر که زود تر ممکن باشد  
 توسن عزیمت این جهت گرم عنان سازند بلکه در صورت امکان سواره مرکب ز راه دریا  
 تا بسهولت و محبت طی مسافت دست و دهند و این نواهی را بر سکونت و اقامت آن حواله  
 ترجیح دهند و بیایا که بعد جانت آرزو مندیم با جابا خوی صاحب بر جناح استیصال  
 عازم آن محال می شوند و غنقریب خط بنام آن بر خوردار یا مشفق سید منور رقم خالصا  
 بنوک قلم می آرند زباده چه **رقعه ۸۴** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ و دود<sup>ن</sup>  
 موکو محمد مهدی صاحب اصف سلمه الله تعالی دور افتاده حزین زین العابدین که عمری  
 مورد استخوان چرخ جفا کار و در انواع تفکرات و تشویشات زمانه حیل ساز زار و نزار  
 و ناجار بودند تا بقرار و نه پائے فراخ چشم چای بر پشت پا و زبان معذرت عجز نوا  
 بوثوق رجاء عفو سهو و زهوی و انمود بعد از اهدا سلام سنون این چند کلمات خلوص آبا<sup>ست</sup>  
 قضا فایات می پندارد درین نزدیکی نوالی خطوط الفت متوط موسوم برادر عزیز و بر خوردار

محمد عبدالعزیز مستحکم کلفت مزاج صفا اہل مزاج جان الم تو امان را آئندہ هیچ وقاب نہاد کہ پاک  
 بیان بمیدان شرح و بسط آن توان نهاد انا الله وانا الیہ راجعون معلوم کہ الہ نیاساعتہ  
 لیس فیہا راحۃ درین زندان جانشان مردم با ایمان را جز خون دل خوردن چہ نصیب آزارام  
 و سکون نشستن چہ امکان سے زندگی برگردن افتادست اسی جان چارہ نیست ہوشاد  
 باید زیستن ناشاد باید زیستن، مفارقت برادر عزیز بسیار ناخوشی مزاج او خوارالم دور  
 اسیر جگر کردہ اقامت گیر و نہ اینجا را زیادہ تر از کیمیا شمرده اما چہ کنم مرغ بے بال و پر  
 بال و پر خود از خدمت طلبم و از شما استدعا دارم زیادہ ازین زیادہ است۔ **رقعہ ۵**  
 برخوردار نور الالبصار سعادت و ثمار محمد عبدالعزیز علیہ السلام و زید قدر کہ بعد از دعا کہ  
 مافوق ہر دعا و اہل انکہ نور دیدہ بے نور و سرور سینہ الم گنجور راحت و آرام دل  
 بے قرار نیست رقیۃ سعادت ضمیمہ آن برخوردار سورہ سجدہ ۱۴۸ تا ۱۵۰ و عشرین تسکین  
 بخش جان خیزن و آگاہی وہ مطالب مضامین شد برخوردار بقول مرزا عبدالقادر بیدل سے  
 جنون ساز فقط کردم فغانا حرف خطا کردم، و لے از سستی طالع کسے نشیند پیغام ہے،  
 تاریخ ۲۱ ذیقعدہ جواب بنیقہ رشاد و نیقہ برقمزہ الیہ صولہ ۱۶ میر قوم و بہت ارسال  
 موسوم گردید مگر گم شد کہ ہوش و حواس این ہمیشہ شناس زبان پارہ قرطاس ہم ہمچہ  
 سے برنگے سرگران افتادہ ایم از نارسائیہا ہے کہ دشوار است فاصد ہم نہ ما پیغام بردارو ہے  
 اکنون جواب قیمہ مورودہ اینہا مرقومہ ۲۶ ذیقعدہ مع خطوط موسومہ سید لطیف الدین  
 و موم کو یوسف علیخان و مردم خانہ و عرفیہ و درخواست رمنکا چارماہ کہ از براہ مال اندیشے



مناسب نمود با تلفیق سرشت این جایگاه در یک لغافه کلان بنام آن برخورددار سعاد  
 توامان بتاریخ ۱۹ مرسا شده و در میان نامه فریاد بچو صلگانه بمصاعب نگاره زمانه حقیقتا  
 طبع بجزرانه آنچه از ته جهان بر سر زبان گذشت تسلیم قلم الم رقم در دو غم علم گشت تکرار  
 اظهار آنهمه خرف مزخرف کاریست محض بے مصرف مگر اگر چه سحر آمیز باشد  
 طبیعت را ملال انگیز باشد با لجله حال که طناب اهل گسسته و دست بی دستی از سابر چلسته  
 چاره که آخر چار با بنظر در آمده و از مصمم خاطر فاتر بر آمده فکر نقد بمان تا سر آمد ماه محرم باشد  
 صحبت این مردم نامردم می پستند و من بعد توفیق تسلیم و رضا بدرفه ترک مطلب مدعا شده  
 رخت سفر ازین مقر سرسریج و کدر بر سر بند و سه گز زمین را با آسمان دوزی به ندهند  
 زبانه از روزی به زبانه بجز اعلام و ستعلام خیریت چه تحریر رود از طرف این مجبور بهم  
 اعزّه نزدیک و در سلام شوق پیام گفتنه شود **فقره ۸۶** برخورددار فوراً الاصل  
 سعادت و تمار اقبال آثار محمد عبدالعزیز طال عمرة و زید قدره بعد از دعا طول  
 حیات در خیرات و مبرات و مزید کسب سعادت علم و هنر معلوم خاطر عاظر آن تحت جگر و نور  
 که صحت جسمانی مجرم بزرگ حاصل است و سنده خیریت ظاهر و باطنی سایه عشا بر آن حواله  
 اخلاص مشاغل نامه سعادت علامه بر فزوده ۲۶ و فقیهه بدوم شهر حال روز جمعه چهره ورود نمود  
 و انتظار وصول جواب رسیده مرسله امراه مذکور که تا بهنگام ارقام خط مورود و بهرینه  
 بدان حدود رسیدن بودالی الآن در تانی کتاب این مکتوب افزود و تخریر جواب خطاب آن سعادت  
 ایاب از من سرسریج و کتاب بجهت صورت خط گیر و که طبیعت منفعت طویت حسب جبلت

در اجابت مخاطبت از برارت اقامت بخت بے منفعت نیست خطیبت بخود می پذیرد و ارباب  
 من سینه فمن نفسک باری این قدر هست که سه ندادند و دست من اختیار به که من  
 نخستین را کنم بخت یار، آنچه از عالم غیب بعوضه شود جلوه نمود میدهد امضا و قضا مالک  
 الملک لاریب است که حکمت کامل و معرفت شامله اش از شائبه نقص و رخساره قدرتش از  
 غازه عیب بمرست اینجا اختیار عین اجبار است و اختیار اضطرار که حد وسط از اجبار  
 بندگی تا جبر چاره کجا الا تسلیم و رضا چون و چرا چرا از صلح کل تلواتر از عیش و طیش ستر  
 و صراخ نماید وانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود به خطی رزق نوشته که این نیز بگذرد  
 استخوان دستطلاع معاوضه مشاوه بلاستصلح احدی بحض غنیات هوس سمات  
 محضه این رنجه شگجه تشویشات روز و شب بوده است نه حث و تشویق فشی ولی لقب  
 نه معلومیت خدمت ایشان از منظونیت و مرقومیت آن مطلب باید آن بر خور دار مظنه نبند  
 در هر کار از باطن خود و نماید که آن بعض الظن اثم توار و تانیات و تمهلات متوالیات در عظمت  
 مشخصات مقدمات از تاخیرات ملاقات راجه که اجل موجبات آن اولاً تغییرات حالات وی  
 به تشویشات اعتزال و انتصاب رزیدنت آمده ثانیاً در ادایام عبادات احسان و ثانیاً  
 در رنگ و صول سفارش نامه و راجعاً انتظار عود رزیدنت و خامساً اهتمام انتظام حسن بشن  
 و ضیافت بشاشت و رود گهر مال و کمر بند بسبیل سوغات و انعامات از ملکه انگلیس  
 و سادش سلوک الهیه مالوفه راجه بدرک اسفل سفر و کدو خاطرش بیشتر ازین بگذرد و سابقاً  
 اختراک تا کیماه کامل ازین سو بیعت کینا کمار می و ثامناً دیگر رفیق بعد باز آمدن ازین حدود

بخت کندین رود تا به نزد یک آراسنی و تاسعا دیوسی دیوان شقی پیش فرنگی در باره عده  
 بخت گرس و عاشقانش و زویدین انجن چانه زن از ایفا و عده موده به و کد امر این  
 سخن چرخ پرقتن از دست و پا و دین کام ناکام با کام تلخ حرمان کام کام ران احزان  
 سرتقم دارد آما ده صد سر و در دم به ناکرده تمام یک نوا به صد چال سپرده  
 دست به ناکرده بدوش یک قبار به اسی بخت چنان کن که آخر به مضمون از کرم و عار  
 بدست جفا چرخ بر بند به یا بخت عطا به بد عار به تا که بشکست پذیریم به  
 بدوم فتنه رار به یارب چه عداوت است با من و این کارکنان کبر بار به در ملک  
 بدست شهر اسلام به معزول ندیده ام هولا به تا کی بمیان خود نه بیم به دست اجل  
 بدست پاره منفعت کافی اداس و ام حسب تمام سعادت نظام از راز این مقام  
 که در باب انعام اهل اسلام بمشرب تمام نفیم نافر جام می باشد چشم داشتن و تلخ بیوده و خیال  
 خام بختن و مبتلا به سنبیل و گل در زمین شور کاشتن است غایه مافی الباب بقدر کفایت  
 نرج باب زمین صوب ناصواب اگر دستیاب شود فو عظیم مستح باب اجل تار به مطالب  
 باید پنداشتن طرفه احوال که تاراج از جانب کنیا کار به درین محل خوار به  
 رسیده بهانوشه مزاج از کم غذائی حقیر و لاغر گردیده و رنگش متغیر مگر تیرگی باطن  
 بر ظاهر بدن جلوه گر نمودار به و ضعف دینی معنوی برهیکل جسمانی صورت مستولی  
 و حامت و فرمی بیرون زبون و مغلوب بخت و لاغری اندرون علاه اصل نخل  
 لگون بختی عروض نمود و شاخ و برگ این سختی چند ابیات حسب حال از قصیده عرفی شیراز

کوک ناله سازی و صفیر آهنگ قم پر از نیست تا بانم از وصال جدا گرد روزگار به  
 باروزگار عیش چاکر روزگار به آن جنسها فتنه که در شهر غم خرید به قحط ستاع بود  
 عطا کرد روزگار به آن چشمها زهر که در باغ فتنه بود به در کار بیج مهر گیار کرد روزگار  
 چون من تم خری سر بازار انداشت به زودم فروخت حیث خطا کرد روزگار به درم  
 بمشوری که عنان اثر فکند به بهار را برگ دوا کرد روزگار به از بوی تلخ سوخت  
 دماغ اسید و یاس به زهریکه در پیاله ما کرد روزگار به در بزم ما ز شغبه و آواز ملال  
 هر نفی که بودا و کرد روزگار به ای دل کلاه کج نه و بر یاس تکیه زن به کت حاتم اسید  
 قبا کرد روزگار به آن دست را که رونمود به باستین به دامان سخی گیر و دعا  
 کرد روزگار به هر وعده جفا که بگوین کرده بود به با باز رو به مهر و وفا کرد روزگار  
 هر ناو که که ز دلشید ان کر بلا به زنجش نشا سینه ما کرد روزگار به درج اسید  
 و گنج دعارا گهر نماد به دست دلم بحسب رضا کرد روزگار به اکنون نظر باستان یک  
 حیل دیگر که آخر الحیل آمده استصال رضا چهار ماه از روی ارسال سر تفلط لعل آمده  
 سزم جزم دارم که او اسطیا و آخر شهر محرم ازین منزل غم و الم حرم و شادمان یا بهوش  
 حرمان حسب مقدر رخت سفر بر بندم حکایات شوق و شکایات غم به مکر باز گویم  
 روز به هم به و گر نه قلم را چه یارای آن به که از صد کی را نماید بیان به زیاده ازین  
 اطناب کتاب باعث ملال و کلال خاطر اولوالبصائر است بهم عزیزان و نور چشمان  
 نام بنام دعا و سلام بشتیاق تمام برسد - **رقعه** مولوی صاحب فضیلت متعاب

اسوة الافاضل زبدة الالباب لکرم الاخلاق عظیم الاشفاق مولوی یوسف علیخان صاحب  
 سلمہ الدخلاق بعد از تبلیغ سلام مسنون الاسلام کہ فاتحہ الکلام و خاتمة الهمم و بین  
 دست انبوہ و دوستان خلوص انصاف است مکشوف راس حرم پر آن معنی مناسب  
 صورت و صورت کما معنی و حقیقت فزا مجاز و مجاز گشا حقیقت نموده می آید بر مرات  
 ضمین صفا تخمیر که همواره مقتبس اشراقات معارف حقایق یقینیہ و منعکس الہامات شریعت و تقاب  
 علمیہ میباشد مستور و محتجب نخواہد بود کہ آنچه از پرده توه غیب بصرہ فحل شہود جلوه  
 نمود میدہد آراستہ و پیراستہ شاہد لاریب است کہ رخسار جان شکا خیلقتش از غارہ  
 نقص و ابروی و لجوی قدرتش از وسعہ عجب مبراست و حرکات و سکنا ذرات مکنونا  
 و رہموا اضطرا چارنا چار تابع قضا و امضا آن مالک الملک بے ہمتا اینجا اختیار  
 اختیار کہ ہم بآستارا جبار خار ظان و من عقل است از مقولہ کج دار و مریزہ حفظ ماست  
 ادا عبادیت بر چه اصل پس معذرت جرات اینکس یک مقدمہ نامرضیہ تذکرہ کہ  
 از اغوامی نفس مارہ و حق تمبیل الالبسیہ بعض شیاطین الانس باعث گونہ مفرت و نقصان  
 ملازمان بزم قدس انس بود و الی الآن موجب شرم چشم آزر مہمچندان ابجد خوان و دبستان  
 کن فکان است بدان لمعان مہر النور و نور شید خاور فی نصف النهار در دید اولوالبصا  
 پیدا و آشکار و نمایان ع آنجا کہ عیان است چه حاجت بہ بیان است ہم اکنون اقتضا  
 آب و خور و من الم بر و در از مسقط الراس بر اس لشہر نابہر نروند نرم اسیر کفجہ اندو  
 و غم کرد تا دیگر گنجی بود کجا بخاک سپرد و بر تہ توفیق ترک طول الی و دغدغہ تصدیق و یقین

تیغ اجل و ابهام هنگام پسر و رفع و دفع ایام عسر و اقبال و اغراض و اغماض آن ذات  
 فضیلت نکات از اتقان اغراض این ریاض مذکت و هوان سمات و اعظام اهتمام  
 استحصاال مشروبات اخری و اعتنای عتصام تکمال درجات عقبی و بهر فرسخ عزیمت  
 سابقه شکنجه قلب صفت طویت در مقامات مکافات اجترای باطنیه باز منته آتیه از ادراک  
 و ایضا موجه زرمحصله زایده و رفیق طریق مسلت بهر سجد از ان خفیت پر حوصله و دل ده  
 قبول اموال حصول مدعا و موسر اساس فضول اطلال گردید امید که خار انتظار بسیار از ملت وصول  
 جواب با صواب در دامن خاطر فائز نخواهد شد بصاحب جنزاده بنده پای سلام سنون الاسلام لغت  
 و استیناس سرمایه هدیه و تحفه برسد و زیاده چه زحمت داده آید الا که لطف اعم و کرم اتم کم نشود  
**رقعه ۸۸** عزیز با تمیز واقف رموز هر چیز سلیم الله العزیز **س** شاد باش ای دل اله آخر  
 عفته ات و امی شود و قطره مایه سرسبز جانیکه دریا میشود با گام کشتایهای شوق جنون باز  
 در فضا محراب طلب از هدایت خضر لطف سرمدی سر به محدود تر از دلی کشید و دست و پا زد  
 اضطراب مهاجرت بسکون قرب زمان موصلت آرمید تناسل دیدار مدار صاحب مصطفی نبیره  
 آنقدر از حد گذشت که سوا عطف عنان بدان مکان طریق دیگر تصور نگشت چار ناجار نماند  
 خدنگ از کمان جسته به اختیار در خانه ایشان نازل شد و بدولت نشاطی بپایان وصل  
 انشاء الله تعالی تا پنج ۲۸ این ماه متوجه استان بمینت تو امان میشود و سعادت ابدی  
 می آید و زود اگر از کثرت گل و لاله انشا ے راه نگاشته آید بانی قلم و طی این مسافت از  
 لطف دولت و در گل هست و بر دینامه را از سطور و دوایر و دبا و گرداب نجات حایل غنا  
 یت

ایزدی بلد شهرستان توفیق گردید تا این گوشه نشین زادیه تحمل بابد و گوشه بینی بصد عسرت  
 و بد یونست توسل بحبل المتین توکل بپیچید بالفعل بضاعتی که بار سکبار سبک جلی کرد و  
 قبضه شمشیر و سه تار اغ بهار اسے نذر راجه و یک شیشه ناس جبت آن خیر اناس است  
 و یک صندوق عطر دان و قدرے گوزا کو مخصوص اقتضا طبع اخلاص اساس چون خاطر فائز  
 از دغدغه گرفت و گیر سر بهنگان تمانه محصول اخله بامن است و دل ترو و اثر شر در پیراهن  
 در صورت امکان وصول سندر اهدا گرفت فرصت شکر گزار است و غنیمت اوقات  
 سپاسدار و الاضایع نفس اناره باعلان حقیقت حال می پیوند تا از ادراک محصول  
 تمت جرم فضول بر صدق این جرمه کش جام ذہول نخت و تشریف قدم بعضی از منتسبانی  
 خاص آئینه دار یگانگی سابقه اسلاف است و حقیقت آرا یار فروشنه های این سراسر  
 و لذات جسمه التفات چین تغافل مبیناد و مرآت معنی نما الطاف رنگ کدو و مچیناد  
**رقعہ ۸۹** برادر عزیز میران با تمیز سرمایہ قیوت گنجیمہ مروت ہمد غمگسار شیخ  
 فرید الدین صاحب سلمہ اللہ الغفار بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعا اعتلا می اعلام  
 ارتقاء نام و از یاد توفیق انوار مقام احیا خلوص التیام اعلام ضمیر شیر صفا پیام باد  
 کہ درین ایام بنزدیکی دوسہ روز منشی صاحب رزیدنٹ دوم از اہتمام سفارش نامہ  
 کلاہ پوش خویش عریضہ و درخواست خدمت افتا این مقام بر اہم صاحب فرخندہ شہر جام  
 گذرانیدند و از طرف بہرمن لہو بی جرج کورٹ نیز و ناصواب و با حضورت سیکے مفتی کاغذ رپورٹ  
 ارتقا کم کنند و ہنوز هیچ جواب باصواب نیافتہ اند و نامہ ہمت از انشیام کام نہ یافتہ

انتظام امرین مستقام صباح وشام موقوف انعام خالق انوار و ظلم و رازق جمیع انام است  
 نظر بر اقدام تدبیر انجراح مرام مسوده مطلوبه و موعوده محضر رنگ ارشام پذیرفته و سمت راس  
 خدمت با احترام امید که بر دو نقطه قرطاس انتقاش اظلام تطف انضمام و بر هر دو سا نوا می شود  
 کرام نقش ارقام گیر و بر زودی لا کلام آن هر دو یکے بعد دیگرے بدون انضمام اعنی اخر پس  
 از استطلاع وصول اولی ابلاغ کرم ابلاغ پیش من گنام و التزام اثبیت از بهر انیکه میخواهم مستقام  
 ردایح استقام صدر آن صدارت از گلشن شهادت خدام مفتیان مدبره و تشرنگر جنگلی بیست  
 و علما اعلام و خواص و عوام بده مدراس هم بنمایم پس کی را احتیاطا نگاہ داشته از بسبیل تحریل  
 دیگرے و انتظام استشاد عظام هر مقام بتعطیل شام آرزو مرام خود میسر دازم و اگر این  
 محض خیال خام ماند و تو تن بد لگام طالع زبون مرام نیاید بهین حسام از نیام اعتضام  
 رب علام بر آورده صورت اتمام کار میانم زیاده چه برادر عزیزان عزیز و نور چشم  
 سلام و دوام عمر و دولت و سرمدی تو فیک کسب سعادت مهرا باد **ق ۹۰** مولوی صاحب  
 فضیلت مناصب اشفاق مناقب اخلاق مرتب مولوی مفتی سید علی بخش صاحب سلمه اللہ الوداع  
 بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و متننگ دوام صحبت مسرت سر انجام که مافوق التقریر و الاقام  
 و از مکام انعام رب علام مستعبد و غریب و اضح و لاج رای ضیا پیر اسے سے گردانند  
 که بعد و رد و مجرم رب و دود حبت فتح باب مسده و که مکرور خاطر خطر رموز بود تمامه عیان  
 این مکان آماده گذارش عرضیه درخواست نصب یک مفتی و فی الحال لیاقت سر راه آن خدمت  
 در وجود من مبل بود محض نمود و بمبالغ کماله نسبت باین بنده بے ستود دست و گریبان



تکلیف طلب بند مثبت قابلیت از اہل علم و فضل محدود و محدود اند داعیہ الفت قدیم بانی مسالہ  
 جرات ارسال کاغذ ملفوظہ رقمیہ نما و مجوز صلاح تزیینش بہ مثبت مہر کر است ہر از ہر عروت  
 و در و ثبوت مرتبت و قدرہ بے ہر ہر ہر ہر است امید کہ عجلت قبول عاجل ہر  
 وصول از اہل فاضل آید و انتظار و رود جواب بشکج اضطراب نفسا بد ظلت فرصت و شد  
 ضرورت ہمین مسئلت مانع و راجع اظہار کتاب از دیگر ابواب بعد وصول جواب بسیار  
 از باب خطاب و جواب ہنر یار باقی صحبت باقی باقی زیادہ چہ تحریر نماید جز اینکه توسن  
 طعن اتم ہمید ان کرم گرم جولان باد بحمد و آلہ الامجاد۔ **رقعہ ۹۱** الطاف منظر تفقد گستر  
 تلطف فرما عطا و تہ پیرا دام کرم کہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ تا ظلم برداشتم و اندیشہ  
 برگماشتم کہ حرفی چند از شکایت زمانہ پیرہانہ بر نویسم و بسبیل تحفہ محبانہ و ہدیہ دوستانہ  
 بان آستانہ کرم آشیانہ در فرستم مضمونی جز شکوہ بے ہرے آن یار عزیز و دلگشت  
 و حسنہ غیر از گلہ بے الفتافی آن مرحلہ ارباب تمیز بخاطر نگذشت تا ملی کہ تاساتی چہ رخ  
 نامر جام بادہ مراد بجام آرزو کمتر سیر بخت چہ قدر عہود و مواثیق مراعات بر احوال من رسید  
 سیر شدہ و اندیشہ کہ تا طبیب و زنگار بے ہر دار و تلخ عسرت اوضاع بیار چہ طلال و  
 کلال در کاسہ مذاق می پخت بر چہ مایہ گرمی ہنگامہ دوستی و محبت نظر ہست می گماشتند  
 اکنون کہ خیم سعادت آنا فنا در ارتقا است و کوکب شرف یو مافیو ما در اعتلا فرصت و  
 غنیمت ذالنتن از ہر اسے حبیب و برالفا و عدہ خود کمر نہ بستن باغواہی کیست مگر نیند  
 کہ دنیا سے دنی بے بنیاد است و آیانہی شناسند کہ دولت سر بہر شفت نہ قابل اعتما

ازین رو که یکبارگی دل از من برگرفتند و جواب خطوط مرا بهم پاسخی نداشتند گفتند  
 خیل دل مرا شکستند و بسبب خاطر مرا خستند آخر ترجمی کنند که بنایت در مانده ام و بش  
 ازین در انتظارم پسندند که از خود شرمند ام نیست حالتم ناگفته است که قلب مستمع را  
 گفت ده است آخر مقال همین که آنچه مکرور باطن کرم موطن باشد از هست و نیست چه  
 ظهور کشاید تا شدت استداد انتظار جان و دل زار و زار را در شکنجه الم نفساید زیاده چه  
 رقم ۹۲ عزیز گانه فریه فرزانه و حیدر زانه شیخ فریدالدین صاحب سلمه سحانه بعد از  
 سلام شتافانه و دعا مخلصانه نگارش الفت پرستانه اینک از در دوست چلویم چه عین  
 رفتم بهم شوق آمده بودم همه حرمان خستم به حرمان بخت تا این مدت در تروندم  
 سخت گرفته بود از نرم روی تدبیر در برابر گرم خوبی نقد بر غیر از سردی دل و افسردگی  
 ضمیمه کار نکشود در فکر چاشت بودم و خود نزدیک تر رسیده که بجایه مرگ راجه بکار  
 شام کرد شام غریبه روز جع رج قهقرای بر سر بے سری من در آور و اکنون دست  
 و پا شکسته جز تسلیم و رضا سرے ندارم مگر با اهل و عیال خود چندے نفسی خوش  
 برآرم بعد از آن به بیم که شتر بر کدام پہلو میخوابد و از درون آوند درون چه بیرون می تراز  
 نخلت عدم او قرض آن عزیز دلهام و دیده حیا بر پشت پا منوخته که عمر بے برگردد الا که  
 حسب کتاب صواب خطاب و ان کان ذو عسرۃ فظفرۃ الی میسرۃ مهلت فرصت آن حد  
 مروت دل ده و یاد گردد اگر زندگی باقی است و رحمت غزیت را توفیق صدمت ساس  
 پس رسیدنش یقین دانند و تا ساغر امل از بادہ اجل لبالب شد بکل کردنش را زکوة



زبان کن یا بفکر سود باش یا ای ز فرصت بخیبر در هر چه باشی زود باش به اسلامی دین  
 دیده که باین شین کشیده لایطوخ المؤمن من حجر واحد مرثین سے چوبارے قتادے  
 نگہدار پاسے ہے کہ تابار دیگر نغز و زجا سے ہے در بارہ فقد خط محولہ کے ازان خود  
 تغافل علامہ چہ استعجاب استغراب استغراب بر احتیاط زیر جامہ اگر آید باید ابہام  
 طی و ارج آں ذی معارج مخصوص انگریزے داروے و دیگر علم و ہنر و ہستیار شاہ  
 تلامذہ مدرسہ کہ قبل از مدتی متادی منظون مستقر الوقوع بود و شیوع مژدہ ورود  
 حکم ریاست نواب عظیم جاہ و معاودت بانصرت حیدر جنگ بہادر از ولایت واکلا ہے  
 بر ناسازی مزاج و ہمایم تنہائی بر خوردار سید لطیف الدین صوبت قرین مہتمم اختیار  
 و موسس اساس تطلوع و کدہ طبع کدراقتناع و تاکید بلیغ و کدہ کدی بان دلارے آمد با  
 ز نمار اغماض و اغراض نگار نبروے ہر کہ باشد ز حال پارسان ہیک بیک اسلام با برین  
 عدم حصول جواب مطلوب رسجا و وصول بطرز مرغوب در ارسال جواب باعث تعویق و آل  
 حال احساس یاس بغریمت اخبار اخیر جرأت و تمیق افتاد محمول و ہول کہول نشود  
 مطالعہ نامہ آن بر خوردار از زشتی خط و سیاہی انگی و سبکدوی خامہ و پاشانی الفاظ  
 و اشتباک حروف مبادی طور محرفہ با سطور نقیمہ زحمت بسیار میدہد باید کہ دیگر بار از ہنر  
 ہشتیار و خبردار باشد و جواب بن رقیمہ و رقائم آتینہ بعجلت عاجلہ منی نکاشتہ باشد کہ  
 الانتظار اشد الموت واقع است۔ **رقعہ ۹۴** برادر عزیز القدر گرامی تر از جان  
 برادران چشم و چراغ مردمان جاودتند جاودان لایمان سلمہ الرحمن۔ بعد از دعا

خیرت دین و دنیا و سلام سنت سنبه خیر الوری واضح و لایح طبع سعادت انتابا که قریه  
 الفتح خمیمه مورخه ۲۶ شوال بقوه ماه حال چهره و رو و دندون و دل بیتاب را از اخبار  
 اندوه بار مافی الباب کباب آتش بے و دو جان برادر خد را زما نزل من القدر دور  
 حوصله بشهر گزهرگز مقدر نشده و مقوله معروضه السفر وسیله الطفر فی زماننا مرجئه  
 السفر قطعه من السفر محسوسه و در که و مجریه این سر اسیمه غیر گردیده ع بهر دیار که  
 رفتیم آسمان پیدا است به حیرت بر حیرت از زیادت قرض آن فطانت عرض که با دوام  
 ارتکاب احتیاط و التزام اجتناب از اطراد و مصارت معارف کلیات و جزئیات و استخفاف  
 اسراف کثرت موعظت و رشخند من تمتد و لغرض استجاب استعادت و عدم امکان جور  
 بعد الکدر به تعرض استجاب و استعادت لزوم اسعان و طور غور و وجود زمام احتیاط  
 قبض بسط هر کار و در کف اقتدا ضبط و ربط کار گزار کار گزار نوبت کار کار و با سخنان  
 چسان توان رسیدن زخم کار سکنان زبان و دیوان و سینه سوزان و دل بریان  
 ناسوری نکرد که جزم هم کافور فضل بزوان صورت اندمال آن نمایان گردد و یاران نفاق  
 توان این کفرستان با همه لاف و کذات خلاف معاد از صفات ادا و استطراف و استکنا  
 نموده بعضی تماشا کنان بر کران نشسته اند و جمعی در ظاهر ممد و معاون بوده باطن حسد  
 موطن شکست من بیست میان جان بسته اند نمیدانم که بر سرم چه نوشته اند مگر خاک  
 من از تروندرم سرشته اند نشتر ناسور جگر نابود نمیزد از فقدان و فوزان مکاتیب  
 تشتت اسالیب این ممخّن محن زمانه موسومۀ عبدالعزیز از بهوش و خرد بگانه و مرمّ خانۀ

در خود سری بیکانه که گمراه کامل هم برین سوال در شرف انقراض است و روح و روان  
 با نقض از جسم ناتوان ذی ارتیاض و تلف انقباض اخبار و صول خطوط کلفت منوط  
 در حاشیه رقیه آن براد صفا مظهر بعد العزیز ممکن بود نامساعدت بخت و شومی عالم  
 و اقدام اقلام سعادت نظام وی برین مرام اهتمام تمام نمود اہام انصرام مہام این  
 مقام بانضمام ہایم ادا و ام برین ستہام حالتی طاری دارد کہ بلا مبالغہ عذاب نزع و  
 از گریبان آن سر بر می آرد و ازین مملکہ را و گریز و راسے گزیر و راسے معاوضہ مشاہرہ  
 و فروخت خانہ نکبت کاشانہ بیدہ سہتصار پدیدار و آشکارا بنی شود تا از وحد الامرین  
 و نامی بن و ثنائی اثنین صورت گذر در مقرر شر و شین برسبیل تجارت یا زراعت پیدا  
 آید ازین ہر دو بہرہ چہ ممکن الحصول باشد بن فضول یا خمول سر بسر کبد اہیار و دغ و غش  
 بر ساعد دست راست تا ایندت از حجت کتابت ہمت یکاست اکنون کہ قبل از نہ  
 چہار روز سر و اگر تخفیف و رد ترقیم جواب رقیہ سعادت ضمیمہ را انشا کرد و در تر  
 بجواب ل سر اسر اضطراب راستی دہند و بخوشد امن و اہلیہ و نوزدیدگان خود بندگی  
 و دعا و دیدہ بوسے رسانند۔ **قعر ۹۵** بر خور و نور الالبصار بطالت دثار  
 محمد عبدالعزیز و فقہ المد العزیز۔ بعد از دعاے خیریت و عافیت و نیا و عقبی اہل  
 انکہ بنی ہند ارم از حالت پر ملالت چہ بر نگارم بجز یک کار ساز حقیقہ و یک چارہ پرداز  
 مجاز کسے را درین عالم بکیسے ندارم بایران گرم جوش از جوش و خروش ہمیش  
 از ہمیش پیش خاموش گشتہ اند و ہنوز از چانہ زینہاے خویش در نگذشتہ کلاہ پوش

کم هوش باد دیوان دیوان خصال از حال مفتی این حال قیل و قال و سوال نمود و از خطا  
 اجتناب نصایب و جوابات صواب سید آن باب از مدت مُمتد بعثت عدم ضرورت شنود  
 و بانظار این گفتار اندیشه و تلواست مر از یک هزار افزود و اگر ز تار و از نا بکار راه اجابت  
 با جابت می پیمود و در بر آمد کار و اسعاف حاجت شنایه بشجعت نبود و مخمضه که لاحق است  
 بر مصنعه نزع فایق است علاوه در دلبه و در مان در دلبه و در مان فقدان فوزان  
 خبر آن لخت جگر و نور دیدگان و فقدان و فوزان خطوط مرسله این پریشان یک ماه  
 کامل است که دلم مرغ نیم سبیل است چه کم میشد که در خط مرغوب عمومی شما که هم مکتوب است  
 نیکو می شناید و طرّا للباب از آن باب چیزی بر سبیل ایجاز و اختصار رقم میشد  
 احساس اساس مایس هوش و حواس این هیچ نشناس را از جا برد و بر ارتکاب اعتراف  
 ازین مزید کفر ایاب پا کے جرأت همت افشرد و باید دریا بند که از معاوضه پیشین  
 ابشال با مردم میدهند یا تا حال آن در مراد و در بند انسداد است و خریدار خانه نامر  
 ناشاد بر سر استبداد یا استطراد تا بعد ازین هر چه در دل غمگین صورت نماند و از کیفیت  
 و حقیقت آن نور دیده بصیرت و نور حدیقه خبرت ایما شود و عزیزان از من پچان  
 پریان سلام شوق و دعا فراوان رسانند و تا وصول جواب این کتاب نعل در آتش  
 دانند **رقعه ۹۶** مولوی صاحب فضیلت مناصب اشفاق مناقب مولو  
 علی بخش صاحب مفتی ضلع چنگل پیٹہ سلمہ اللہ الواہب گلہ ستہ سلام شکوہ پیام  
 کہ بنفایح روح خلوص سلب و خصوص معنی مشام صفا انتقام احبا و دماغ کره

ایام اصدقا را معطر و معتبر سازد و در طبق و ورق مریم محفل انس و تحفه مجلس قدس منوره با کمال  
معامی پردازد که مجور از زندگی نفور و در بلده ترو انکور قریب دارالاماره بخانه انست معمر  
میرفتی مخاطب بید منور رقم خانصاحب علیه الله الغفور و فروکش دار و امید که دست مرث  
پرست جهت وصول سر دست بر سر لفافه نامه بر پیوست داغ همان سراغ بر نگارد و در نیم  
ماه گذشته این وارسته خاطرسته رقمیه شکسته بسته موسوم به آن جبره بند دلداری شکسته  
نوشته تا این عرصه منتظر جواب نشسته عدم ظفر برید کا مستطیل با بود خیر مشر استعجاب  
و افروخته اگر ذره منظر ضرر در اجابت مسکت مقرر معتبر نموده معامله بایار شاطر بوده نه  
بار خاطر لم خاطر اندر خلصان یا در از تکلف و تصنف و در تر نفس الامر خیر و ضمیر و شمر  
سر شمر بچهره گنیز و اشکاف و صاف و صاف محرز نبوده نبوده نبوده از بود و نبوده این  
بود با کب بود با نمود تقا و تے در بود حسب و دو نبوده اکنون چون با این ناموزون  
از زبان سوزون و عده موکده بوده مقتضی مسئله مسئله بوده که در داده جوابش را این  
گمراه سجا نبوده که بخت بیدسته فتا و الی نبوده ملفوف این رقمیه شده عبارت مسئله از  
کتاب بلا نقاب حجاب برآورده مع حواله بعینه بنوک قلم صواب نصاب سپرده از سرشتا  
پیش داس و داد انتساب و در افتاده فرستاده زیاده بر زیاده منت بحساب بر سر  
و دوش مصادقت کوش خلاصت ایاب بنهند بصا جبره بند پای و زین العابدین صا  
سلما الله الوهاب سلام شوق رسانند و نعل در آتش نهاده انتظار جواب دانند زیاده از این  
زیاده بر زیاده است - رفقه ۹۷ مولوی صاحب فضیلت مناقب مشفق مهربان سرایه



روح دروان مولوی سید غلام رسول صاحب سلمه الرحمن تجدد تبلیغ اسلام سنون الاسلام  
و متکا مواصلت بحجت سرانجام بارقام ما هو المرام می پردازد که مجبور مصیبت توام در بلده  
نروند در مقصود دارالاماره راجه بیکان فشی کلان سید سنور - قم خان صاحب سلمه الله الواسع  
افاست دار و اموال که حجت وصول کرم نامه تطف شمول بهین سرخ ابلاغ بر لغافه نامه  
توجه باغ داغ ارتسام پذیرد قبل ازین بتاریخ ۹ شعبان یک قطعه رقیه اخلاص عنوان  
در خدمت ملازمان صفاتو امان سمت ارسال یافته جواب آن تا حال از صواب ناصواب هیچ  
منوال چهره در و در تافته باعث استعجاب عظیم و شگرت جسیم از خلق کریم و ارتباط قدیم  
میباشد اگر قبول رسول نوس غازه استقبال بر روی صلاح داشته از بهر الضاح جواب  
صاف خود چه مانع می تراشد که بلا خلاف و عتساف معامله بایار شاطر بوده نه بار خاطر  
بییقین متین دانسته آید که داعی صمیمی را محض الفت معنوی و محبت طلبی از خود می رباید  
و بعضی نفسان و توقع متع و نیوس فانی از حمت و اذیت اعزده جانی نمی خواهد  
میخواهد که از جان کاه تا دیگر رسنجه نیابد کنجه دانند که رنجی نرساند اکنون مشکله  
در پیش این در لیش است و کوشش کشایش بیش از پیش است راه سجانست که اینجا  
ممكن الحصول فتاوائی نیست مدعا بسبیل سفتا ملفوف صحیفه هداست از لطف و کرم  
امیداتم که صورت مسئله از کتاب برآورده مفصلاً در رقیه جواب این منیقه مندرج کرده  
رهن منت عجلت ارسالش گردانند و بصاحبزاده بلند پایه و غلام زین العابدین صاحب  
سلام سنون الاسلام بهشتیاتی تمام رسانند - ۹۸ - بر خور و در نور الایها سعادت

فرخنده کردار محمد عبدالعزیز طالع عمره و زید قدره - بعد از دعوات و اقیات زیادت  
 عمر و اقبال و ترقی درجات و توفیقات و سعادت کسب علم و هنر و مزید فضل و کرم مرقوم  
 میگردد که وثیقه الرشاد تحریر پذیرفته به ۴ ماه رمضان به ۲۶ آن پس از ارسال یک قطعه  
 نامه هوا اشتغال که جواب خطوط موصوله سابق و طالب العلمانه آئینه دخل تمیمه مودوده لاحق  
 بود فی الحال علی الاتصال بفاصله آن واحد از سر بیاد دهنی فحوائص حقیقت انتهای القلب  
 یهدی الی القلب پرده کشای سعادت مندی و جلوه نمای بخت بلندی آن برخوردار ستود  
 کردار و زبان فزای شعله جواله آرزو دیدار شد جواب عریضه گذرانیده مردم اینجا  
 بر ابر که بالفعل مصدوق علیه ضرب المثل آن دفتر را گاو خورد توان دانست بعد چند  
 همدان نزدیک با خبر نشی مر بے همین قدر استماع افتاد که بر تجویز رزیدنت  
 محصور است قلت فرصت راجع بتعبد مفراط ضمیمه مشغله امور موفور دولت و عدم شدت  
 حاجت در تعدد ملازمت بعقل صائب نشی صاحب لی لقب بل خود پیش این بسکین  
 سر اسرغب با غماض و اعراض سعی و ر خورد و خورد کمین ایجاد لطیفه باعثه جلوه مقصود  
 اصله بالتزام صبر و شکیبائی مجبور و مجبور مقرر درین مجبور مجبور الحال  
 و فور محرومیت و ورسی با همه نزدیک نزدیک دوری کوشش نزدیک دوری جستجوی  
 مطلوب قلبی آمده قابو طلب فرصت ملاقات ثانیم از وصول خطوط غشی سید غلام علی صنا  
 بر رزیدنت اثر و خبر و احساس و اصفا گمن نشده چه از خارج و چه عن  
 الملاقات از زبان خودش چه بقرائن الگونی الواقع کرده اند و از ایشان همین توقع

بل مترادف نکلہ ہم بحسب کتاب و توان ذمہ ایشان است امعان در احسان اغراق اخلاق  
 ابواب کتاب از سلاست عبارت و در بعض مواقع تسامح مواضع بسبیل امتحان جهت مزیت  
 زبانیت و درایت آن ہمایون طالع رشاد تو امان میشود در صورت دفعہ مشہد از وقت  
 و مناسبت انانیت استعانت بہ مولوی محمد مرتضی صاحب فی سعادۃ نماید و باطلاع کیفیت  
 و حقیقت تسلط طبیعت ہوس طوٹ نچند ہر کہہ باشد ز حال با برسان یک یک بیک  
 سلام با برسان ہر **رقعہ ۹۹** خانصاحب اخلاق مناقب فضایل مناصب مشفق مہربان  
 سراپا احسان جان جهان خان صاحب لہ اللہ الوہب بعد از اعظام و اکرام سلام سنون لا سلام  
 بارقام و اعلام ماہو المرام می پردازد کہ اصاعت بضاعت اوقات شرافت سمات و راشات  
 صناعت فقرات لطافت نکات از توضیح لواحق اشتیاق و تشریح مناہج افتراق کہ سنجیدہ  
 نارضیہ مترسلان سبب حقیقت و مترسمان کم صداقت است بمشاہدہ ابتذال و فرسودگی  
 و معائنہ اشتغال نا کارگی دل بے غل و خاطر فخر را در گرداب غرقاب تفکر و منفردی اندازد  
 عطف عنان ازین میدان و صرف جنان ازین جولان شایان بیمار ہجران بہ تیمار احسان  
 نگران است و انعام اکرام و ایصال افضال نامہ و خامہ را از اصابع شفقت توابع رحمت توانا  
 خواہان بوالعجب صد بوالعجب از بیل بذل فضل سابق باین نحو زہود و سہو لاحق و برارت  
 اجابت کہ بت صدیق حقیق صادق با متحد و تعدد نمود و نمایق در صورت مطر و دیت خطاب  
 ناصواب نہا ہم سورت ممنوعیت جواب اصابت ایاب چرا مضی یا مضی جبری ماجرے  
 از انجفای سابق از وفا بے خطا با عطا و دکشای مال حق منہا بمتغاستہا متغای اینجا مبتدا

مبتلا اولی است و مبتدای مبتلای اولی شتمای بتغای اخری اعنی گذارش سفارش  
 ثانی و گذارش این نگارش نه از مبالغۃ بالمعۃ التجا بالمعۃ التجا در مکاتبه مفاوضه  
 بلا معاوضه نه معارضه مسامحه و ماهیه معامله معامله بایار شاطر افتاده نه بایار خاطر انصاف  
 عا پایه سلام بر سر **وقت** بر خور دار با منیر محمد عبدالعزیز طال عمر و زال  
 و عرک - بعد از دعا اعتلا کواهی مدارج توفیق و ارتقای اتصا معارج تحقیق و مزید عمر و اقبال  
 در تحصیل علم و کسب کمال معلوم نماید که در دالین هجر و مرد آئین صبر حسب اتفاق و هر دیر تر  
 با جوبه خطوط آن دردی کشش در دهنده و تلخی چشش شتمند و پای بند اول مرقومه چهارم  
 شعبان المعظم موصوله بشت یکم دوم محرره دوم رمضان المکرم موروده هفتم سوم محضر  
 مرسله سوم فایز گردیده هشتم چهارم مرقومه چهارم بدست رسیده نهم می پردازد و باسخی از  
 هر کتابی بر بابی و هر خطابی می طرازد و در باره فکر زهر هجر صبر صبر چشیدن فی نفس  
 رد رضا پاکشیدن است تخصیصا انگاه که آن نکو صفت و روبراه از سیرت جبلت به  
 طبیعت من رو سیاه بوده باشد قلت فرصت خویش باعث فرصتیه ریش دانه و اضافت  
 بضاعت گنج روان عمر گذران سر سیرا حزان جان تا توان ضیق لنفس مردم خانه بضیق النفس  
 من رنج و الم نشانه نشانه شخا نشانه زمانه ستم نشانه چاکه باین تیر جفا نشانه کنی  
 مکرار تکلف تکلیف در گذارش سفارش با احساس اساس تسویف که رخصه نامو خوش دار  
 و منطقه تنگ بمقدار بود حیف و فور شعور آن بر خور دار سعادت و ثناری نمود یار شاطر  
 که بار خاطر سخطام اسبابی رزیدنت یاد یوان بحصر تفسار من هیچان سیما درین

بیابان کو ہستان کہ غیر از جنس بے فصل حیوان مصدوق حد انسان پہنچ مکان نمایان  
 نیست چیت الا شعلاج طبعی کا بل از مریش جاہل یا اختدام قومی صحیح الاعضاء و ضعیف  
 نحیف مفلوج بدست و پا جواب سائل از جانب مجیب عاقل سپر از تعظیم سلام و تقدیم اکرام  
 امر امور بہ حسب ارقام اگر از ان مقام مشکل است درین محل مشکل تر است و اگر در ان مقرر  
 مشکل تر است درین موطن نامکن سنت میسورہ مقدورہ ذات سامی از ماضی تا حال تکرار  
 سپاس حال و استقبال عاصی و مشکورے موقوف رؤف شکوری فرط بذل فضل اگر  
 باخذ سفارش اربٹ نہ بنام راجہ مکمل تطف بے اندازہ و علاوہ ارتہان بے پایان  
 این از پافادہ گردد چہ مستبعد ابیات پسندیدہ مولوی حافظ عبدالحکیم صاحب انوار سہیل  
 محفوظ حافظہ این محفوظ حافظ حقیقی است طلب محضر از اول امر نظر بنمایش راجہ مردم  
 اینجا بودہ نگذارش پیش رزیدنت کہ خصوص عموم این فریق بنجیہ مرقومہ نامہ خصوص  
 طریق قبل ازین تحقیق حسب التتمیق تصدیق کردہ ام و روز رزیدنت از کوچی نہم این  
 و ملاقات من با او بفاصلہ سہ روز بخوبی و شایستگی و گذارش خط سفارش در عین  
 مکالمہ مطالعہ اش تکرار و اظہار مدعایں از استکشاف او و اصفا جواب ترد و نصفا  
 او کا پاسخ بہ تحقیق و تفتیش از دیوان و تاکید ارقام بسیار بسیار سلام بصمصام الدولہ بہا  
 رنگ اتفاق گرفت و اخبار این بزدہ کار روز دیگر از ماجراے امر من و عن دیوان نیز  
 نقش صورت پذیرفت بایہ احوال مقال و پنجم سلام بہ بہادر معزو الیہ کہا ہی حالی گردد  
 و در طرف استماع البقاع شہ شفاع و استعفا جرم فضول اتناع و التباع دیگر شرف

اسماع کرد که جوابتہ بذبت است کجا فرجاً جبرین الخوف والرجاء ایدر اعلام اعلام کیفیت  
 قبل و قال از سابق باعث جرات مقال لاحق که حسب فحو علاج واقعہ قبل از وقوع حال  
 ایاس پاپس حکام اساس مال امال با سفارش حال اتصال البصال سفارش گور نسوم  
 ہم تخصیص اسم راجہ در صورت امکان و استحسان و نقدان منظمہ نقصان و خسران موجب  
 تکمیل منت شایان و تمیم احسان سبے پایان میشود ع کر مہای تو مارا اگر گسترخ ہا  
 گذشت عر ایض مردم این دشت در انتظار گذشت مدت بہت پرستی سالانہ معمودہ کہ  
 مسیحی بارت شد تا حال و فی الاستقبال فراغ بال راجہ از شغف تہیہ جشن سرودنازہ  
 بورو و بعض تحف مسرکہ ملکہ انگلند کہ ہنوز ہمچنان در صندوق نوز رزیدنٹ بامانت  
 موجودست و عنقریب برخی و رای آن ہم بہت کافر دیگر مروجۃ الوصول و اعظم ہم  
 عدم اتفاق ملاقات ششہ صاحب کہ راس راس رئیس جملہ اند و حسب بطہ واسطہ تاہ  
 راجہ و یاد لیوان حبت ملاقات میخواستند چند سہ لالین عایق و تامل تو طول گشت الامور  
 مہو نہ باوقاتا فروخت خانہ نامبارک نے الباقی بس مبارک اما حتی الموسع عزم جزم  
 بر بجیش بالمقطع افقہ اقطع کہ غبن غالب در تخمین و تشخیص بطن غالب پیش پا و یقین قلب  
 حقیقت طالب بدید افراد حساب ستودہ والدہ آن شہا ثاقب پردہ کشا اظہار عدم  
 اعتنا فروخت و تذکار استخا بمجو حیدر حسین خان لیم ہزار التماس بزیادت مبلغ و صدقہ  
 بر بہا مشخصہ اہل تخمین از نرخ از بازار و بعد عدم قبول خود ہشتم تاہ اشتراکی بالمقطع  
 بعینت دو ہزار و دوصد و پنجاہ روپیہ و سہ ہزار و سہ ہشتاد روپیہ مبلغ دو ہزار و پنجاہ روپیہ

و افراق مبالغه در تقدیر مکان و عدم امکان وجدان عدیل آن از اولویت محل و کلاسی  
دشت و غلبی اسباب چوبینه و حسن ترکیب استحکام بنیه و سازش با میستری منطه که  
قیمتش تا بمقدار مقصود خاطر رسد بلکه از آن هم تنزاید گردد حاصل لغتار که از کار حکمت  
عملی است به حکمت حل مشکل توان کرده، حکمت کام حل جال توان کرده، در صورت  
عدم پیش رفت هیچگونه تدبیر رضا بقضا داده و شکر بر تقدیر نموده کجا بیش معالجه پیش  
باید برد که الوقت سیف و الوقت حیث استفسار خرج روز و ماه بآلبره بجزیرت مستولیه  
نمونه آئینه کرده که چرا گفتا بر ابلخ سید لطیف الدین طالع عمره زفته و تصدق گفته او  
چه مانع و مضائقه داشته و طرفه طرفه که رقمیه قیمه خودش باری اجابۀ و ایجاباً بالامام  
که تا اینجا پانزده ام خود را لا علاج و ناگزیر در مصرف و مشرب بدست سید منور رقم  
منشی ولی لقب داده ام نزد ایشان بضر المثل حیوانم مانند آئینه در خود حیرانم و همچو مار  
بر خود چپا نم بهر صورت در شکر و سپاس نزدانم مگر از فقدان برنج خوب و تنباکوی تند  
دیگ آساجو شام و قلبان صفت نالانم بر تقدیر وجودشالی سکداس بهتر از سعی  
تلاش و افریکه بسته پر بار یا بهر مقدار که دست دهد همراه بر خور دار سید لطیف الدین  
در وقت غزیت اولسمت این دیار اگر صورت وصول پذیرد اینجا بکشت و کار رفع  
معدومی آن جنس خوشگوار و دفع محرومی این غریب الدیار ناچار رنگ قرار گیر و در طبعه  
دهره بست و بخور پیه از نزد غلام حسین صاحب خسرو پره منشی سید غلام علی صاحب و در  
دیره خیلور صدر و پیه و برنج باریک کافی بی سبوس پنجاه پڑی از نزد شیخ فرید الدین صاحب

وکیل نماینده ای متعنی فرض گرفته ام باید معلوم آن برخوردار باشد که حیات مستعار اعتبار  
 را نشاید ناخوش مزاجی عارضی بجوم اشتداد فساد مواد اعتداد احتساب ندمشته مجوز اطناب  
 کتاب و التهاب قلبیات نصاب نگشت بعد ازین هرگز هرگز در هر امر مجتهدی از سر نوشت  
 نخواهم گذشت استقامت کیفیت استحصالی رضا با استدو کث اینجا بعد انقضای میعاد کمره  
 بعد اولی قبل ازین مرقوم شد و جواب نامعلوم باید ضرورتی اطلاق باید و به برخوردار کرسی طبعی الدین  
 بعد از دعا اندک حقیقت غلاقیست علاج و اجرت عالی تیاری چوب دستی ازان اعلان خدمت  
 خیر الدین خان کند در صورت زلیلت خواهش و رخصت خاطر طارشان آگاه نماید تا بعد از انتها  
 همراه گرفت آید **رقعه اوله** خا نصاحب اشفاق مناقب اخلاق مناصب المنن و الاحسان  
 جان جهان خان سلمه الدمشانی سلمه چو اخلاق تو مشکبوی بی سلامی چو الفا  
 نو در قشایان بی آن سر حلقه اولو الفضل و الاحسان میرساند ویرست که این حقیر تشویر  
 خاطر کسیر از عدم تیسیر الثقات نامه با توقیر آن دستگیر بنظیر مضطر و دلگیر است باعث تقصیر  
 تحریر تکثیر و توقیر اسعاف امور بر نادر پیرامو دیگر مباد احوال ملال بالا مال من پریشان بال  
 اکمال احتمال تا حال مثال روز اول مثال مثال ع جان آتش ووشینه در کاسه است به  
 تلاقی دیوان با وصف گذارش سفارش آن سرمایه جان جان جهان که بر بان قاطع بهر  
 من در مانده روزی بود بقطع تسلسل و در مکاید زمان نقطه داری هم بخط تلاقی مکاید  
 غموم و احزان میلان تجاوز نمود و تاکید و رودر قیمة ثانیة بشرط صواب بد سامی منظره که فی الحقیقه  
 مومس اساس تشدید مبانی لطف نامیه هوش شود اگر نامه سفارش تلخبر نامورار بشت



کشتن سایر مدارس که وجاهت وجهیه پیش راجع و عادت مراسله و مکاتیب هم دارد و دستیاب  
 شدن نقش امکان بند از مغتنامات وقت دانسته آید چون از ان شفیق تحقیق لا اباالی  
 وصول جواب خطاب پراضطراب این محول آشنای زاویه شکسته بالی پریشان حالی شکل  
 دل قومی ضعیف مضمحل چسان بغور از ان این مطلب تقب طلب با همه قوت ضعف قوت جرات  
 کتابت گیر و اما بمثل آرزو عیب نمی باشد از حفظ الغیب آن محسن بے عیب در باب این کتاب  
 نیز حتی المقدور ریب نیست تو سن کرم بمیدان لطف اتم کرم جولان باد بمجد و آله الامجاد  
 رقم ۱۰۲ هر بخور دار نور الابصار بخت یار فرخنده که کردار طالع عسکره بعد از دعا  
 خیریت دین و دنیا بداند که نامه جگر خراش آن بخور دار در عین انتظار چه در و در و نمود و آه سرد  
 از سینه پر در و و اشک گرم از چشم تر آرم کشود اسی فرزند جگر بند مشک نیست که آسان  
 نشود؛ مرد باید که هراسان نشود؛ در هر زمان و مکان مردانه باید بود و قدم ثبات افشرد  
 اینده از جان نغزید و بجای نگرید؛ کار موقوف بوقت است که چون وقت رسید؛  
 خوابی از بندر باندیدم کنگان راه ملاقات من باراجه که از اول غازه دشواری بر روزگار  
 و غایت چندگاه حسب عایت الایم ثم الایم بتقدیم لوازم تردد و برادر کردن اصل مدعا در  
 تسلیف و تعویق از تساهل و عدم اعتنا و تسامح غشی صاحب کرم مناقب بانضمام و روزام  
 عبادت اصنام که علاقه دوام ارتیاض و تعبد و شغف تهنیتش و امور موفور ملکی و شست  
 باطن و ظاهر از عزل ذباب رزیدنت قدیم و نصب و ایاب جدید نظر برنا معلومیت کیفیت  
 طبعیت و موافقت او بوده بوده بستم ماه گذشته بعد پنج ساعت روز بوجه خاطر خواه جلوه

نمودن و نه زیر ایوان چرخ بوقلمون و نه کل امر بوقته مهیون و باوصفت تنگی وقت تهنیه  
 سوار خلافت آئین خویش پیش این دلش استاد و باب خطاب و جواب برکشاد و خلق کریم  
 بجای آورد و در آخر معذرت کرد که حالا وقت سواری من نزدیک رسید شمارا باید و دیگر نوبت  
 بوقت فرصت زحمت قدم رنج کشید الحاصل از ملاقات راجه باذل محظوظ گردیدیم که او را خلق  
 مجسم دیدیم غرض از خلق آدمی خلق است و امی خوشا خلق کاوی خلق است و پروردگار  
 عالم با اینهمه خوبها شرف اسلامش عطا فرماید اما عیب شدیدی هم دارد که در صحبت برائت  
 ملاعنه بر ثبات و استقلال ملت باطله خود قدم می افشارد و گل بلا خار گنج بلا مار کجا  
 دادن یک بمومن در عقیده اش موجب عطا و بر بر همین است و همین رهنم است که عموم  
 اکرام و انعام او بخصوص اهل اسلام کمتر است و بهر دیار که فرستیم آسمان پیدا است و  
 فوز آن مطلب جناب این ناتوان موقوف گذارش خط سفارش موصول و گذارش خط موقوف  
 در اجرت رزیدنت از بند کوچی که قریب یک ماه می طلبید و اراده دیوان این بلد در تغذیض عده  
 مذکوره تخصیص کس مفهم میگردد که از زبان ملواری داروی وانگریزی بهره وافیه گرفته  
 و در مرفه مقدمه کورث بلا مداخله ترجمه بخوبی قادر و توانا می فیصله بوده باشد و از راه حلیه  
 کفایت سرکاری در باب فتح باب مسدوده چندین ساله خدمت افتابا همه داعیه ضرورت  
 کامله رضامندیست جهان گیشتم و در داکه هیچ شهر و دیار نیافتم که نرسند بخت در بازار  
 مرا زمانه طافاز دست بسته و شیخ و زند بفرقم و گوید که بان سری میخار و با این خواهش  
 کوشش اکثر عاید اهل اسلام باین در مانده مستدام امید با تا کار ساز بی نیاز چه میکند و فشر بر کرد ام

بهلول بخوابد مدعی قوی که منشی رزیدنت دومی است و مستعد عربی هم دارد و در علم فرائض  
 مهارت کلی و از نوشتن و خواندن انگریزی و زبان اردی میگویند نیز واقف و آگاه و مورد  
 قضاة التفات کلاه پوش خویش حبت آن خدمت بگذارش در خواست دندان طبع تیز کرده مگر  
 اکابر این بقعه با اتفاق همه از وی راضی نیستند و از من استند خویرند چون تعین و تقرر مفتی  
 محض از برای خاطر مسلمانان است به بیمیم که تا کردگار جهان به درین آشکارا چه دارد و دنیا  
 به فضل مخصوصه دارم که نمی توانم بزنگارم رضا بقضا در واده ام و دل بر توکل نماده لم و من توکل  
 علی الله فهو حسبه دیگر اگر چه معلوم است که النصیب نصیب به مگس هرگز نماند عکلیت  
 رزق را روزی رسان پرسید به اما چون هنگام حصول ارام بعلم علام رازق الا نام است  
 جرم بر محبت و رود و بهبود ایام به روزی و انصرام آلام فرصت نمود روزی چنان تقوین  
 و چگونه شایسته و شایان عقل خردمندان تواند بود هرگز هرگز اندیشه تحمل پیشه و ربان  
 اغتراب آن سعادت نصایب اجازت جز آن نمیدهد که ولاتلقوا بایکم الی التملکة  
 چه دانا بهچون نادان گشته غرق است به زوالش تا بنادانی چه فرق است به  
 اینجا که شتر ناپرسان است همه اشیاء از ماکل و ملا بسبب گران است جنس به تمیزی  
 و متاع به دینی از زنان است رشوت خوار به بجای نیکی پیش هر کی از ادانی و اعالی  
 چه در بار و چه باز اگر خیل آسان است از صغیر تا کبیر و از فقیر تا امیر هر هر واحد در ارم  
 و دنا نیز را خوانمان است غریب به زرد در مهم خویش از مهر طبع این جمیع شتم کیش  
 حیران و سرگردان است زردار اگر چه از بهر حال ثبوت جرم بشمار مانده زال لا عنبر

وزار و زار باشد و در معرکه کارزار از پیش بدون کار رستم دستان است کار کار زرد و ادا است  
و کار بی زان بے سامان است مضمون صدق شحون سہ ای زر تو خدائی ولیکن بجزا ہا  
سنا رحیب و قاضی الحاجاتی ہا بالخاصہ درین شہر غرابت بہر پیدا و نمایان است اکثر شرفا  
و نجبا بانفاق اتفاق دارند و از اتفاق نفاق یگانگی معنوی آن سوے آشیانہ عنقا  
و آشنائی ظاہری ابن الغرضی از جبل الوردیہ اقرب بہ لباس ہما گو مفلک سایہ شرف ہرگز  
دران دیار کہ طوطی کم از زغن باشد ہا از خود سر ہیا سر کیہ اینجا کشیدہ ام ہچاکہ ندیدہ ام  
بے تکلف آہوی سن بریدہ بودم اکنون صید دست و پا بستہ ام طایر بر ہوا پریدہ بودم  
الحال مرغ بال و پر شکستہ ام سہ و ہر انتقام آن کشتہ اکنون زنم کہ داشت ہا آسودہ  
چند روز بہ پشت پدر مرا ہا اگر چہ تلم با نگ بل من مزید در اظہار اطوار نامردمان این  
بیابان میزند اما مخافت ملالت اطالت دست و بر سینه کتابت می نند سہ مردمانیکہ  
اندرین حین اند ہا بدتر از زمرہ شیاطین اند ہا با ہمین مردمان باید ساخت ہا  
چہ توان کرد مردمان این اند ہا ای سورد و سورد سینہ رنجور ای نوردیدہ بے نور ای اللہ  
ای شیفۃ پدرا بی غم دادہ غمدیدہ ای بر یک پا استادہ در و دیدہ ای پاکیزہ رو سخن  
شنوای با طاعت امر من در گرد و امرو ز روز امتحان حوصلہ فراخ آن سرمایہ جان است  
کاخ و باغ خود را از خیالات فاسد پرواز و تا چند روز با سوز مہاجرت می سازد و خصوص  
خور و پوش باختیار قناعت میکوش سہ مطلب گر تو نگری خواہی ہا جز قناعت  
کہ دولۃ است ہمنی ہا کز بزرگان شنیدہ ام بسیار ہا صبر درویش بہ زبذل غنی ہا

مردم خانه اگر همان نوازی مردانه و گذارند در همان میث است ستم ماهیانه که مشیت  
 روزی سان یگانه تبصره نفات زمانه ستم نشانه دستیابی شود از زمان و شک گذران خانه  
 میتوان کرد است بر مردم عالی گهر، بخل را سرفا پسندیده تر، گرچه عطا  
 در همه جا دلکش است، هر چه بهنجار بود آن خوشش است، درین جزو زمان خوشی  
 و دوستان چیزهای جز خسارت و نقصان تصور نیست دوری و در زمین بیک نزدیکی  
 گزیدن سه همه یا رتو از بهر تراشند، بی لقمه هوا دار تو باشند، چو مالک کام  
 از غم تو کا هستند، زیانت بهر سود خویش خواهند، ازین مشت رفیقان یابی  
 بریدن بهتر است از آشنائی، مظنه که عرفیه درخواست در او خرم ماه صفر گذرانیده ام  
 و در او خرم ماه ذیحجه مدت رخصت تمام میشود ظاهر او را ایل ماه رمضان تحریک سلاسل  
 گیر و دار کار و بار من گم کرده روزگار بر سر کار خواهد آمد و مدت گذار روزگار در انتظار  
 کریم نشینی نقش کار بچشم پروردگار از محب علیخان صاحب اختیار و عدم اختیار استحصا  
 رخصت ستم چهار ماه ازین جایگاه و طریق و قاعد و روبراه ستمسار کن و مرا از ان  
 واقف و خبر دار زیاده بجز دعا چه دعا **قصیده** مشفق شفیق مکرمت طریق  
 مطلق حقیق سید منور رخم خان صاحب سلمه الله الوهاب السلام علیکم و قلبی بین  
 یدیکم تبیین لواجم اشتیاق و توضیح دواهی فراق که آشنای مذاق تکلف اتفاق  
 مترسان آفاق اگر چه حراق باطن اخلاص نطق از انماق سائر مترسلان ستمبری  
 الوفاق طاق اشتراک این طایفه منتسبه النفاق بس بر دل مشتاق شاق قطع نظر

از غرق مبالغه لاطایل انعکاس قلب سراسر با اشتیاق قابل تصدیقش شاید که بعد از گراشیده آید  
 اگر چه شره طبع مسلول المخرق استیثاق را تحمیل من مصیطر دارد و بل کوسس لمن الملك الیم  
 می نوازند و نماندند و اندک اندک نماندند و آید دنیا مدیک و ان بعد مشتاق ضیاق در سستیاق سکلان  
 رب خلاق و سجا اشتیاق آن مجمع الاخلاق تا بعد هر بهر و در اتمام با قلام بهر اعلام  
 هنگام قرب وصال بغیر غرض شید اشتیاق کمرست انطباق است رزاق ارزاق اعتناق  
 اعتناق از بند جدا می پروند و روزی گرداند انشاء الله العالی از تر تا و بی هم در آن  
 سراسر شوق ابلغ می یابد اخلاق ابواب فرصت اطاعت استیثاق نداد **قوله**  
 شفیق با تحقیق حقایق طریق محاربت حقیق غوث نواز جنگ بهادر و ام کطفه السلام علیکم  
 و قلبی بین یکدیگر خط خیریت آمد و طلال انتظار رفت مشرود قرب مواصلت داد و کلفت بعد  
 مباحثت از دلها کناره گرفت سرور و مو فور آورد و غم و دیرینه را بر و غبار کرد و توفیق  
 و لکن اعتراف در سخت سراسر طبیعت بخاست سراسر افتخار و البتگان بر آسمان است و جبین افتخار  
 و در دستان بر زمین و جوب شکر واجب بر عطا شفا ملازمان زبان خاموش گو یا کرد  
 و دست پست کوتاه و دستان در دعا بحضرت یزدان بلند اکنون منتظر قدم نشسته ایم  
 و آمادہ خدمت بپایستاده تکلف کثرت سپاس دار با وصف ظهور قلت خدمتگذاری  
 قامت راست از بارندامت خم گرد و آبروی الفت پرستی در رجب و عرق خجالت بر روی  
 بے آب آورد گندی حواس در رمضان شریف بیشتر میباشد و سیل خاطر بطرف امور دیگر  
 بس کمتر بر رنگ پاسخ خرده نمیزند و اجمال تحریر بر تفصیل صغیر و اسپرند باقی همه اینجا

صحت است و عافیت آنجا همواره اخص مطلب اجل مدعا - **رقعه ۱۰۵** شفیق

با تحقیق من مولوی سید محمد صاحب بودودی دام لطفه - بعد از سلام اخلاص پیام بامو  
المرام ارتقا نمائیکه احساس اساس بذل فضل لازم و عازم لقا و کثاوسایق سابق عرصه عرض  
عذرشکر آستانه تفقد کاشانه شده خذلان حرمان در خورد و در خورد گذارنش و نگارش  
آمده که استحقاق اختصاص امد و میان صاحب بزیادت عنایت خاص کلفت کثرت عیال  
وجود و عجل استحقاق و استغراق محنت از ایشان در خدمت محسوس طبع الفت انوار  
ملازمان عدو مال میشود در مجموع زیر مشا بهره که از سر کار مقرر شده نقص و تکمیل و تقویت و افراط  
مخصوص اسم هر کس اصفاء و استماعاً موقوف و منحصر بر تدبیر و تجویز آن ذات با توقیر است  
حق پیشینه، تذکره انیکس را بوالد ماجد مرحوم آن مخدوم زاده کریم النفس بوده جرأت گستاخی  
میدهد که در صورت صدق این خبر مشا بهره صاحب موصوف بملاحظه انیکه یک تنه کار جهان فیر  
توانند کرد اگر نسبت مردم و دیگر زیاده تر مقرر فرمایند و در از رحمت و نصفت متصور بشا  
و منت سبب غایت برین صداقت مرتبت توقع لطف و کرم بمرتبه اتم دارم **رقعه ۱۰۶** عزیزین  
شکست چینی دل هم آواز شکست چینی و دعیت آن قد یغان معذرت بر نیار و ده که جز  
گوش کران یکا نگی الفت بشنیدنش توان پرداخت و آن هم طوفان عرق خجلت که جز  
همان رومال مطلوب بسر دست حسرت از رخ ندامت پاک توان ساخت درین صورت  
که گشتگی هوش این خود فراموش بران همه اثر کرده نگارند بعد ازین ارسال هر شے  
نسبت این خاکی نوا و لایبشی در ظرف گله مناسب پندارند و ربط هدیه اتفاقیه نیز در زمان

آینه بیک کینه خرقه از کار رفته مربوط تر شناسند و درین ضمن قماش بی تکلفی در کارگاه  
 یکجستی بلام می یافته باشند و السلام علیکم وعلی اخیکم **رقعه** مشفق شفیق معارف  
 طریق حقان حقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب غوث نواز جنگل آباد در دام کرم  
 السلام علیکم وعلیکم بن یدیکم قبل ازین بهمین نزدیکی عریضه نور چشمی موسوسه اسم ساه  
 عرض پریشانی نگرانی و گذارشش تپش کوشش و کشش آرزو مندی عاصی ناپسند نیز در  
 نیش میل گذارش و نگارش داشت ایندم غلش و خار خار قلم الفت رقم بفتوای تلواسته  
 دل تردد منزل علم تاسیس ساس تا کید غور و فکر یاز سر حلقه اهل فکر و ذکر برافراشت شتر  
 شریف بدین روضه لطیف از ان مزیکه سیف براتکای رزاقیت رازق لطیف و قناعت  
 و التماس یک در غیف خفیف در دیده غمها دیده این ضعیف خفیف که همچو آن حریف  
 منیف رنجها کشیده و زهر را چشیده مستحسن که الامله قره عین قره عین از دید وادیده قره  
 عین دست دهد و درین ضمن تدبیر و تدبیر کار خیر لخت جگر با حساس بصیر از طواهر حالات  
 کار و بار مدد خواستگار و تقی نظر در زایل و فزایل شمایل و مکارم و ذمایم و قباچ و محاسن  
 باطن و دیده و فهمیده شود و معیشت محض شیت امید مزید از واسع جمیع تخصیص  
 بهر مسلمانان درین شهر ناپرسان که باوصف عدم وجود سود و بهبود و لطف و احسان هم از ان  
 جان بلب آدگان بلب آسان رسیده اند و آنچه ابا و جد دولت و عزت را نام و نشان  
 نیامده اند اینجا ملازم دروازه دانست آوازه خود دیده اند عیایا که بصدر جانست  
 آرزو مندیم؛ الحاصل نظر بضعف کامل که فی الحال بحال آن عزیز بادل باذل شامل است



اینچنین میبوند وصلت و عقل ناقص این ناقص بس غنیمت می نماید توقف برور و محمود دار  
 ترک و توقف این امر سحر و مطنه که نامحمود و منتهی تلف و تاسف خواهد بود و صورت عزیمت  
 نصفت که هر آنکه عجلت مفرطی طلبد استاد و ثانی نایب زمان سابق از طرف با شرف  
 نواب مغفرت آب اگر چه تقویم پارینه میش نیست پیش خیلش نگا هارند و عجب فرو نگذارند  
 که گفته اند داشته آید بکار ها اگر چه بود زهر بار ها **قصه ۱۰۸** خلیفه گلشن  
 فیض رسانی میراب روضه قدر و آبر طیر کام بخشی و کامرانی نواب قاسم الدوله بهادر  
 نصرت یاب جنگ دست مکارمه کج المثنی طوطی نهادن شکرستان شیرین بقا  
 بشکر شکر حد نقیر پیرانی عذب اللسان حسن تقریر اند که چاشنی قند و نبات کلام خوش  
 نظام بکام و دیان حقایق لطینان معارف ترجمان انباشته و بلبل نوا یان چنستان  
 فرخ عالی بنغمه لغت شاهی صلی الله علیه و سلم است افزود است میرابی گلشن تخریر که نال آفتاب  
 ذایقه ذهن متین در ریختن طابع هوا پرستان بستان سر اصدق و یقین کاشته  
 طوطی زبان و قفس دمان از ترانه بنی حمد آن چمن طراز کون و مکان لال است و عند لیب  
 رنگین صدای قلم را دریا سمنستان کاغذ بشا خسار انا مل در آهنگ تخریر لغت آن نخل نشا  
 ملت کامل صغیر صرصر بحر کمال اما بعد تحفه بے بضاعت میوه چین باغستان خلوص و دوداد  
 در مذاق عذوب اتفاق خاطر لذت چشان محفل حلاوت ایجاد مقبول و پذیرا بود گلدسته سلام  
 شکر که سحاب حفظ الغیب آن قاسم سیر ریاض دولت که با مروریافت حقایق میرا بے  
 حدایت نصرت از اسم مسمی نصارت دوله زار معرکه جنگ اند در چمن محفل عشرت منزل

سکندر عالمی مرد مک طینتی خسرو ثروتی که معاش اسم گرم رسمش از مهر انور روشن ترست  
 و مجمع بے سرو پای شیدا را با وصف نقصان بفیض عیم آستان ارم نشانش بهارستان صفای  
 کام جان در نظر از اوج فلک عنایت بارش سفارش فرمود و درخت بے برگ و برشوره بوم سحر  
 را بستر سبزی و شادابی رشک سدره و طوبی و المنود و همین که ابر مطهر افضال بمثال رنگ  
 تراوش بر برگ کار آور و نسیم غنیمتیم این بشارت طرب بشارت که تخمبند لطف بے غایت  
 طلب داشت با کوره نامه مولوی قدرت غنی صاحب مغفور موسومہ این غوره چین بسا تین چند  
 سطور منشور کرده از مہب اخبار برادرم بنابر برقی برق آسا ارسال آنرا بر دوکاک بیرنگ  
 رنگ ربیع فوز عظیم نصرت و فیروزی جسیم بر حریف خریف عسرت و تغیر حال مستقیم شمرده  
 خار خار فقدان خبر فوزان آن خار خلان دامن خاطر نگران است و گلخن ساز گلشن جان  
 و دل مضطرب پریشان از آنجا که در موسم برگ ریز مکر و مات خارستان جهان دور از گل  
 جمعیت چون غنچه پژمرده افسردہ نشسته و برگ و برآرام و قرار رنجبتہ و شاخ و بن شکیب  
 و اصطبار یکسر شکسته و بلبل کردار بفس در ماندگی زار و نزار و در زیر بال فکر چاره کا  
 گرفتار و ناچار میخواہد کہ از صدمہ رعد ناله و فریاد و برق نایرہ آہ و تپش نیم بسمانہ  
 دل خویش بند بند آن پنجرہ کہ علین و ملن طیران است از ہم گسسته در سوزا بوستان  
 آستان مکرمت نشان بال پرواز کشاید تا خود ہم از حصہ و بہرہ گلبرگے ہم صغیرے  
 مرغان خوش الحان گلستان در دولت نغمہ محبت و شناسی لطف و عطا بے غایت سیر  
 زیادہ مزہ نقسیدہ و بے آب آرزو کا منتہسان جناب رحمت قیاب پیوستہ خرم و شادان

و کشت اما فی و امل اعا دی از سموم هجوم هموم و غموم مدام خوشید و بآب رقعه ۱۰۹  
 جواهر و اهریما و لآلی مثالی که نشأت بدست اراوت و طبع فدویت چیده پیش کش  
 سیر فیان آستان فلک نشان می سازد و بنظم فراید منشوره ماجر از شره جرات عرض به عا سیر پر  
 که قبل ازین جوهر شناس لطف مملو قدرت غنی صاحب محرم بطلب گوهر خطاب الود وجود  
 این فدوی به نمود یا نداده اینکه شاید از شست و شوی واقعی انلاک ملازمت سرکار  
 جلا آب و تاب افی بر روی کار آورده شایسته تعبیه طلا ده تا مید امور مرجو خود توان  
 پرداخته بود و هم دران نزدیکی باندک فرصت طلبی غش پیکر هیولا ایشان در بوت و دست  
 قابض الارواح بگذارش منتقل اجل نخیته قالب حد شد فدوی با حاسن یاس کلی یا قوت  
 مذا ب خون دل مضحل بعرض رقیبه موسوم قاسم الدوله بهادر متضمنه حادثه و مستکشفه  
 کیفیت جلوه گری شا به مطلوب طلبی بجلد حلی صورت پذیر می ناخن بندی در داو مشتری  
 روز بازار تفقد ایشان از دوکان رعایت حفظ الغیب با شتر نقد قلب این کم ارز  
 راجع و مستلزم ابلاغ جواب نوید نصاب ارسال فریده نامه دست خاص مولوی صاحب  
 مغفور پیشتر و تمیه روانگی فدوی بهی هم بزود و هر چه پیشتر از پیشتر گردیده مستوجب  
 ترسیلش بر سبیل انجیل اولاد و میل فوز عظیم سعادت غرمت این محل ثانیاً آمده بعد و رو  
 و نزول این شهر حلقه گوش عبودیت بهر از انبر نیرنگ و بهر به هیچ و تاب اطلاع این امر  
 رسید که واسطه العقد نامه مرسل بدست بر و نقدان دولت طلا دگی گردن جریده وصول  
 ندید الحال حصول مامل ا بسته بنده پیر و غر با نواز سرکار فیض آثار است ۱۰

اقبال بہر سیکہ یاور گردویدہ بخشش بدر فیض تو رہبر گردویدہ السیر و از جود عطیات  
 چہ عجب ہا کاین پارہ مس طلا احمر گردویدہ آفتاب عمر و دولت خدا یگان برونی افزا  
 معادن فیض و احسان و نوزاد فروزی دیدہ عالمیان جاودان تابان و درخشان باد  
 بچند و آلہ الامجاد **رقعہ ۱۱** مشفق شفیق عواطف طریق من نشے محمد صدیق صاحب  
 دامت مکارمہ بعد از سلام اشتیاق پیام ابرام طبع ملازمان عالم مقام انیکہ فقیر ظاہر  
 و باطن کسیر صدق و ارادت تخمیر بہ تحقیق و تصدیق صفات ملکی سمات آن صدیق عالم  
 توفیق از تہ دل صدیق کامل و باستعداد خدمت ذی کرامت طالب مایل و حش و  
 تشویق مشفق حاجی رحیم اللہ خان صاحب سلمہ اللہ الواہب بتقریر تذکرہ تذکرہ اینرہ  
 بے برہ تربیت افاضل افاضت منزل فلک مشاکل محرک آن سلاسل و ہجرات ہستلا  
 اجازت حضور فردا و ہستطلاع وقت فرصت و رسالت این یک دو کلمہ مخلصاً مشتاقاً  
 عازم و شاغل شرع گر قبول افتد نہ ہی عز و شرف ہا۔ **رقعہ ۱۲** بہر خردا کا مکار  
 سعادت و ثناء اقبال آثار سید لطیف الدین طالع عمرہ بعد از دعا خلوص اکتناہ محض  
 انتباہ آن رموز الفت آگاہ سعادت و ستگاہ باورہ الحمد للہ مجاری حالات این پر گناہ  
 رو سیاہ بصحت بدن و عدم کلفت تن ظاہر خاطر خواہ بہت و شام و بچاہ و گاہ و بی گاہ  
 عافیت مسرور و جمعیت معنوی آن محبت پناہ بلام اشتباہ دعوت و مسکت و حضرت اقدس  
 قبل ازین خطے از سرتپاک دل مضحل بے اختیار نہ بان کم اور اک پچاک زمانہ روانہ گشتہ  
 ہر آنہ فرقیم و نگارشن نا صانہ موجب شورش باطن مروانہ شدہ باشد اکنون واقعیت

و شعور بر کیفیت حقیقت مکنون و مستور از روایت و حکایت شیخ نور که حضورش در اینجا  
 بر فاقه راجه آنجا صورت ظهور گرفته باعث اثبات معذرت و برات ذمت آن  
 سرمایه سور و سرور و لذت و خجالت این رنجور مجبور و کتابت یک رسالت در کاف  
 زلت مذکور موسومته و الداجید آن راحت صد و صداقت محمود متضمن اقدام سعی موفق  
 در باره تفویض خدمت بنام فرخ و جام آن سعادت گنجور گردیده البته که ملاحظه مصلحت با بقا  
 مطامع مدافعه غصه و ملالت لاحقه خواهد کرد مظهره که الحال عدم اعتماد و موافقت و الفتیاد  
 مستقبله آن ناز پرور و ده از منته ماضیه سبیل احتمال در طبعیت و اهرم طوین ایشان عا  
 نما مزد گردانیدن عمده مغفوضه خویش باسم سعادت رسم آن مرهم سینه ریش میکند طور  
 سلوک طریق پیش گیرنده از خمیده خود تخاشی و رزند تا کار کشاید و مدعا بر آید زیاده  
 چه ترقیم یابد **رقعه** بر خور دارین رباعی عمرت در از باد برات هزار سال  
 توفیق یاورت بسعادت هزار سال به سالی هزار ماهی و ماهی هزار روز به روزی هزار  
 ساعت و ساعت هزار سال به طول مقال در ابطال قوه هجر هجر امر صبر صبر رضا  
 بقضا مفت عجز بندگی هم درنگ و رو سعادت نامه هم به هم نامرادی جدائی اضافه  
 اندیشه و دغدغه بامرادی جدائی بادی وادی این هم و مال هم هم نفس خویش محاصی کمال  
 آه انشتات کرده حیف ساعات سابقه اللهم اجمع شملنا وارفع حملنا تسویش فقدان خبرت  
 خیرت خبرت زده رلود خبرت محصل خبرت مبدل معجل برنگار که قرار فرار کرده و اصطبار  
 و باضطرار آورده رو یاد مقوله که دلونش اشتیاق مغفونی خود بر مغفونی نمربی بوده

شتاب و شورش منظومه شبان اجتناب آن سعادت نصاب از اذعان خطایا و کتب  
 نموده خطی از مدراس اصل شد مخصوص مطالعہ آن نور دیده درین صحیفہ داخل طول زبان  
 وصول مشاہرہ رسالہ تا این دم محرک سلسلہ تفتیش حال از محمد قاسم آمدہ ابرام قبال  
 موکدہ الارقامش اینکہ فرنگی غالباً از کسے شنیدہ و تقرضاً از من پرسیدہ کہ منشی خست  
 مدراس گشتہ بسیمت بمبئی فرستہ گفتم مگر از آن حد و وسورہ بہل و خانی رو بہ نزل مقصود  
 خواهند نمود زیادہ سوگ اینکہ خارالم بدانم و از تب غم سپند آسا سوزان چہ الما نمایم  
 ماجرا و گفتگو موبو بر نگار و بیش ازین نعل در آتشم مدار **رحمۃ اللہ** غور طلب بی حفاظ حسن  
 ادب و تدارک تلافی واجب بجناب موکو علی عباس صاحب زالت محبتہ دی مہر سامی مناب  
 سرپرست زیرستان دام مضہ بعد از تبلیغ سلام باخص مداعرض الما ہویدار می شود  
 س مشق خاکم چرخ نادانستہ صمیم کردہ است ، اسی حیا آیم مکن از نکت صیاد مہر  
 احساس بے قیاس غضبان سرپرست اخلاص الناس و اساس رحتی این ہوخواہ خلق  
 اللہ چارہ ناچار چارہ جوئے نگارش عریضہ بجناب نواب میر مجلس و ثوق بہجائے  
 نگارش آن سرمایہ نوازش تبلیغ این رقیئہ صداقت صمیمہ گزیدہ تا اگر از خصب  
 خود نتواند اعراض کرد بارے عریضہ ملفوفہ را بہ اعیہ ضرورت البستہ کہ ارسال  
 خواهند داشت فضیلت ساہ من احسن کما احسن اللہ الیک تاوان کمال تونیزہ  
 بہ گردن من افتادہ غیر از اجابت چارہ ندارم شرمسارم بحشم کہیم سزاوارم زیادہ  
 ازین زیادہ است **رحمۃ اللہ** مخدوم سراپا احسان مولوی حکیم محمد خیر الدین خان

دست کار که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انفعال ناکسیها آنقدر عرق خجالت بر روی  
کار نیارده که غبار کلفت اوضاع تکلف از چهره خاکسار سر نشوید و بشهرم اطوار  
بسیار عطا چتها آنرا راه عجز بی زبانی سر نکرده که قلم صداقت رقم قدم از سر ساخته جاده  
تحریر مدعا نبوید اگر بعضی سراسیمگی خاطر از کشاکش قرض خوابان که بواقعه ناکزخیر و خود <sup>من</sup>  
داغ ناسور جگر گردیده گام فراغ زند و سست بسط زمین از دایره چشم موزنگ تر است  
تا بکاغذ پاره چرسد اگر بطول بفال آشفته دل از معانیه حال حمرد سرکشان که غنیمت  
فرصت وقت دانسته کار و با سخنان رسانیده اند دفتر شکایت باز کند عرصه ازل تا ابد  
از طرقت العین کمتر نفس عدیم البقا چگون و فنا نماید آنچه از عالم غیب بجلوه گاه ظهور سپهر بند باغ  
فروش عبرت بے اختیار است و آئینه دار صبر و تحمل اضطرابی چاره کار از چاره گذشتن  
دست و سر پا بپوس در چشم رضا شکستن اما فکر آب و دانه که در بهنای اطفا نایره شکم  
فکاک مذلت بر فرق انسانیت می پیزد و مجبور شکنجه فرساینها رنج و عنایه نمایان کوشات قدم  
تا بکنج فناخت پافشرد با طریق توکل سپرد خاصه نفقه عیال در مانده که در دو چرخ عذابش  
وجوع آندا آب رخ شکیبایی ریزد و معذرت شراندا ز سپاه پیرهن سول جان کجا توفیق رضا  
یزدان تا از گریبان تسلیم سر برآرد و با بمقام صلح کل قدم گذارد و اشک ندانست که گوشه  
استین عنایت میخواهد و زخم خجالت که مرهم کافور التفات می طلبد اینکه وجه مشاهیر و دست  
سابقه ملازمت که فقیر در باره استنقارش از آینه کار ابا و انکار داشت و همت عالم  
نست بر عطا آن خواهی نخواهی حاضر و پیشار آنچه در سر کار مکتب نثار باقی است و تانفس

و اسپین بجفل اودمالیش شرم ادب ساقی اگر درین وقت صعب ادا و ابلیغ آن از سر مراحم  
 مریدانه یکدست یا از روی تفارین ادا نماید دل منجمل نشود از کلفت پریشانی برآید  
 بزبان اخلاص بیان مدام و فقر شکر و سپاس احسان کشاید یارب که فرصت قبول بر عسر  
 حصول اموال و امن نیستانند و محرومی طالع نفع و معنی این مکتوب را بمطالعه نگاه ستغنا  
 وغبیان قاطع نرساند **رقعه هاله** سحر کن انفعال تا کسی بیدست و یار فتم بهرق  
 گل کرد وین سیلاب فهمیدم ز جازستم به سر شک افشا نیامی بیه انفعال سرشت اگر باز  
 بروی کما آب اندوخ چکیدگان زادی اختیار نمی آورد و تر و امنان عالم احتیاج بهو اگر می حفظ  
 مراتب پاس انفس ستر یا برنگ آب می گداختند و بیچ و تاب و ششها مکتوب تحیر اسلوب اگر  
 کفاره عجز به مقدار بیامی نفس سوختگان بادیه بهو نمیگردید بجز تفسیدگان رنگ روان صحرا  
 خاموشی را بر شحات زلال کدام جرأت حسن ادب سیراب سر حشمته تفرغ میا ختند اکنون که  
 آب رو خجالت در صورت اشک ندامت از شرکان قلم رنگ چکیدن ریخته و غبار کدورت با  
 وحشت و لباس خطوط طلسم خاک پیز میا عرض مطلب انگخته از باعث اینکه چون فقیر حقیر  
 با ندیشه و عجلت مراجعت خود از مکه معظمه زاد قلیل مسافرت اندازد کفایت دیده و التزام است  
 مرافقت جناب ارشاد آت مولود صاحب بانظر اصل سرمایه و عروض قروض تا سیزده رباع  
 کشیده عنایت مریدانه که قبل ازین بدو چون چھولی جلوه انعام ارزانی داشت گرانبار میا  
 مدونی به تخفیف ادا سه ریال نشد زدن جرأت سبکباری افزاشت الحال بقای  
 ده ریالی علاوه و بال عجز تمیدستی است و استعجال روانگی حضرت مدوح داغ فروش عالم



بی طاقی در بصورت صدف کردار بکشایش دست التجا تا جابرست و ذات معلی بدعجات بنیان داد  
 بنوازش لطفت و عطا کرد و مختار **رقعه ۱۱۴** بخدایت سید منور رقم خان صاحب شش و لی القاب  
 سلمه الله الرب سلام شکوه پیا میکند از دل تالاب دمان در خون جراحت سینه بریان غلط  
 گذرد و تا دست و گریبان آن عزیز سر ابا رید و رنگ و رنگ و رنگی از اینک زمان آموخته را منور  
 دامن دهن رنگ تعریف برین عووض حال اعجوبگی تمثال میریزد تفصیل اجمال مقال بزرگان  
 فزانی دولت وصال و امیکند از که طبع تحمل نفع فرصت کمین وقت در بانگ و نغمه و ناله و نوا  
 بی هنگام قلم مثل چوب و چاق غائبانه ناصانه سبب خردانه صرغم انتقام عظیم ظالم  
 آن شارد الوفا می تنجیب الترحم سفک دما از خسام ایام بوام گرفته لبواطن محبت مواطن  
 عزیزان از با افسانه را سر سبز بخون غلطان نمی پسند اگر چه سلاح خانه سینه الم گنجینه  
 از نیر و تبر و تیغ و خنجر و خدنگ و تنگ مضامین خون جوش و عبارات پر خروش و کلمات  
 حرقت آغوش و سخانات جراحت فروش آمده و طلب و گریز خامه و مضمار نامر از رخسار  
 ذهن ذکا هنگامه بجولان جنون اعلان همین خیز ضبط کشتش و کوشش الان احسن و اول  
 که از خاک عنان الامم که ایماز قبیان مدعا که قیامه عذر لنگ ضمیمه با علم حقایق سانسو این نالجیه  
 عموماً مخصوصاً از نمایق و داد و ثانیق سابقه و لاحق سیمادین نزدیکی زمانه موسوم به خرد  
 سعادت کاشانه کمر هست چست کن کمر باخته دل و جگر گدازده متحن جریخ پر بهانه و نتیجه نما  
 از تبلیح جدیدی سفارش بنام دیوان آن نواح آمده بدست و پا زیهن فکر جان گزای زاده  
 و راحله و بعضی سوغات مستوعده الامکان سیمیه الوجدان سر سیمه و پریشان دارد بهر حالت

در صورت صورت نماے امنیت بعلت قلت بضاعت بر زیادت مبت کث و افاست بحض افتنا  
خط سفارش مذکور را حج و مختارست و عند العزیمت تحریر حقیقت و تعیین زمان رخصت با حضور  
در خدمت ذی سعادت بر ذمت است منقصت طوین با التزام فرصت وقت خواهد بود جمیع  
لطفکم مزید بر باب المجید **رقعه** گلین گلشن و در اور حفظ حمایت رب جواد شیرین کام باشند  
بعد از سلام سر بر سر اتحاد مکشوف ضمیر شفقت ایجاد باد و در مینو لاطالم بیک در واکه بشکر انعامش  
مذاق جان را حلالت است و بدیدار دل شکارش دیده متار انصارت اصلش مرکب است  
از دو جنر و اسمش متبنی بر دو لفظ اولش شنائی و ثانیش ثنائی ثنائیش منشعب بشش حزن  
و ثلاثیش منفرع به ثمه احوالین پنجاه بل یکصد و هفتاد و دو و دین یکصد و پنجاه و چهار  
بل سه صد و سبت و دو و ثنائی اولی گلستان و منبت اخری نیستان هم تاب و توان جسم و  
جان و هم مایه کام کام و زبان سه اول اگر کل کت نه ناله ببل شود؛ و زانو و گیر  
نقل پی مل شود؛ گاه ز شکر خدا یاد دهد بے خطا؛ گاه نماید تقاضی دل گسل شود؛  
نیمه کا کل نگر طره کشاید اگر؛ یاد ده از خنجر رستم زابل شود؛ فاش کنم نام او گل فت  
از جام او؛ صورت از قام او بسته جو کا کل شود؛ از لبین و پیش فقط و هم نسا ز غلط  
طبع رسازین نظر گر تا مل شود؛ اگر چه مجال طول مقال و وقت خیال در عالم تا مل و سعت  
کمال دارد اما فی الحال اختلال احوال ملال بالی بر سر اتشال مثال واجب الامثال به نگو  
قیل و قال نمی گذارد شاید که منجد در صورت جمعیت صورت نماید اگر بقصد و در شربت ارسا  
دارند باعث ممنونی حال و استقبال این کلال بالامال سپارند زیاده زیاده **رقعه**



ملازمان معارف ترجمان می پروانده و معتمد عالی دل اخلاص منزل بعض اختصاص لطف  
 کامل حل میسازد که حقیر صداقت شتمل درین محل تدبیر تحصیل جنبه پریشان خاطر و مضحل شده که  
 هم سفر دست و هم مرکب اصلش ثلاثی و فرخش سباعی اگر هر حرف را مانند موالید ثلثه خلاصه  
 موجودات انگارم بچاست و یا لبان کو الک بسجده واسطه نظام کائنات پندارم سخرا  
 چون اعضا کریمه سه کام در لذت حیات جسمانی بگازد و برنگ هفت ایام در بهر هفت تسمانه  
 بهفت اقلیم شهر زمانه روح پرور راحت افزا طرب بستر تعب فرسا انیسی که جلیس بزم عشرت  
 و مست است و رفیقی که بدرقه طریق گفت و گو بت حرف اولش شکل چاه زمزم محض حلقه  
 نور مجسم یابد به اسکان ثانی چشمه حیوان سرمایه عمر جاودان ثانی بعین آب و تاب  
 طرحدار نموده تیغ بر خضم غم دالم آله نصرت و قیروز منکث ثالث سعادت هلال ماه شوال عنوان  
 جریده رفیع اندوه و طلال طرفه لباعت عاک که عظمت منزلت را از و سربلندیست و غایت  
 نشاط و سرور و سوغور را با دوسه پای بندی هم افعال مهوشان را جان دوزیایی و هم طرح  
 و روش گلرخان را سر حلقه طرادر و رعنائی عطا کعبه منتهای دیدار کنت بابرش بیای کار  
 می آید و طراز بے آزار لطف اصدقا صورت زیبای آن صد شین محفل جابه و تکمین را بر صحنه  
 کف دست می آراید هر قدر که ممکن باشد اگر نقش مرحمت بند و بسبیل ره آورد در خدمت  
 راجه ذریعه مزید مرحمت خویش و نسبت بوسی واسطه خوشنود پیش از پیش کند زیاده  
 آفتاب عطا کعبه نهایت آغاز خشنودگی مافوق الحد نماید و طره مقرر من ناظوره منت  
 ملازم اقصی غایت نفع امل رسوخیت آید۔ **رقعه ۱۴۱** لفظ صاحب الانساب ذی شان

منبع لطف احسان معدن فضل بے پایان مصمصام الدولہ ہوا درناظم جنگ واست فیوضہ  
 سلام استقامت و رحمت و برکات علیکم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً از حالت پرطالت خود چہ شرح دہد  
 کہ کار و باسخوان رسید و کار بجان + راہ بجائے میرسد + و وعدہ بوفائے + منابا ببتلا  
 و رجبا بالتجا + التجای رجبا بتنا نمی کشد + و ابتلائے منابا عتنائی والا + دل بریان در  
 خون نپید + متن ثاقوان باشک لالہ لگون + نبض انجلیح مرام بہست اعانت و امداد نمی تپد +  
 و تلب تلطف نہاد در سینہ کرم خزینہ ترجم ایجاد + خار محنت در پاجان خلید + و سنان  
 کریمت در سپکر روان + خار خار لحاظ حفاظ دعوی در دامن خاطر خاطر بے پروا نمی خلد +  
 و پیکان خارا گداز سرعت و قادر ویدہ استولیف اسعاف مدعا + تیر قامت از بار رحمت  
 چون کمان خمید + و لغت استقامت از گردش زمان مانند دال دوران ابروے عنایت و عطا  
 نمایان نمی خمد + و کلاہ گوشہ منت و احسان بیکران + ذوق ہوا شام جلا بنقد جان خرید +  
 و شوق بے سرو پا کالاکلا ابتلا بر رخ روان + صیر فی لطف بے قصور گو ہر گران بیکازل  
 فضل مقدور بجوے نمی خرد + و نقاد جواد جود بے فتور کنز شایگان اجر موفور باندگی  
 اناسی پاک بہت اعتنائی جہد سنا + سجد استلا پرید + و خمبارہ قطرہ بے اندازہ از صبا  
 پویہ متصلہ قدم فرسا + دینا قلب محضیا از انصابت شباب عواطف انضال نمی پرد + و قوج  
 مستوجب الفرج حال پر طلال از بادہ سرور مادہ انشراح حال بارسیاہ اختیار غربت محن  
 بتا قرار و سکونت وطن گزید + و عقرب جزارہ اضطراب نصبت بپاشندہ اصطبار واقامت  
 موند و مسکن + افنی قضا و امضا از عالم سما بپا درنگ نجات مینخواستہ گزند + و مورچہ خلأ

و فای عاجله و عده و افقه بدست کمرست و سرحت سیما و حرمایی هوک نفس نابکار از صدمت  
 آفات درخار بن این دیار خزید + و هوش کم هوش طبع تا درست طبع جمع نفع درست  
 در پتھر سوسمار + منعم بذل بے پروا بر لقب کان احسان جان فراغی خزد + و گنجور خزمین  
 و عطا در مخزن ذخرا جرنا منتهای عشق بے ادب از خال عذار عذرای طلب آب خنفل تعبت  
 و شوق ما فوق از لب لیلیک ابتلا سے ذوق تلخی ستم مکتب مذاق مکارم اخلاق از میوه  
 نور سیده و فاق شیوه نبل اشتقاق نمی مکده + و رغبت طبعیت کمرست طوبیت از خساره  
 یوسه اندازده رحمت بے اندازده شربت غایت حلاوت اتفاق + مرغ هوش از دماغ پخته  
 و از چشم تر بے نور چراغ + رنگ رخ هوس نے پرد + و طایر ذی بال حصول کام از نفس  
 سرشک حسرت از دیده چکید + و عرق سعی از جبهه + بادیه مرام بیالایش دست اہتمام  
 بجام انصرام نمی چکد + و قطره رشحه از ان بجام بجام زہر آشام ناکام + دست جنون  
 گریبان سکون درید + و مماہبت از حد افزون دیون سینه پر خون + سینه پر کینہ  
 بخت شور نمی درود + و گریبان بے سامان عوایق امور + کام آرزو از خنفل واروات  
 زہر مفسات چشید + و حلق امید از صبر صبر تلخی آفات مذاق اتفاق از رقیق توفیق  
 لذت فلاح نمی چشد + و کام ناکام از شکرستان مرام شربت خجاف + مشام خلعت از ظلمت  
 الفت رایحه کلفت شمیم + و دماغ صداع ایام بوسه کباب داغ از جمره سینه چرقت  
 دل ہوا املا از ہوس نیم سفتا رایحه قناعت نمی شمد + و اندیشہ ہوس پیر از کلین  
 تسلیم در ضابطہ می نابت + از کثرت امتداد ایام انتظار خار بن اضطراب در سوزین

خاطر زار و نزار و امید + و تصور و فتور طالع نابکار در شهر و دیار سوز و سرور و نفخه صوت ادا  
 فخر حصول کام از نخل حصول مرام نمی دهد + و نفخه حصول مرام از گلستان حصول کام + و خنجر  
 زهر آب سرد مهر بیای زیاد میسر گر سپید تر دوات روزانه و شبانه ببرد + و دوشنه  
 خون تشنه تسوینات چرخ پر بهانه گردن جرأت عجلت اتمام بے قوز کانه کم خردانه + سرشته  
 طول امل به تیغ بے دریغ خلل نمی برد و حلق هوس بسے محل بقطع سیف لبیت و لعل +  
 عنکبوت خیال لعاب کلفت ایاب بصید ذباب آمال تنید + و جلا به شره تا و بود قطره  
 در کارگاه اعمال + مگس مامول از جاذبه مقسوم بام حصول نمی تند + و مشتری و صول  
 از ناساعت طالع محروم بر سر دوکان خمول + و پنجه اسیر و ستگیر بنا و پیر از سر بهت و نیت  
 کبیر بیکبارگی رسید + و بندگسته از قید شدید آن حوالی باطراف و انکاف این همه صحار  
 و برآر + صید رسن بریده تقدیر از مضیق تقصیر بوسعت گاه توفیر نمی رهد + و از تنگنا  
 جان گزایی تفسیر بخت بیدار و لکشیای تبسیر + ز لوک سوز سلوک روزگار نابکار خون تاب  
 تاب و اضطبار مزید + و دم بے دم و دمدم مانند ماهی بے آب بدم آب پرا حذر +  
 طفل شیر خواره مقصود در عالم وجود انگشت بسو و مسعود نمی مزد + و مولود طالع نامحور  
 از سر محرومی مورد و پستان مادر نمود سود + صرصر مکاید مکاید جیخ مشعب بگر بیز  
 نهال حال کلال اشتمال و زید + و تند باد از دباد مکاره زمانه پر بهانه انگشت اغصان  
 توانان بال بلال بالانال + نسیم عنبر نسیم طالع شاد گام از جنب انصراف نحوست ایام بسیر  
 گلشن خاطر تخمیر نه زود + و صبا جانفزای مساعت قیمت از انقراض مدثر انقباض

کلفت عسرت بنضارت روضه قلب کبیر + مورب زور تدبیر تطهیر بر دم حسام بی نیام  
 هم و غم بواعث و حوادث تقدیر جلید + و پا آید فرسای مقاسات آفات در خارستان چشمتان  
 صحرای ابتلائی رخ و عینا تفسیر + بدرقه شفیق توفیق تار فین بر طریق مساعدت و محاضرت  
 بهشت از سر باخته سر از پاشناخته بادیه یابیده در ماندگی نئی جلد + و رهبر خود سرفضل لم نزل  
 بستگیر و چاره گری از با فاده دل بملاک نوا ده دشت جان گداز بے جاوگی + بسند  
 برق تاز عزم جزم از مہما ز آزاندا ز طی فیانی نیاز اقتضای نکبید + و کر نک شنگ ہیبت  
 از سطره شتره مشدده بقطع مواقع خمول و استتار و جولان میدان حصول اعتبار +  
 لوتسن بدعنان طالع ناکام از حرونی مستودعہ جیل بمقرستوسہ فوزان مقصد  
 و مرام نمی تگد + و کره نافرمان بخت گلوئی فرجام از سر کشی محمده ذاتی بضمایر هموار انجام  
 و انصرام کام + و غزال بنی عقل طبعیت منقصت طویت و در مرغی امنیت بے دفع فلاح ظن  
 حرمان چرید + و قوج لوج مزاج عجلت امتزاج در سبزه زار برادر کار بے تذکره و اندیشه  
 آزار نقصان + چابو آچار از بقعه اختیار بطبقه اقتدار در مرتعه گیر و دار روزگار نمی چرد +  
 و شاد القات بهروزی از مقام فیض عام دل افزوزی در چراگاه خصم گاه پیروزی روزگار +  
 دانه دل مضطر را خرس خراسن بخت ناسزا مانند گندم دلید + و سراسر با وجود بے بود و با  
 حبوب غله و درختس انجم آسیا چرخ نامہوار دانه رغیف مفسوم نمی دلد + و گردون فلک  
 کجرفار غله رزق معلوم + از تیغ و شبر دہشت غربت سینہ برشته کفید + و از سنان و خنجر  
 صعوبت ہیبت دل الم سرشته + بطن حرص و آزمینی کفد + و فرق امنیت گردن دواز +



احساس دست معاش سلسلہ تلاش از قبضۃ انقباض بطول تقصی غایت از تریاض در صحرای عشا  
 ہلیدہ و تماشاۃ نقاشی اشراج سررشتہ کاغذ باوی ستفلاح باندا ز پر واز مرغ آزاد رہوا  
 استغلا از دست بہت اوج گرا + امساکن سخت سخت پنچہ پنچہ رنجہ توفیق کار از پنچہ سر پنچہ  
 مضیق از بار بنی ہلدہ و گرفت دست زبون دست طالع زبون ریمان دست اعتبار از پیک  
 اوداک مصالح کار و بارہ در ذعان فرمان بسر و گردن دودیدہ و از گلستان من بخارستان  
 این گلشن + توسن اعطاف بے اکناف در ضمنا اسعاف امانی بنی دود + وابر مطیر لطف فی نظیر  
 بہمت کشت کا مرانہ امتثال مثال یقین بتین اتصال آمال از ہوا خواہ رسوخ آکنہ سزیدہ  
 و پاشتاب پیش پا احتساب از سر دست کم تجربگی بزنجیر سخت گیر این جایگاہ + خرچہ گنج  
 سرعت و فابریزنگ تلخیص مہلت اودا در تعزیر تقصیر استولف دوران بنی مسرد + وامتداد  
 غفلت مغرور تا این مدت در مظعم احسان و خصوص کارم شایان + دل سوزان از بر حبت  
 ورود و الم بسان مرغ بہستان نوید + و بعد مدت آن مانند بید اغصان و رختان + بان  
 خان ورد نشان از ہبوب نسیم رحم بیکران نمی نود + و بلبل خوش الحان لطف بی پایاں  
 برگلبن فضل نمایان + رزیدنت جدید در نر ہتکہہ لغمد عمدہ محمود چسید + و گلزار دید واد  
 و ملاقات او با لاجہ صاحب بنفادت محمود + نہال بال پریشان حال بطراوت نمود بہبود  
 نمی چید + و ریاض خاطر فاتر بسر سبزی نخت مسعود + صباغ قضا عبا در ضح سارا از  
 وضیا رزیدہ + و قبا کے مدعا ہر ادنی واعلی بطرز دلخواہ رعنا + لباس طالع وارڈ نے  
 اساس این احقر اعناس بجز رنگ لایس نے رزد + و خلعت سیرت این سر ایاز شکر و سپاس

درای کون استیناس + وحشی طبع از مرتبه منوسه + ولع نفع جمید + وغزال طبع جمع  
 این بقعه و قطعه در مرتبه دفع و منع + صید بے قید امید باید آن ولع نبی جدد و خرفا  
 اکرام و انعام از آجام اطعام بر رفع این منع و دفع + اگر حال هم معشوق رعنائی خلق شایان  
 و گلستان و قاعه و پیمان تفرج کنان بساط طبع بے پایان نوید + و سر و زیبا فی فضل بکر  
 و رکنار جو بهار احسان بهوای اعلان بذل و عطا نمایان + نهال بالضعف نمثال از سر  
 استقلال شکست حال نبی نوید + و پاسبان ثبات اقامت این جبات بار کتاب اختر ابدگر  
 محال + بسکه آواز مکارم فضایل گرامی از تری تا با فلاح خنید + و مظنه مراعات حقوق  
 ارشاد و اقدام لوازم حق پرستی از سک تا سماک + در کاخ و ماغ کلفت سراغ آورد  
 و را و ثوق رجائی خند + و بگو بهستان استخوان بے مغز صد غیر از اقیان حصول مدعا  
 زیاده قافیه تنگ و بر شیشه دل سنگ و خاک قلم پای لنگ و آئینه فرنگ صفحه صحیفه  
 از دوده دود در چنگ تنگ زنگ برنگ جنگ زنگ و فرنگ با تیغ و تفنگ ایمنه  
 جنگ دعا بچنگ التجا کوک آهنگ است **رقعه ۱۷۲** مولوی صاحب فضیلت مناصب شفاق  
 مناقب اخلاق مراتب مولوی سید علی بخش صاحب **لله الاله الاله** سلام الله تعالی و رحمته وبرکاته  
 علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً انقسام طبع زایل در سر انجام چند مشاغل بایل عطلت  
 ارتقام رسائل اعلام و استعلام حافیت شواغل با احساس اساس انضمام ارتسام عوام کالانعام  
 آمد مساحت خدمت با سعاد با بدست طلب جواب کتاب بخطاب انما کیفیت انصابت و جاده  
 نور دیده کلفت اوقات میمنت سمات اندیشیده ملاقات مولوی صاحب بشل همان آتش در کا

کما سه لیس محفل افادت را حلوائی شسته تلوا سه بکاسه نکر و شسته لب زلال طمانینت را  
 جز غبار تذبذب و تردد و در پیش نیارد با آنکه حسب الایا حسن عقیدت و تولا ملازمان شفا  
 بر کرسی باین نشست کردی نشیبه اجابیه سکت از تمدن نفس نفیس خدمت ایشان صورت  
 نه بست دور و ذاب و ایاب من غلوص نصاب لبان استخوان آن احسان قیاب علی تصا  
 متسلل بعد ازین رضا بقضاء اسعاع اتباع طبع کثیر النفع آن ذات گرامی هم بلا انفصال  
 متصل شمع باب مدعایر خد از طرفین طویل لامل و از لیل خانه هم بذات حمیده صفات  
 و هم بدو لتخانه الفت کاشانه سلام سنون الاسلام و بنور یدگان و حامد ابادر **قصه**  
 مولو یصاحب فضیلت مناقب مشفق مهربان سر مایه روح و روان سوگو سید ظلم رسول خدا  
 مفتی ضلع نهر نگر سلمه الرحمن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وصول رقیه الفت شمو  
 مورخه سه در شوال سنه ۱۰۴۰ هجری موجب سرور و جوارح مجروح ملاحظه لافان و باعث هم و غم  
 و الم باطلاع ما فیها بعد از مطالعه و اجرا کلمه استرجاع از ته دل خلوص انقطاع بر سر زبان صداقت ترجا  
 گردید عدم ثبات و تغیرات و انتقالات حالات کمونات که از بدیهیات و مرآت انتباهات و تصدیقات یقیناً  
 اهل تحقیقات در مشاهدات آیات بینات است چه محسوسات و چه معقولات و غیر نشوئیات توجها  
 مفازات سبب افضیاضات و تسویفات مکایدات و انهماکات این نشأ من خرفات ازادار کات خاطر  
 عاظره کاسا که اقتباسات اشراق حقایق آیات و مدخرات الهامات و قاین نکات انابت حضرت ربوبیت دارد  
 چه قسم مستجد است آید و دست آید اطاعت کتابت بتوصیت مصابرت جرأت ارادت شمیسته و راضعت  
 مشعله تواند استحضار حدیثی که در تعزیت معاد بن جبل امیر سید رسل منشور مکمل مرسل شد

و مرقوم بختم این رقوم محنوم که لایحطق جز حکما جرک اخراجنا الله عن الزلزل و ثبت اترانا  
 بحسن اهل علمها الله لکم اجر او و خراونی القیامه شافه و مشفق و مصل محضر مطلوب بلف کتب  
 مرغوب بوجوب جوب سپاس نال محسوب بر تمان امتنان مراعات حفظ اغیب آن محبوب قلوب  
 و رافع کروب اندیشه و تردد و خاطر فاطر و مکر کافی مقصود جواب شناسنده سؤل داعی غامی گردید  
 غنامی هتا اشتقاقا آخری دیگر بار از خود نثار و قود و غاصه تشده و استحقاق معامله بر صال  
 رادع و مانع اجتراع صداع راس الفت شعاع به توضیح و تصریح المادی احوال امید که بهر  
 منوال فیما بین در زمان استقبال از اقبال مقال و ادکاپ پاسخ سوال ضمت امسال دخل  
 و مجال نیاید بصا جزاوه بلند اقبال و مشفق محمد زین العابدین صاحب حمیده خصال سلام  
 مسنون الاسلام پشتیبان تمام برسد **قصه ۲۲** بر خور و در نیک کرد و سعادت و ثناء  
 سید لطیف الدین طالع عمر که بعد از دعا معلوم باد که حال من پریشان حال از مقال بخور  
 ستوده خصال لایح و واضح خواهد شد اینجا بست بند بست تا از اینجا سفارش دست چست نگردد  
 چست نگردد دست پست پست است بے دست باشکست دست از چپ دست  
 دست بالادست بے شکست با دست پست کند الا که دست پرست دست بے  
 شکست دست بالادست پرست پست بے دست باشکست دست و به اکنون که  
 دست پست بے دست دست نمائے دست سفارش نمائے چمن شمی و البست  
 دست بالادست جان جهان خان نموده است و پست نمائے دست اصلان دست  
 التجا کشوده دست نمائے دست سعی آن بر خور و ارم اگر سر دست بدست نمائے

حساب و سهولت دست دهد البته که دست دست قلبی جویشش به دست دست دست  
 کوتاهی و دست که شش نشود دست و عاقلست و فریاد التجا گردون کند و سرعت اجابت  
 پای بند طبیعت منفعت طوبی عجلت پیوندا عوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم  
 رقم ۱۲۵ بر خور دار با شمار اقسام احکام بر خور دار بر خور دار باشد و بعد از دعا بداند  
 که اعلام و استعلام عافیت دست فرسود متاع علم اطلاق عموم ابلغان و انفاق البتة  
 بسنده و معنی نقیصه خصوص انتفاع کذا اغراق احراق منیت لقا و مشیت فراق قلوب شکسته  
 مستشده حال وفاق نکال احتیال زلال احدی بما از کفر ابلیس اشتری ایام بی نفع مرما  
 بمثل زهر این شربت ناسود بجز کوسر امری دیگر الا که محویت مفوهه که کفایت آن محل  
 بفرط مصرت و مخطو خل لا سیما شتت ناسلو بیت مشغله روزینه و تعلق دل تعقل  
 عقاب تامل آن سورد و سورد سینه ضم الم ظن هیام تنهانی و ناعونه بعزم جلایخی  
 علاوه علاوه حال الهیام حال مال منکسر البال آورده مجال مقال در امثال این کج دار و مرزبجا  
 حال و رخط مصام الدوله بهادر نه مبتغانه معا اهتمام استحال ارسال لازمه سعادت  
 وجود و رد و بر خور داری رادع اطاعت کتابت سابقا در قیمه موسوم به جان جهان  
 استخوان ارتقام شفاعت ثانی به یوان این ناحیه از جانب لپمن ششی با صلح سیکس  
 بازگاہ الهی بوده عدم وصول جواب بنا اساس تا کید استخوان حصول خطاب بان مایه  
 جان نمود زیاده زیاده بر زیاده فرمایش و کالاش فرمایش آرایش از سید بنور رقم خان  
 بل خواهش آرایش بینش و دانش آن بر خور دار و بر خور دار و بر خور دار صاحب عیث





## خاتمة الطبع

شیرازہ بندے مجموعہ کلمات بتائیں و نیایش مصنف نسخہ کائنات و کاتبانشاے  
مخلوقات است کہ صفحات سما و آبا بیا ت بر موج و نشر انجم آریستہ و قطعات ارضی را بنظم  
افراد مردم پیراستہ سے اسی حمد تو آریستہ گلزار سخن با ہر لہر ز زبان ساختہ چون  
غنچہ دہن با ہر درنگ آئینری نگارستان سخن بہخت مطلع دیوان موجودات و شاہ بیت  
قصیدہ کائنات کہ فاختہ کتاب فریبتش بذات والا لیش سرفرازی گرفتہ و خاتمہ نسخہ  
رسالت بنام نامیش عزائم از پذیرفتہ سے محمد شہنشاہ خیل رسل کہ خردند پیش  
چہ جزو و چو کل اما بعد بر ضمیر منیر گل چنیاں گلستان معانی و چین پیرایان بوستان نکتہ  
دانی نغمہ و پشیدہ مباد کہ این مجموعہ چندین مکتوبات رنگین و گلستہ مفاد و منات  
مستین کا زمانہ تعقیب و تمیض مسمی بہ النشائی فیض کہ ہر ورقش مانند اوراق مرق  
محبوبان گنجینہ رنگارنگ معانی و ہر صفحہ اش ہمو صفحہ رخسار معرویان مستعد است  
ہر سطرش بسان زلف مشکین مویان و لکش و دلفریب و ہر لفظش چون غنچہ دہان شکر لبان  
پراز زینت و زینب ہر حرفش برنگ خط سبز خطان بس رنگین و خوشنما و ہر نقطہ اش  
مثل خال لہر خان لہشتین و دل سبا سے ہر حرفش چہ آرا گلستان ہر سطرش  
روخاے سنبستان ہر معانی و رسوا و شل آشکارہ ہر بدانگوہ کہ اندر شب ستارہ  
چو لفظ و معنیش آرم بخاطر ہر ہمان معنی بوجہ صفش بندم آخر ہر بالیقین از استہام  
الفاظ مشکینش مشام عالی طبعان معطر گرد و دواز طیب معانی فیض آگینش داغ جان



طراوت گیرد + حدیقه خاطر از نغمه نسیم اصطلاحات آن تازه روئی یابد + و روضه دل از رشحه  
استعارات آن رنگ بوی پذیرد + طبیعت نابینا از افاضه انوار مضامین روشن شود +  
دول گردد و مستفاده مطالب بهره وافی اندوزد + رتقم زده کلک والا و انگینمه فکر رسا  
بهار پیرا دانش چمن آرامی بنیش + گوهر کان فصاحت و بلاغت + حلال مشکلات فہم و فراست  
بر دوبار گران سنگ + والا طبیعت عالی فرنگ گویائی بخش زبان سخن + سخن آفرین نادرین +  
نگین خاتم جادو طراز + سلطان اقلیم نکتہ پروازی + مقبول بارگاہ قادر مہیوم + مدرس اول  
فارسی دارالعلوم + جناب شطاب لانا مولوی حاجی غلام زین العابدین صاحب مرحوم  
کہ در فضیلت خوش خلقی و انکسار کاشمش نصف النهار شہتار در ہر دیار داشتند +  
و اکثر طلبا ببرکت صحبت و فیض تربیت آن والا حضرت تمتع بیشمار برداشتند + و صف  
فضایلش کہ چہ بحر نیست بیکران + افگندہ رخت عقل بگرداب حیرت + نور مدح او ہر آنچہ  
تصور کند خرد + برتر از ان بیان کمال فضیلت است + چون بمطالعہ این خوشہ چین خرمن  
ہنر در ان نکتہ بین در رسید + نظر بر خوبی مضامین فیض آگین و کثرت طالبین شائقین  
تحفہ ہوس و آرزوی طبع آن در مزرع دل ارادت منزل خود پاشید + لاجرم با جازت و تصحیح  
خلعت اصدق حضرت مبرور کالات گنجور یعنی بہار پیرا چمن انشا + رونق افزای گلین سخن و گلشا  
شاد با حدیقه احسان و مروت + نصارت پر داز روضہ اتنان و فتوت + سر با تمیز جناب  
مدرس محمد عبدالعزیز کہ نشرو انشا را با فکر عالیشان چاکہ مشک با بوسے و بوسے را با مشام  
و نور را با شمع و شمع را با انجمن موافقت است + و چاکہ باغ را با شمیم و شمیم را با دماغ و رنگ را

با گل و گل را با گلشن بناسبت در وصف فضل او چه نظر کند کس که مرآت آفتاب چه محتاج  
 صیقل است و در سطح متین خود واقع محله فضل گنج بده حیدر آباد و کس که صحنه اله تعالی عن الآفات  
 والفتن بتاریخ یازدهم ماه رجب المرجب ۱۲۳۵ هجری بقابل طبع درآورده ویده شایقان را نصرت  
 آموده نمودم و چشم نگار گریان را بصارت نامحدود و افزودم و نظر سیریکمال اغلاق بعضی کاتبان  
 اخیر تحشیه توضیح ضروریه بمقامات و قیقه مشکله نیز از جناب موصوف لازم و مستحکم انگاشتم و  
 و شاب حسن معنی را تشریف و حله صوری احسن و سخن پند گشتم هر چند عذر با می نمودند  
 و میفرمودند که من گزشتہ بادیہ نادانے و کوچ گرد شهرستات پیچیدنی را بفحوای این بیت  
 مثل من نیست در جهان ثانی و حرف خوانی ز لوح نادانمی و چه قابلیت و کدام قیامت  
 که بحاشیه نویسه این چنین متن متین بهمت برگمارم و خود را از جمله نکسته  
 شناسان دسه نم و فراست در شمارم اما بپاس خاطر این احقر الانام با و صفت  
 عدم تحقیق از مصنف علام و فاضل تمام منظور ساختند و بتشریح و توضیح بعض  
 رفقات پرداختند اما مطبوع طبایع ناظرین پر تکلیف و مستفیدین این گلگسته  
 نگارین شود و در استنباط مطالب مضامین فراخ و سطاغت و ادراک معنی  
 محدودین بود و مرجو متوقع آنکه ارباب عقل و کبایست و صورت پسند طبع مشکلی پسند از ابرجاء و سلم  
 دارند و الا بهمت شریف بر عفو سهو و تحریف برگمارند بر عنوان مطرغ آمیند بیوسف ارفغان است و

تقریظ حکیمه قلم فصاحت قم شاعری نظیر نثر عطار و تحریر امستلیم  
سمخو رے را مالک جناب مرزا قربان علی بیگ صاحب المتخلص بن سالک

قطع

وقت است که چشم بصیرت آید	وقت است که چون غنچه دلم بجشاید
وقت است که کلمه سته پیشم آرند	کز دیدن او سودا من افزاید

ترجی بیا گلستان سخن که اگر بفرض محال اروی نیست و فردین خرمی و تازگی خویش را از خویش زایل نماید  
و برگ یزی دی سووم خیزی بهمن حاصل سازد تا بغ همه را غم گردد و چمن همه دمن شود گیاه بصورت  
کاه بر آید و عندلیب نغمه سنج بنوحه گراید بهمانا از شاخسار طراوت آثارش برگری نریزد و از چمن  
فضا آگینش گردی بر بخیزد و قهی انجمن ابن فن که اگر قاضی فلک نا هید را از انتشار سوز و سرور  
باز دارد و محاسب شهر بهنگامها خمخانه طرب بر عالمیان برهم سازد و مفاکما همه از رحمت  
بر خاک افتاده سرشار و مینار اگر درون شکسته و ساغر را جگر افکار بینی هر آئینه از بار نامر اش  
یک پر پروانه کم نگرود و از کیفیت سرستان بی باده مستش هیچ نکاهد آری بر صفحه که نقش  
خرا بهیا خزان بر نگین ادای صورت ارتسام گیرد و الاظران دریا ببد که انجا سموم را بر  
غنچه های خاطر نگرندگان همان اثری است که نسیم را در شکلفانیدن از بار بوده است و برو قیکه  
کیفیت بر شکسته ها بزم به شیوایانی رقم پذیرد و از باب مذاق از سبکها و از وزن و ساغر  
شکسته باد با نایب در کشند که در کوشش و تنیم نتوان یافت شمیم عطر افشان این چمن از دل  
بشام میرسد و روشنی این انجمن از بصیرت در بر سر آید تا شکار یا حین معانی اهل نظر را جاودان

ارزانیست و جلوه چرخان روشن بیانی ارباب بصر را همیشه حاصل آید این گوهریت تابناک  
 که اگر آفتاب را مقابل آن ننهد آشکارا تابد که هر چه بکسب ضیای ماه روزانه ازان می کاهد ازین گوهر  
 بکدی می برد و آیین خزینہ ایست که اگر خزانین سبب پر ویز و دقایق قارون یکجا فراهم آرند  
 و در برابر آن انبار کنند مثال کوه و تل ظاهر آید اما کور سوادان ظاهرین را چه علاج که تا روغن  
 در چراغ نمی کنند و قتیله در آن روشن نمی سازند فرقی در روشنی روز و تیرگی شب نتوانند کرد  
 و تا دودی ازان بر دماغ نمی خورند بوسه بر نمی گیرند مگر بے خبر از آنند که این نور بے روغن  
 و قتیله چراغ آگهی را فروغانی میکند و کوه نظران بے بصر را چه چاره که با وجود شتاب و بون  
 حوادث فلک تنالی همی نشاند و از پرورش آن هوا در سرازند تا گل و ثمر آرد و ازان  
 بر خورند مگر نمی دانند که این خیابان بے سعی کدیور و آبریز بے سحاب خرم است فراوان  
 ثمرهای پیش رس سیدار و بیابند و دیده دل بکشتایند تا آئند را درین انشا تا شاکند  
 و بمضمون  $\infty$  فوج فوج است معانی بدم در پر واز  $\infty$  همچو مرغان او  $\infty$  بخت و بخت نغم  
 فراسند و در سنده که این هدایت نامرئیست گمران طریق شیوا بیانی را در همنام  
 و دستور العلیم است نا آگهان و فتر کده معانی را کار کشا تعبیرش همه دلکش و مضامینش  
 همه بی غش از اجمالش تفصیل نمود از روز تقصیلش اجمال آشکار گلیش را گلزار میتوان شمرد  
 و فاختش را شاخسار  $\infty$  حبه آخر می تازه بهار معنی  $\infty$  فرخ ازینت زینده نگار معنی  $\infty$   
 واد نشان نکته پرور و انصاف گشتان بذل گستر  $\infty$  نیکو میدانند که سالک هرزه گفتار را  
 خام خام نگار است و ستودن اینچنین مجموعه دلپذیر از بس شوازه چگونه نباشد که حکید

قلم بیج رتم جناب سوسوی حاجی غلام زین العابدین مرحوم و مغفور است آنکه اگر باعتبار  
 عرش سلطان قلم و محنی خوانم دوست و آنکه اگر بنظر آموزگارشین بسین آموزگار جهانیان دهم  
 بهجاست آنکه بمشالشی میگویندنی گویند که مثالش در عالم خیال یافتن و شوارست و آنکه بعدیش  
 میسریندنی سراسنیکه حدیثش در جهان و هم و تصور دیدن و دراز کارست اگر سخن را اقلیمی فرض  
 بکنند آنرا کار فرما و استن واجب اگر معافی را ملکی شمرند آنرا کار کیا شمرند لازم اگر این سخن  
 آن صدر آراست بلکه این چنین است آن چنین پیراست ظهوری اگر بطور شش حسند و چه کند  
 و نظیری اگر بنظرش بر خود نبالد چه سگالد و روز که ربانے شروالا به بوفضل و قلم  
 و جللا به و فیض پزیز علم آفاق به و هب و طبری و ابن اسحاق به منکستای شکر لایم  
 اگر این شرا نثرے شرا نثریم و صاحب شرا شعر شرا نثریم از من باورند از دوازده دیگران  
 بچونید از هر لای شرا نثریم بر خیزد و از هر زبانی صدای آفرین + راست از کاست بهر سو  
 نمودار آید و حق از باطل هر جانب آشکارا تا بد آنوقت اگر خود بهج نگرانید و به شنایش لب نکشاید  
 کافی است که گفت به مر بهج نشارند و دعوی با به مرا غلط نه پندارند تیار پان مطبوع  
 منفیاب نام نام مطبوع طبابع خاصه عام و این قطعه تاره کنی را ضمیمه آن کند +

### قطعه تاریخ

چو سلطان اقلیم معنی نکاشت	کتاب که رنگین بود چون نگارے
ز سالک شنیدیم تاریخ طبعش	که به گفت انشای معنی نثارے

تمام شد

قطعات تاریخ از طبع زاد شاعر جاوید بیان بلبل ہندوستان قوت  
رموز خفی و جلی اعنی جناب محمد سرفراز علی صاحب المتخلص بہ وصفی

شدہ طبع در مطبع نو بعد لطف	چرا این ثربے مثل دلچپ و زیبا
پے سال تاریخ و صفی رقم زد	عجایب دور بحر انشاے یکتا

### ایضاً منہ

چون کلام پاک زین العابدین	بحر علم و صاحب صدق و صفا
طبع گردیدہ براے فیض عام	از پس مدت برآمد مدعا
گفتش تاریخ از روی بھار	نشر رنگین و بیان جان فزا

### ایضاً منہ

آن کتابے کہ نظیرش نبود	طبع گردید چو از فضل خدا
و صفی سحر بیان تاریخش	گفت رقعات عجیب و یکتا

### ایضاً منہ

شکر شد کہ درین مطبع نو	شدہ مطبوع چو بے مثل کتاب
عیسوی سال رقم زد و صفی	چمن فیض و نصاحت شاہ داب

قطعه تاریخ از روشن مزاج نجمہ خضایل احمد حسین صاحب مایل شاگرد و صفی

درین ایام رخت طبع پوشید	کلام غیرت فیضی و صایب
رقم زد کلک مایل سال اتمام	سی شدہ مطبوع رقعات عجایب

قطبہ تاریخ زادہ طبع ذکی کامل محمد احمد اللہ صاحب اصل شاگرد و صفی	
غنیہ خاطر بزرگ گل شکفت	گشت چمن مطبوع رقعات ہریج
طبع شد این نسخہ سنجیدہ گفت	عذیب طبع و اصل بھہ سال
قطبہ تاریخ از فکر نگین اخلاق مافر میر خورشید علی صاحب ناصر شاگرد و صفی	
رقم کردہ کتاب منیض آگین	چہ زین العابدین نیک سیرت
کلام ناسیہ رقعات رنگین	نوشہ کلک ناصر سال طبعش
قطبہ تاریخ از جانب قبلہ گاہ این مالک مطبع متین اعنی جناب	
حاجے کرتان محمد قاسم صاحب مدظلہ بجاہ سید المرسلین	
نہ تھا ہند میں کوئی انکا مقابل	مصنف تھے لکے بڑے صاحب علم
نہو تے تھے یاد الہی سے غافل	بظاہر تھے مشغول تدریس لیکن
کہ آفت میں سبکے ہوئے مبتلا دل	دیارِ مرگ نے انکے بھج دے ورنج
نئی طرز کا لطف ہی جس میں حاصل	کلام معنی ہوا انکا مطبوع
چھپی دیکش انشا ہی استاد کامل	لکھا طبع کا سال کرتان نے کیا خوب
من بتایج افکار جالبخش دہ شعرو انشا مشفق محمد عبد الرحیم صاحب ضیا	
جو انشا میں نا ور یہ نسخہ چھپا ہی	خداوند عالی کے فضل و کرم سے
گل گشتان فصاحت فہرہ ہے	لکھی اسکی تاریخ کلک ضیا نے

نرین عباد آن ادیب زمان	کمر تصنیف چون کتاب عجیب
سال طبعش نوشت کلمہ ضیاء	ادب آموز بہت نشر ادیب
از ناثرو شاعر اعلیٰ اور ترسید عبد اللہ حسین صاحب افسر	
شکر اللہ مکاتبات مفیض	طبع کشتہ بسعہ و اتانے
گفت تاج طبع آن افسر	طبع گردیدہ بہتر انشا ہے
از فکر سامی فروغ افزا حسی شیم بینش محمد اعظم صاحب یل المتخلص بدانش	
علاقہ دار جناب نواب وقار الامر اہل بادردام اقبالہ وزاد اجلالہ	
ز افضال خلاق الفاظ و معنی	چو مطبوع شد نہ شربے مثل فاضل
سن طبع آن کلمہ انش رقم زد	بلا شک بود رشک انشای بیدل
ایضام	
طبع شد چون نثر زین العابدین	رشک سلک گوہر و دلچسپ و نیک
کرد انشا شنبہ فکر مکنش	ناجیات بہتر و دلچسپ و نیک
از افکار گہ نثار شاعر شیرین بیان شکرین گفتار از ہمہ رموز مورخی و	
سخنور و افق مشفق و مکرمی محمد عبد الحی صاحب صف نمبرہ جناب و اصنف	
نثر بہت کہ ابروے معنی	ہر سطر شد بہت جو ہے معنی
ہر لفظ گلے است کا یاد ازوے	ہر دم بمشام بو ہے معنی
یکدانہ وری است بے بہا لیک	این نسخہ بچار سوے معنی



بنگاشته وصف سال طبعش  
هر هفت و طراز و معنی

ایضا منہ

انفاست که لاله زار معنی  
بشگفته گلے است حرف فرش  
باشد بر رخ و لغزش  
وصف خوشگوے گفت سالش  
گل کرده از و بجا معنی  
آشتی او هنر از معنی  
گلگونہ گلزار معنی  
کین نثر بود عیار معنی

فرموده صاحب فکر رسانیا شریکیتا مورخ بے ہمتا بلبل گلزار دہن  
و ذکا جناب حاجی حافظ سید محمد علی صاحب المتخلص نوا

انشاے مفیض شد چو مطبوع  
بشوز نوا نواے تاریخ  
باطرزیلج و وضع اولے  
انشاے نفیس و خوب و علی

ایضا منہ

پریشان بود چون رقعات رنگین  
منودہ سعی نہ ز نذر عز نیش  
نوا تاریخ طبعش سے سراپہ  
رزین العابدین ذو مکارم ہ  
بجمع و طبع آن دلکش رقایم  
بود این طبع مطبوع اعلاظم

ایضا منہ

مفیض انشا کہ طبع گشتہ  
شدم نوا پنج سال فصلے  
بود چو حسن صبیح دلکش  
خطوط عمدہ فصیح دلکش

# الضامنه

بود چو بود لفظ فصل انیس و نتر  
بیان پاره می نفیس و خوشتر

بطا بسان این عجیب انشا  
نواسن طبع عیسوی گفت

# الضامنه

کجا باشد ازین باغ ارم خوب  
نصاحت بار با گلها مرغوب  
گل سبزه خارا آسانست معیوب  
پیر و رنگ سمن هم رنگ محبوب  
رزین العابدین فیض اسلوب  
شد این گلزار در آوان محبوب  
برآمد هندو و تارنج مطلوب

نفسه انشا کبلاغ به نثر است  
چو گلبن نثر رنگین در بلاغت  
نصارت بخش چشم اهل بینش  
صفائی جو شد از صفحات انشا  
بود میرا بیش مانست درضوان  
مطر از سحاب طبع مطبوع  
مبارک گلشن رنگین مضامین

از کلام فصاحت آمیز صاحب پرستیز جناب محمد عبد العزیز  
سَلَّمَ اللّٰهُ الْعَفْوُ خَلْفَ اَصْدَقِ مُصَنِّفٍ مُّبَرَّرٍ

گشت تلف اکثر ازان یادگار  
مانده ز اصرار من خاکسار  
طبع شد آن نسخه گوهر نثار  
معنی رنگین و فصاحت بهار

قبله گم آنچه رفتم کرده بود  
لیک قیلید که درین چند گاه  
در دکن از همت کرتان ما  
گفت سنش ببل طبع عزیز

ایضاً منہ

چو شد طبع از لطف مطبوع کرتان	خطوط طرازیدہ قبلہ گاہے
عزیزم بگفت ادعائے سالش	کہ سازیش مطبوع خاصان الہی
انگیزہ طبع موزون محمد عبد الملک صاحب	زند مصنف علیہ الرحمۃ من اللہ الوہاب
نشر نگین قبلہ گاہ من	باخط دلگشا شد مطبوع
سال طبعش ششم نمود ملک	نسخہ جانفرا شد مطبوع

ایضاً منہ

منشآتیکہ کہ کرد زیب رستم	قبلہ گاہیم سرآمد فصحاء
سال طبعش بگفت طبع ملک	منشآت نفیس روح فہرا
از بلبلی خوشنویس غنجان فصاحت لیاقت گل سربہ ہلہرستان و کلاوت	
وقابلت مروت و اہلیت معموسید مصطفیٰ صناخلف الرشید جناب مسرت مغفور	
چو مطبوع گردید انشای فیض	بطرز بہین و دلاویز و دلچسپ
سروش خرد سال طبعش ہفتم	خطوط مستین و دلاویز و دلچسپ

ایضاً منہ

چو گویا روشن گشت مطبوع	کتاب مستطاب و نشر فایق
سین مطبوع طبعش گفت طبعم	بود انشای مطبوع خلایق
از فکر صبا مویخ معنی پرور گرامی قدح چاپید لعل حسن	عبد اللہ علیہ الرحمۃ افقہ صدر

مفیض انشا چو گشت مطبوع  
نوشت تاریخ کلک احمد

بلقظیر ز کلبا و معنی هوش  
کلام محسن و نشر و کاش

ایضاً منہ

گر دید مطبوع با طرز دلکش  
میشی طبعیم سالش رقم زد

چون نامجات استاد یکتا  
آفرید و برتر از بسملہ الیت

ایضاً منہ

رقیبات بدیع فاضل عصر  
فصل سن آن بطبع آمد

شد طبع بطرز نیک مطبوع  
انشاء بے ضعیف خوب مطبوع

ایضاً منہ

چو این پر فیض نسخه نشر زیبا  
سن آن عیسوی گشته روان بخش

شده مطبوع و راوان مجود  
کتاب ستاپ فیض آمود

ایضاً منہ

نقاب از رخ کشید انشای مطبوع  
بگفت طبع احمد ہندو سن

قلندہ پر تہے چون روی محبوب  
بیان نا درہ انشاء سب پر نور

ایضاً منہ محتوی کینین چارگانہ اعنی ہندوی

رشک ہر انشا چو از صنعت گرو  
شد ز ہر مصرع سن مقبول طبع

طبع پیشہ و امع ز بہر شایقان  
ہے لگان طبع و فانیان

# تصحیح اغلاط

نمبر	غلط	صحیح	نمبر	غلط	صحیح
۸	سلطان میا صاحبین	سلطان میا صاحبین	۱۰۸	با صواب	با صواب ناصواب
۱۹	انتظار است	انتظار	۱۱۲	وکیروئی وکیروئی	وکیروئی
۲۰	می شده	شده	۱۲	طبعیت	طبیعت
۲۴	پیشش برده اند	برده اند	۱۲۶	ایضا	ایضا
۳۰	نگیرد	نگرود	۱۳۹	خدائی	خدانه
۳۳	فاده میان	امد میان	۱۴۴	است افزود است	تردست
۵۹	شمع	شمع	۱۴۸	طبعیت	طبیعت
۶۹	بی افزود است	بسیود	۱۴۹	رو باد	باد
۷۲	می نشیند	نشیند	۱۴۹	عقل	عقال
۱۰۸	نیز و ناصواب	نیز	۱۵۱	متوسعه	متوسعه



